

# هفته ۲۰۵

ویژه‌نامه ادبی تابستان:  
نویسنده و نویسندگی

سال پنجم - شماره ۲۰۵  
پنجشنبه ۱۵ تیر ۱۳۹۱ - ۵ ژوئیه ۲۰۱۲  
بها: ۲/۵۰ دلار / در مونترال رایگان

[www.HafteH.ca](http://www.HafteH.ca)

هفته به مرخصی می‌رود  
شماره بعدی:  
پنجشنبه ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۲

گزارش  
معروفی: می‌خواهم اثر انگشتم را  
روی دیوار جهان بگذارم  
مهدیه مصطفایی

سیاست  
کمک اسرائیل به اپوزیسیون ایرانی:  
یک دام  
کاظم ودیعی

جهان دانش  
جهان، در راه گشودگی‌های بسیار  
پوریا ناظمی

اندیشه  
سر و پای انسان کانتی  
متعلق به دنیای واحدی نیست!  
رضا داودی

تغذیه سالم  
نقش قهوه در پیشگیری از بیماری  
الزایمر  
دکتر پرویز قدیریان

در جست‌وجوی آن غول زیبا  
گفت‌وگوی هفته با عباس معروفی

پنج داستان اول پنج نویسنده جوان

# سرمایه‌گذاری دیگری که از نظر شما دور مانده است!



سهام ممتاز (Preferred shares) به عنوان یک راه درآمد، غالباً از نظر سرمایه‌گذاران پنهان می‌ماند زیرا آنها، درباره‌ی این نوع سهام اطلاعات کافی در دست ندارند. سهام ممتاز می‌تواند برای سرمایه‌گذاران محافظه‌کار و همچنین گروه طالب رشد، مناسب باشد و جذابیت‌های زیر را دربرداشته‌باشد.

✓ بهره با امتیازات مالیاتی

✓ در دسترس بودن اصل سرمایه

✓ امنیت اصل سرمایه

## **Naghmeh Sabet, BSc, FCSI**

Associate Director, Wealth Management  
Wealth Advisor

**514-287-3690**

naghmeh\_sabet@scotiamcleod.com

Scotia Tower

1002 Sherbrooke Street West, Suite 600

Montreal, Quebec H3A 3L6

**MacDougall Sabet Team**  
Personal Attention, Professional Results

 **ScotiaMcLeod®**

Verdun/île Soeurs  
\$575,000



5527-5537 Rue Bannantyne  
Active / Revenue Property  
6PLEX

Le Sud Ouest  
\$369,000



6316-6320 Rue D'Aragon  
3PLEX

CND  
\$1290000



CDN Ave Dornal  
5PLEX

Gas station + store  
\$220000



1847 Boul. Perrot  
business for sale  
Gas station+store

N D île Perrot  
1,250,000 + GST/QST



1847 Boul. Perrot  
Commercial /Revenue

Verdun  
\$440000



Wellington Ave Verdun  
Semi commercial  
3PLEX

Brossard  
\$320000



house for sale

Le Sud Ouest  
330,000



2819-2823 Rue Springland  
Active / Revenue Property  
2PLEX / Attached / Zoning Residential

Verdun/île Soeurs  
440,000



5029-5035 Rue Wellington  
Active / 3PLEX

## NEW LISTING

- 2 LAND RESIDENTIAL(17000 AND 18000 SQFT ) IN ST LAZARE EACH ONE 60000\$
- 6PLEX IN 2 AVE VERDUN 685000\$
- 4LPEX IN CLUDE AVE VERDUN 395000\$
- HOUSE IN BROSSARD SECTION R 485000\$
- 4 ½ Apt for rent in Verdun 775\$ per month close to metro
- 4 ½ Apt for rent in Verdun 725\$ per month close to metro
- 5 ½ Apt for rent in NDG close to metro 1490\$

# فیروز همتیان

## مشاور املاک و مستغلات

Firouz hemmatiyani  
Chartered Real Estate Broker

Cell: (514) 827-6364  
Bur: (514) 364-3315  
Fax: (514) 364-3649  
9515 Lasalle boul. Lasalle Qc.

- در مونتreal و South Shore
- مسکونی و تجاری
- ارزیابی رایگان-تهیه وام مسکن





1396 Ste Catherine St. West  
Suite # 306 Montreal QC, H3G 1P9  
(514)787-8848  
info@hafteh.ca • editor@hafteh.ca • ad@hafteh.ca  
ISSN 1918-4379 HaftehH

در صورت تمایل برای حمایت از تلاش های ما کمک های مالی خود را به حساب زیر واریز کنید  
Chacavac Cultural Centre  
TD Canada Trust  
Transit #: 0515  
Account #: 5209119



سال پنجم - شماره ۲۰۵  
پنجشنبه ۱۵ تیر ۱۳۹۱ - ۵ ژوئیه ۲۰۱۲  
بها: ۲,۵۰ دلار / در مونتreal رایگان

**David Berger**  
Immigration Lawyer  
Avocat d'immigration

**دیوید برگر**  
وکیل مهاجرت



۳۲

مهديه مصطفایی

گزارش

می خواهیم اثر انگشتم را  
روی دیوار جهان بگذارم؛  
گزارش سخنرانی عباس معروفی در گالری میک



۱۶

رضا داودی

گزارش تصویری

ساوالان برگزار کرد:  
اسطوره دلی دومرول، همراه با نوای قوپوز



• سال ها تجربه در نظام  
سیاسی، دیپلماتیک و اداری  
در سطح ملی و بین المللی

• وکیل حقوقی عضو کانون  
وکلاي کبک

• نماینده سابق مجلس فدرال  
کانادا و سفير

• متخصص در فرجام خواهی  
دادگاه فدرال، مهاجرت و  
پناهنده گي

مهاجرت از طریق:

- نیروی متخصص
- خویشاوندی
- سرمایه گذاری



۴۲

پوریا ناظمی

جهان دانش

جهان، در راه گشودگی های بسیار



۳۸

سحر وحدتی

چهره ها

هنرمند ایل بختیاری، هم نوای موسیقی ملل،  
علی اکبر مهدی پور دهکردی  
اسطوره موسیقی لرستان، هنرمندی که خواند:  
دایه دایه وقت جنگه، رضا سقایی



۳۶

کاظم ودیعی

سیاست

سیاست کمک اسرائیل  
به اپوزیسیون ایرانی:  
یک دام

۵ سخن هفته: بخوان به نام گل سرخ... / سردبیر

۷ خبرهای کبک و کانادا / سیما کاویانفر

۱۱ اخبار جامعه افغان و ایرانی / مهديه مصطفایی

۲۶ پنج داستان اول پنج نویسنده جوان / داستان اول: دورافتادگی نامتناهی / نرگس الف. اصفهانی

۲۸ پنج داستان اول پنج نویسنده جوان / داستان دوم: قهر / پریسا خسروی

۲۸ پنج داستان اول پنج نویسنده جوان / داستان سوم: پدافند غیر عامل / وحید عبدالمهی

۲۹ پنج داستان اول پنج نویسنده جوان / داستان چهارم: در زیر زمین / امیر مسعود فرهنگند

۳۰ پنج داستان اول پنج نویسنده جوان / داستان پنجم: ابله ها نمی میرند / ناصر یثربی

۳۴ یافته ای تلخ برای نژادگرایان: ما ایرانیان، ایرانی هستیم نه آریایی بخش ۴ / مهرداد معمارزاده طهران

۴۰ اندیشه: سر و پای انسان کانتی متعلق به دنیای واحدی نیست! / رضا داودی

۴۴ سینما: «سفیدبرفی»، در دو روایت سینمایی / اتوسا اخوان

۴۶ ورزش: حلقه های المپیک، دور گردن ایران / بابک سرانی آذر

۴۸ تغذیه سالم: نقش قهوه در پیش گیری از بیماری آلزایمر / دکتر پرویز قدیریان

۵۳ سرگرمی / حمیده غیاثوند

۵۵ ساکن اطلس دریازده: ثروت من و تو / مهدی عسکری

برای صحبت به زبان فارسی مستقیماً با  
همکار ما، خانم آریستا معتضدی  
تماس بگیرید

**514-621-7796**

1635, rue Sherbrooke West,  
Bureau/Suite 400  
Montreal, Quebec H3H 1E2

**Tel: 514-961-8746**

**Fax: 514-935-2663**

**bergerdav@gmail.com**

### بخوان به نام گل سرخ...

شماره‌ی پیش رو، نخستین ویژه‌نامه‌ی ادبی هفته است. شاید عبارت «ویژه‌نامه‌ی ادبی» برای بضاعت ناچیز ما بزرگ در نظر آید، اما به هر روی رستم شاهنامه نیز از بدو تولد، یل سیستان نبود. به حرمت ادب و ادبیات، سخن هفته‌ی این شماره را به سروده‌ی یکی از استادان مسلم ادب و ادبیات، محمدرضا شفیعی کدکنی، می‌سپاریم و امیدواریم ویژه‌نامه‌ی ادبی دوم هفته، هر وقت آمد، با توانی بسیار بالاتر، خود را نشان بدهد. «بخوان به نام گل سرخ»، تحفه‌ای به تمام شهیدان راه آزادی قلم.

بخوان به نام گل سرخ، در صحاری شب، که باغ‌ها همه بیدار و بارور گردند. بخوان، دوباره بخوان، تا کبوتران سپید به آشیانه خونین دوباره برگردند.

بخوان به نام گل سرخ، در رواق سکوت،

که موج و اوج طنینش ز دشت‌ها گذرد؛ پیام روشن باران، ز بام نیلی شب، که رهگذار نسیمش به هر کرانه برد. ز خشکسال چه ترسی که سد بسی بستند؛ نه در برابر آب، که در برابر نور و در برابر شور...

در این زمانه عسرت، به شاعران زمان برگ رخصتی دادند

که از معاشقه سرو و قمری و لاله سرودها بسرایند ژرف‌تر از خواب زلال‌تر از آب.

تو خامشی، که بخواند؟

تو می‌روی، که بماند؟

که بر نهالک بی‌برگ ما ترانه بخواند؟

از این گریوه به دور، در آن کرانه ببین: بهار آمده، از سیم خاردار گذشته. حریق شعله گوگردی بنفشه چه زیباست!

هزار آینه جاری است.

هزار آینه

اینک

به هم‌سرایي قلب تو می‌تپد با شوق.

زمین تهی است ز رندان؛

همین تویی تنها

که عاشقانه‌ترین نغمه را دوباره بخوانی.

بخوان به نام گل سرخ و عاشقانه بخوان:

«حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی»

محمدرضا شفیعی کدکنی

## ۲۱ پرونده هفته / مهدی مرعشی

### در جست‌وجوی آن غول زیبا گفت‌وگوی هفته با عباس معروفی

این‌ها سال ۶۰ کتاب‌خانه‌ها را پاک‌سازی کردند و کتاب‌خانه‌ها را پر کردند از شریعتی و مطهری و سروش، و نسلی را از کتاب بیزار کردند.

دیوارهای سیمانی، قوی نیستند. قوی‌ترین دیوار دنیا، دیوار موسیقی است.

من با سینما پیش می‌روم، و معتقدم چشم نویسنده، چشم خود داستان‌گو نیست.

نویسنده باید یک دوربین برای خودش ابداع کند.

آنها هم متوسط‌بازی درآوردند و جاهایی هم باندبازی کردند. شما می‌بینید که مثلاً «بلبل حلیبی» جایزه نمی‌گیرد، اما رمانی از محمدرضا صفدری جایزه می‌گیرد که حتی دو نفر از داوران آن را نخوانده‌اند!



## هفته به مرخصی می‌رود: شماره بعدی پنج‌شنبه ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۲

### صورت آواز مرغ است آن کلام / غافل است از حال مرغان مرد خام

ناشر: مجله‌ی هفته  
سردبیر: خسرو شمیرانی

ویراستار: مهدی مرعشی  
مدیر هنری: آتیله هفته  
تحریریه اتاوا: دکتر ماریا صبای مقدم  
صفحه‌آرایی: آتیله هفته

کاریکاتوربسته: سیروس یحیی‌آبادی  
عکاس: لورین گو و مرجان راهنورد  
اخبار مونترال: مهدیه مصطفایی  
سینما: آنوساخوان  
ورزش: بابک سرانی‌آذر و شروین برزگر  
سیاست: دکتر کاظم ودیدی  
جامعه: فریده خوش‌عاطفه، میترا روشن، حمیده غیاث‌نوند و سحر وحدتی

گروه فنی تارنمای هفته: پیمان سلیمی و شروین برزگر  
با سیاس ویژه از همکاران این شماره: نرگس اصفهانی، پریسا خسروی، تورج عاطف، وحید عبدالهی، مهدی عسکری، پرویز قدیریان، عباس معروفی، امیر مسعود فرهمند، سیما کاویانفر، مهرداد معمارزاده طهران، پوریا ناظمی، و ناصر یشری

- نوشته‌های فرستاده شده پس فرستاده نمی‌شوند.
- استفاده از طرح‌ها و آگهی‌های هفته نیاز به کسب اجازه دارد.
- درباره‌ی مضمون آگهی‌های منتشر شده هیچ گونه مسئولیتی متوجه هفته نیست.

- هفته از همه‌ی علاقه‌مندان دعوت به همکاری می‌کند.
- برداشت مطلب با ذکر ماخذ آزاد است.
- لطفاً مطالب خود را زیر هزار واژه (برمبنای واژه‌شمار وارد) نگاه دارید.
- هفته در ویرایش و کوتاه کردن مطالب‌های رسیده آزاد است.

le légendaire chanteur et compositeur

# Mamak Khadem

Vendredi 13 juillet, 8H00



Eglise Saint-Georges  
1101 Stanley  
metro Bonaventure ou peel

Billets \$30, étudiants \$25  
Tapesh digital: 514 223-3336  
Marche St Laurent: 514 369 -3474

Info: 514 678-4030  
Fondation Sokhan-e- Azad





## هارپر در جشن روز ملی: کانادا الگویی برای شکوفایی جهان

سفر می‌کنم و باید بگویم که کشور ما الگویی برای ثبات و شکوفایی در جهان است.

کانادا در اتاوا پخش می‌شد، هواپیماها بر بالای تپه به پرواز درآمدند.

مراسم آتش‌بازی نیز یکشنبه‌شب بر فراز رودخانه اتاوه، رودخانه میان شهر اتاوا و گتینو برگزار شد. در مونترال نیز، جشن‌های روز ملی کانادا در ویوپورت، با آتش‌بازی و در خیابان سنت‌کاترین با کارناوال‌هایی از کشورهای مختلف برگزار شد.

## تصویب قانون جدیدی در مورد مهاجرت: رسیدگی سریعتر

جیسون کنی، وزیر مهاجرت و چندفرهنگی کانادا در بیانیه‌ای، از تصویب قانون جدیدی در مورد مهاجرت ابراز خرسندی کرد.

به گزارش شبکه تلویزیونی رادیو کانادا، جیسون کنی دلیل مهلت‌های تعیین‌شده برای پرونده‌های نیروی کار متخصص و سرمایه‌گذاران را اقتصادی دانست و افزود، برخی پرونده‌ها ممکن است تا هشت سال طول بکشند و این نه تنها به زیان مهاجران است، بلکه به زیان کانادا نیز است.

جیسون کنی در یک کنفرانس خبری به خبرنگاران گفت: به دلیل طولانی شدن پرونده‌ها ما در رقابت با دیگر کشورهای مهاجرپذیر بازنده بودیم، چون بسیاری از مهاجران بالقوه را از دست دادیم و آنها با انتظارات



وی همچنین از انتخاب روز اول ژوئیه به عنوان روز ملی کانادا دفاع کرد و گفت: امروز دویستمین سالگرد جنگی است که در سال ۱۸۱۲ رخ داد.

استفن هارپر به رادیو کانادا گفت، این روز، روز بسیار بزرگی است چون در این روز بود که حس ملی‌گرایی مشترک میان انگلیسی‌زبانان، فرانسه‌زبانان و بومیان کانادا ایجاد شد و آنها با هم تلاش کردند تا کشور کانادا را بوجود بیاورند.

در هنگامی که سرود ملی کانادا در فضای تپه پارلمان

مردم کانادا، از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام، روز ملی کانادا را جشن گرفتند. در اتاوا، پایتخت کانادا، مردم در برابر پارلمان کشور جمع شدند تا در سخنرانی سیاستمداران و نمایش‌های در نظر گرفته شده شرکت کنند.

استفن هارپر، نخست‌وزیر کانادا به فضای خوبی که در مقابل پارلمان ایجاد شده بود اشاره کرد و گفت مردم کانادا حق دارند که امروز خوشحال باشند و جشن بگیرند.

استفن هارپر گفت: من به بسیاری از جاهای جهان

**Sam Bayat & Associates**  
A Canadian and International Law Firm

**CLS** international

## Canadian Legal Services

## دفتر وکالت و مشاوره حقوقی سام بیات

Tel: +514 357 4692 Fax: +514 357 4069  
www.ilsgroup.com Email: cls@ilsgroup.com  
1470 Peel Street, Suite B-915, Montreal, Quebec, H3A 1T1

وکیل پایه یک دادگستری کانادا با بیش از هفده سال سابقه  
در زمینه مهاجرت (با تخصص در مهاجرت سرمایه گذاران،  
مدیران و صاحبان مشاغل آزاد) و اخذ تابعیت، در شعبه‌های  
امارات، ایران، کانادا، انگلستان و کویت آماده ی ارائه ی  
خدمات به ایرانیان عزیز است.

چندماهه به این کشورها مهاجرت کردند. در قانون جدید همچنین اصلاحاتی نیز در زمینه اعطای پناهندگی انجام گرفته است. وزیر مهاجرت و چندفرهنگی کانادا گفت این تغییرات در قانون، امکان حمایت سریع‌تر برای کسانی را می‌دهد که واقعاً نیازمند هستند، به‌ویژه برای کسانی که نیاز دارند هر چه زودتر پناهندگی بگیرند. این قانون در برخی قسمت‌ها جنجالی نیز شده است. بر اساس آن از اول ژوئیه، پناهندگان نمی‌توانند به صورت رایگان به برخی امکانات و تسهیلات پزشکی به صورت رایگان دسترسی داشته باشند. این تسهیلات شامل داروهای غیرضروری و خدمات دندانپزشکی است.

### پرداخت هزینه پارکومتر با تلفن همراه

از این پس در مونترال می‌توان هزینه پارکومترهای خیابانی را با تلفن‌های همراه هوشمند پرداخت کرد. اگر در مونترال زندگی می‌کنید و ماشین شخصی خود را دارید، حتماً تاکنون برای شما اتفاق افتاده است که وسط شام، در یک رستوران با عجله به سمت دستگاه پرداخت پارک در کنار پیاده‌رو بدوید تا زمان پارک اتومبیل خود را تمدید کنید. از این پس نیازی به این کار نیست. می‌توانید با یک تلفن همراه هوشمند به صورت آن‌لاین مدت زمان پارک اتومبیل خود را تمدید کنید. کسانی که تلفن همراه آیفن، بلک‌بری یا تلفن‌های آندرویدی هوشمند دارند می‌توانند نرم‌افزاری را به صورت رایگان دانلود کنند و بدین ترتیب هزینه پارک



خودروی خود را به صورت آن‌لاین پرداخت کنند. علاوه بر پرداخت از طریق این نرم‌افزار می‌توان به سایت

اینترنتی pservicemobile.ca مراجعه کرد و در این سایت هزینه پارک خودرو را پرداخت کرد.

### فشار کبک به اتاوا: متصدیان پست‌های کلیدی باید دوزبانه باشند

کبک، اتاوا را تحت فشار قرار داده است تا از این پس شرط تصدی تمامی پست‌های کلیدی از جمله نمایندگی پارلمان دوزبانه بودن آنها باشد. ایوون والیر، وزیر امور بین دولت‌های استانی کبک، از



فرصت اجلاس بین وزارتخانه‌های در مورد زبان فرانسه استفاده کرد تا نگرانی‌های پارلمان کبک را به اطلاع جیمز مور، وزیر میراث و زبان‌های رسمی کانادا برساند. کبک نسبت به انتصاب یک نفر انگلیسی‌زبان به پست بازرس کل کانادا و یک قاضی انگلیسی‌زبان در دیوان عالی کانادا اعتراض کرد.

ایوون والیر به خبرنگار رادیو کانادا گفت: اگر می‌خواهیم برای زبان فرانسه ارزش قائل باشیم، باید از همین‌جا شروع کنیم. باید متصدی پست‌های اینچنین کلیدی دوزبانه باشد.

وزیر میراث و زبان‌های رسمی کانادا نیز به نوبه خود از سخنان ایوون والیر استقبال کرد، اما هیچ راه‌کار عملی از سوی دولت فدرال کانادا برای انجام آن ارائه نداد.

وی همچنین افزود: برای انتصاب افراد به پست‌های کلیدی باید مشخصه دوزبانه بودن را در نظر گرفت و ما هم به دنبال انتصاب این‌گونه افراد هستیم و این برای ما مهم است.

اما وی دیوان عالی کانادا را از این قاعده مستثنی دانست و گفت، اعمال این معیار باعث محدود شدن انتخاب‌های ما می‌شود.

لازم به ذکر است حزب جدید دموکرات کانادا اخیراً لایحه‌ای را به پارلمان فدرال ارائه داده است که بر اساس آن متصدیان ده پست کلیدی باید ضرورتاً دوزبانه باشند. ایوون والیر دو ماه پیش به شدت از کم‌توجهی دولت فدرال به مسائل کبک انتقاد کرده بود و گفته بود دولت فدرال به کلی کبک و مسائل آن را فراموش کرده است و دولت فدرال و دولت کبک قادر به تعامل با یکدیگر نیستند.

ایوون والیر همچنین افزود: هم اکنون حس می‌کنم که تلاش‌هایی برای بهبود روابط صورت گرفته است. امیدوارم مسائلی که بین دو دولت وجود دارد به زودی حل شوند، اما دولت کبک همیشه مراقب است تا دولت فدرال کانادا تصمیمات یک‌جانبه اتخاذ نکند و مسائل کبک را نیز در نظر بگیرد.

### مسابقه‌های آتش‌بازی در مونترال شروع شد

شبکه تلویزیونی رادیو کانادا تاریخ آتش‌بازی بین‌المللی لوتو-کبک را اعلام کرد. برنامه‌های آتش‌بازی از روز سی‌ام ژوئن آغاز شد. روزهای هفتم، چهاردهم و بیست و یکم ژوئیه، سه‌شنبه‌ها هفدهم، بیست و چهارم و سی و یکم ژوئیه و جمعه‌ها بیست و هفتم و سوم اوت این مسابقه‌ها برگزار خواهد شد.

شایان ذکر است که تمامی مسابقات آتش‌بازی از ساعت ده شب شروع می‌شود و پل ژاک کارتیبه نیز از ساعت هشت و نیم تا یازده و نیم شب، در تمامی روزهای آتش‌بازی بسته خواهد شد.

پارک ژان دراپو که بر روی خط نارنجی قرار دارد، بهترین نقطه برای دیدن مراسم آتش‌بازی است.

### نیمی از کانادایی‌ها بی تفاوت نسبت به استقلال کبک

بر اساس نتایج یک نظرسنجی که روز جمعه منتشر شد، بیش از نیمی از کانادایی‌ها که در خارج از کبک ساکن هستند، نسبت به استقلال کبک بی‌تفاوت هستند.

**مینو اسلامی**  
مشاور املاک در مونترال بزرگ - مسکونی و تجاری

تهیه وام مسکن برای دانشجویان و تازه‌واردان  
گام به گام با شما تا پایان قرارداد  
ارزیابی رایگان

**Minoo Eslami**  
Real estate broker  
Minoo.eslami@century21.ca  
Cell: 514-967-5743

**Maison de Voyages**  
**House of Travel**  
آژانس مسافرتی / فرناز معتمدی

پرواز به ایران و سایر نقاط با بهترین نرخ‌ها  
مناسب‌ترین بسته‌های مسافرتی Last Minute

23 years experience in Montreal  
Titulaire d'un permis du Québec

farnaz@hot.ca  
www.hot.ca

**514-842-8000 Ext. 296**  
1170 Place du Frère André (Square Phillips)  
Montréal, Québec, H3B 3C6



بررسی وضعیت زبان فرانسه در کبک تأکید کرد و افزود: ژان شاره به فرانسه رفته بود و در پاریس گفت زبان فرانسه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در کبک داشته است، اما درست نیست که ما در کبک اجلاسی در مورد زبان فرانسه برگزار کنیم، ولی در آن در مورد وضعیت زبان فرانسه در کبک صحبتی به میان نیاید. کبک، مرکز فرانسه‌زبانان در آمریکای شمالی است. این اجلاس فردا، ششم ژوئیه ۲۰۱۲ به کار خود خاتمه خواهد داد.

### توقف موقت پذیرش نیروی کار ماهر

در طی سالیان اخیر و با روی کار آمدن دولت محافظه کار، تغییرات سریع، وسیع و گسترده‌ای در سیستم مهاجر پذیری کانادا اعمال گردیده است.

آخرین این تغییرات مربوط به خبری است که جیسون کنی، وزیر مهاجرت و شهروندی کانادا در ۲۸ ژوئن اعلام نمود و بر اساس آن، پذیرش متقاضی مهاجرت بر اساس کتگوری اسکیلد ورکر، به صورت موقت متوقف گردیده و تنها افرادی که درخواست شغلی معتبر از یک کارفرما کانادایی داشته باشند، مجاز به اقدام بر اساس این کتگوری هستند.

اگر چه این توقف ۶ ماهه امکان دارد که اسباب ناامیدی تعدادی از متقاضیان را فراهم نماید، اما باعث می‌شود تا آنها فرصت کافی داشته باشند تا نسبت به آماده کردن مدارک خود اقدام لازم را به عمل آورند و از طرفی تازه واردان نیز نسبت پیدا کردن شغل مناسب خود، ابتکار عمل بیشتری داشته باشند.

به گزارش ایرانتو، جیسون کنی اعلام کرد که "پذیرش پرونده جدید متقاضیان، در حالی که قصد تغییر در سیستم مهاجر پذیری کانادا را داریم، کار درستی نبود". به اعتقاد او، دولت کانادا قصد دارد تا نسبت به بررسی اولیه پرونده‌ها در آینده اقدام نماید و پس از آن کل متقاضیان در یک محیطی قرار گیرند تا کارفرمایان نسبت به انتخاب نیروی کار مورد نیاز خود اقدام نمایند تا نسبت به ادامه بررسی پرونده متقاضیان انتخاب شده، اقدام گردد. با اجرای این سیستم، نرخ استخدام و سطح درآمد ها، افزایش خواهد یافت. کنی همچنین قصد دارد تا تغییراتی در معیار های سن، دانش زبان و سابقه کار اعمال نماید. / منبع ایرانتو



اولین اجلاس جهانی زبان فرانسه در روز دوشنبه در کبک آغاز به کار کرد. این اجلاس که بیش از هزار نفر در آن از پنج قاره جهان شرکت دارند، با هدف بررسی و ترسیم پرتوهای از وضعیت فرانسه‌زبانان جهان برگزار می‌شود.

به گزارش رادیو کانادا، استفن هارپر، نخست‌وزیر کانادا و ژان شاره، نخست‌وزیر کبک به همراه رژی لایوم، شهردار شهر کبک میزبان این اجلاس جهانی بودند. بر خلاف اجلاس سران کشورهای فرانسه‌زبان که در آن رؤسای دولت کشورهای فرانسه‌زبان شرکت می‌کنند، در این اجلاس فقط نمایندگان جامعه مدنی کشورهای فرانسه‌زبان شرکت داشتند.

اغلب شرکت‌کنندگان در این اجلاس بین هجده تا سی سال دارند. در این اجلاس تبادلات فکری در مورد ایجاد حساسیت به خصوص در میان جوانان نسبت به زبان فرانسه انجام شد.

جنبش کبک فرانسه‌زبان سعی دارد تا از این فرصت استفاده کند تا نسبت به تهدید زبان فرانسه در کبک هشدار دهد.

ماریو بولیو، رئیس جنبش کبک فرانسه‌زبان بر ضرورت

بنا به گزارش شبکه تلویزیونی رادیو کانادا، در حدود چهل و نه درصد از کانادایی‌هایی که ساکن خارج از کبک هستند در یک نظرسنجی اعلام کرده‌اند که جدایی کبک از کانادا یک درام نخواهد بود.

این نظرسنجی توسط مؤسسه ایپسوس رید و در پی شایعاتی مبنی بر به قدرت رسیدن استقلال‌طلبان در کبک در انتخابات آتی که به صورت زودهنگام برگزار خواهد شد، صورت گرفته است. دارل بریکر، رئیس این مؤسسه نظرسنجی گفت: فکر می‌کنم مردم دیگر از این بحث خسته شده‌اند. کشور مسیر دیگری انتخاب کرده است.

استفن هارپر، نخست‌وزیر کانادا اخیراً با ژان شاره، نخست‌وزیر کبک، و برایان مولرونی Brian Mulroney، نخست‌وزیر سابق کانادا ملاقات کرده است که در سال‌های ۱۹۸۰ روابط نزدیکی با «حزب کبک» برقرار کرده بود، و در این ملاقات‌ها در مورد شیوه‌های نزدیک کردن کبک به کانادا صحبت کرده است.

### برگزاری اولین اجلاس جهانی زبان فرانسه در کبک

**محضر دار کبک و دانش‌آموخته حقوق از ایران**  
**مشاور حقوقی و همراه هم‌میهنان**

**خدمات ما برای شما**

رونوشت برابر اصل	توافق نامه رسمی جدایی	وصیت نامه
حقوق خانواده	امور املاک، خرید و فروش، اجاره‌نامه	وکالت نامه
<b>و دیگر خدمات حقوقی</b>	ثبت و امور شرکت‌ها	امور ارث
	تایید امضا	ازدواج رسمی

**www.MonaSalehiNotaire.com**

514-903-8560      3859 Décarie, Montréal, QC, H4A 3J6

**مونا صالحی**

**سردفتر اسناد رسمی**

**Notaire-Notary**



**مشاور املاک در مونترال بزرگ و حومه**  
**Masoud Nasr**  
 Courtier immobilier Agréé  
 Chartered Real Estate Broker

Cell : (514)571-6592  
 office: (514)769-7010  
 Fax: (514)769-7030  
 38 Place du Commerce #280  
 île des soeurs, Verdun, Qc H3E 1T8  
 email: mnasr@sutton.com

**Sutton** www.masoudnasr.com



**دکوراسیون و طراحی داخلی منزل و محل کار**  
 (رستوران، کافی شاپ،...)

انتخاب رنگ مناسب برای کاربرد بینه محیط  
 امکانات تغییر در نقشه فعلی و طراحی مناسب  
 با نیازهای شما در منزل و محیط کار  
 طراحی و ساخت مبلمان و وسایل مناسب  
 برای فضاهای کوچک و بزرگ  
 انواع نقشه‌های ۲ بعدی و ۳ بعدی و پرسپکتیو  
 با اتو کد (کامپیوتر)

**Deco Design**  
**Mitra Moini**  
 interior Designer  
 514-784-0257



فرا تر از تفریح، دوپرفه سواری یک راه مل است  
**گروه دوپرفه سواری چهار فصل مونترال**

دوستداران ورزش و طبیعت در همه رده های سنی و مهارتی  
 - دوپرفه سواری بازی و ورزش آفر سنه  
 - آموزش دوپرفه سواری ایمن شمیری (متی فاقه مهارت)  
 - دوپرفه سواری و طبیعتگردی  
 - مستورد تهیه دوپرفه

Tel: 514-546-3862

Green\_papillon@yahoo.com/FBook:Velo4Saisons

Groupe De "VELO4SAISONS" A Montréal  
 Au-delà Du Plaisir, Le Velo, C'est Une Solution



**INSTITUT TECHNIQUE**  
**AVIRON**  
**TECHNICAL INSTITUTE**  
**DE MONTREAL**

روباهای خود را واقعیت ببخشید

• جوشکاری و قالب سازی  
 • مکانیک اتومبیل  
 • طراحی صنعتی (اتوکد)  
 • برق کاری  
 • الکترونیک

• محافظ امنیتی  
 • طراحی سه بعدی  
 • جوشکاری عمومی  
 • جوشکاری تحت فشار

**D.E.P 1800 hours vocational Diploma:**

- Welding & Fitting
- Auto Mechanics
- Industrial Drafting (AutoCAD)
- Electricity
- Electronics

**Certificates & Attestations:**

- Security Officer
- Autodesk® Inventor
- General Welding
- High Pressure Welding

Loans & bursaries available.  
 Lifetime placement service.






514.739.3010 De La Savane  
 WWW.AVIRONTECH.COM West of  
 5460 Royalmount, Ville Mont-Royal Décarie Blvd.





## به دعوت پنج مجموعه ایرانی: نشست پرسش و پاسخ با نماینده مجلس ملی کبک، امیر خدیر «در یک جامعه‌ی دموکراتیک و قانون‌مند، نافرمانی مدنی تا چه اندازه مجاز است؟» پنج‌شنبه ۱۲ ژوئیه ساعت ۱۸:۳۰، در محل فرهنگسرای سینا

در دسترس نخواهد بود. در عین حال که با همکاری شرکت هاستینگ تلاش می‌شود فایل‌های آسیب‌دیده بازیافت گردد، قرار است طی روزهای آینده یک سایت موقت راه‌اندازی شود، تا تاریخ دائمی شکل بگیرد. مسئولان سایت هفته اعلام کردند: «در صورتی که مایل هستید هفته را به صورت الکترونیکی دریافت کنید، لطفاً به آدرس [info@hafteh.ca](mailto:info@hafteh.ca) (یا اگر در ایران هستید به آدرس [journal.hafteh@gmail.com](mailto:journal.hafteh@gmail.com)) ای‌میل بزنید و در قسمت موضوع بنویسید: درخواست اشتراک فایل بی.دی.اف هفته. دست‌اندرکاران سایت ابراز امیدواری می‌کنند که این مشکل به زودی برطرف شود.

ترتیب مراجعه به سایت که در ابتدا برای بازدیدکنندگان هفته در ایران با مانع روبه‌رو شده بود، برای همه بازدیدکنندگان در تمام نقاط دنیا از دسترس خارج شد. روز دوشنبه ۲۵ ژوئن، شرکت هاستینگ سایت خبر داد که سایت هفته هدف یک حمله قرار گرفته و علاوه بر تخریب فایل‌ها، سایت، آلوده به ویروس شده است. در گفت‌وگوی تلفنی با مسئولان این شرکت، که یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های هاستینگ کانادا است، گفته شد که آلودگی ویروسی فشار شدیدی به سیستم‌های این شرکت وارد کرده و در نتیجه آنها ناچار شده‌اند سایت را به طور موقت از دسترس خارج کنند. به این دلیل متأسفانه تاریخ‌های هفته تا اطلاع بعدی

### انتشار ویژه‌نامه ادبی و آغاز

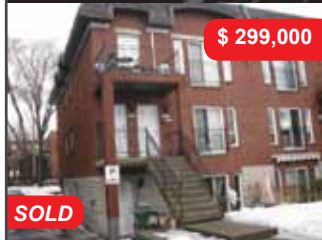
مرخصی تابستانی هفته: شماره بعدی، ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۲  
این شماره به صورت ویژه‌نامه با عنوان ویژه‌نامه ادبی تابستان: نویسنده و داستان‌نویسی، با ۶۰ صفحه به جای ۵۲ صفحه منتشر شده است.  
شماره ۲۰۶ به جای ۱۲ جولای، پنج‌شنبه ۱۹ جولای منتشر خواهد شد.

### سایت هفته فیلتر و سپس هک شد

روز ۱۲ ژوئن، تاریخ‌های هفته در ایران فیلتر شد و در روز ۲۵ ژوئن مورد حمله هکرها قرار گرفت. به این





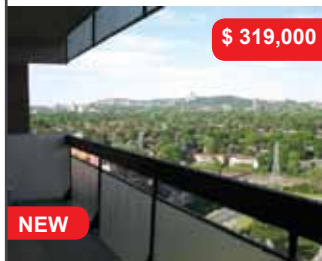


\$ 299,000

SOLD

Cote des Neiges  
1,157 sq. ft.

آپارتمان زیبا / ۳ اتاق خواب / گاراژ /  
دسترسی به همه امکانات (نزدیک به دو  
بیمارستان و دانشگاه)



\$ 319,000

NEW

Cote St-Luc

آپارتمان نیش ساختمان / ۲ اتاق خواب /  
گاراژ / استخر / آشپزخانه باز / حمام کامل +  
دستویی / چشم انداز پانوراما / کولر مرکزی

### مشاور املاک مسکونی و تجاری

مریم خالقی

Maryam Khaleghi  
Real Estate Broker  
514.983.5415



حمید صدیق کاغذچی

Hamid Sedigh Kaghazchi B.Sc.  
Real Estate Broker  
514.928.5415

1361, avenue Greene  
Westmount (Qc) H3Z 2A5  
T 514.935.3337  
F 514.935.3303

www.profusionimmo.ca  
mkhaleghi@profusionimmo.ca  
hsedigh@profusionimmo.ca



از حدود ساعت ۶ بعدازظهر، علاقه‌مندان سینا و موسیقی او در میکیک جمع شدند. مدتی بعد بهرخ منتظمی، مدیر گالری میکیک با مهر و محبتی مادرانه از کار سینا بطحایی صحبت کرد. مدیر میکیک اشاره کرد که وی به تازگی جواد بطحایی، استاد مسلم سنتور و پدر سینا بطحایی را ملاقات کرده و به او گفته است که فرزندش در این هنر دست وی را از پشت بسته و از وی پیشی گرفته است. روشن بود که بهرخ منتظمی با ابراز این جملات می‌خواهد بر چیره‌دستی سینای

## رونمایی آلبوم «صدای سکوت» در میکیک



## مونتreal در هفته‌های آینده از ۵ ژوئیه ۲۰۱۲



### امروز پنج‌شنبه در کافه لیت: متن مقدس طبیعت

کافه لیت عصر امروز ۵ جولای، در گالری میکیک به بررسی کتاب تفکرات Thomas Paine می‌پردازد. سخنران این برنامه آقای علی شهزاد زیدی است. توماس پاین Thomas Paine، یک نویسنده انگلیسی-آمریکایی قرن هجدهم و از بنیان‌گذاران ایالات متحده بود.

علی شهزاد زیدی، مدیر مؤسسه انتشاراتی Transformative Studies است. زیدی همچنین معاون رئیس انجمن مطالعات جنوب شرق اروپا است. او در حال حاضر به عنوان دستیار استاد علوم انسانی در دانشگاه ایالتی نیویورک تدریس می‌کند.

جوان انگشت بگذارد. او همچنین تأکید کرد که سینا یکی از امیدهای موسیقی ایران است و حمایت و پشتیبانی از این هنرمندان را وظیفه تمام هنردوستان دانست.

سپس سینا بطحایی پیش از این که پشت ساز خود قرار بگیرد و با نوای دل‌انگیز سازش جان‌ها را بی‌قرار کند گفت، این آلبوم را به پدرش اهدا کرده که هنرش را مدیون وی می‌داند و سپس از شاهرخ، بهرخ، سحر و دیگر دوستانش که در انتشار این سی‌دی او را همراهی کرده بودند، تشکر کرد.

هنرمند جوان در ادامه به اجرای دو قطعه از آلبوم «صدای سکوت» پرداخت

اولین آلبوم سینا بطحایی، نوازنده سنتور و آهنگ‌ساز جوان ایرانی، عصر روز جمعه ۲۹ ژوئن ۲۰۱۲ در گالری میکیک رونمایی شد.



### از فردا: حراج کتاب در زاگرس

از ساعت نه صبح جمعه ۶ جولای، برای دومین سال متوالی، کتابفروشی زاگرس بخشی از کتاب‌هایش را با قیمت‌های بسیار پایین به علاقه‌مندان عرضه می‌کند. این حراج تا ۹ شب یکشنبه، ۸ جولای ادامه خواهد داشت.



آرش اتوکش یکی از مسئولان زاگرس به هفته گفت: «با این حراج، می‌خواهیم بخشی از کتاب‌ها را فروخته و امکانی ایجاد کنیم تا از یک‌سوی، قسمتی از فشار مالی بر این مؤسسه کم شود و از سوی دیگر، کتاب‌های جدید برای کتابخانه تهیه کنیم.»

او همچنین افزود، در این حراج کتاب‌هایی برای آموزش فارسی به کودکان و نوجوانان و همچنین برای بزرگسالان، کتاب‌های آموزش زبان فرانسه و زبان انگلیسی، رمان‌های ایرانی و خارجی، آثار تاریخی و فلسفی و سیاسی، ادبیات کهن و معاصر، نقد ادبی، روانشناسی، آشپزی، جامعه‌شناسی، شعر نو و کهن، عرفان و ادیان، انواع دیکشنری‌ها و فرهنگ‌های لغت، و دیوان اشعار به زبان‌های فرانسه و انگلیسی عرضه می‌شود.

## نمایش فیلم «برای لحظه‌ای آزادی» در نیما

کتابخانه نیما فیلم «برای لحظه‌ای آزادی» را روز ۶ جولای ساعت ۷ شب به نمایش می‌گذارد. این فیلم به کارگردانی آرش ریاحی است و برنده چندین جایزه بین‌المللی شده است. «برای لحظه‌ای آزادی» همراه با نقد و بررسی توسط علی شریفیان به نمایش درخواهد آمد. ورود برای همگان آزاد است. اکران فیلم در کتابخانه نیما، در واحد شماره ۳ ساختمان ۵۲۰۶ بلوار Decarie انجام می‌شود.

## با امیر خدیر درباره مرزهای نافرمانی مدنی

امیر خدیر، تنها نماینده ایرانی تبار مجلس

ملی کبک، پنج‌شنبه ۱۲ ژوئیه، به دعوت چند مجموعه فرهنگی و اجتماعی ایرانی در مونترال در یک نشست پرسش و پاسخ شرکت خواهد کرد. این برنامه «در یک جامعه‌ی دموکراتیک و قانون‌مند، نافرمانی مدنی تا چه اندازه مجاز است؟» عنوان دارد و به همت انجمن زنان ایرانی مونترال، مرکز فرهنگی مکیک، کافه لیت، فرهنگسرای سینا و نشریه هفته در فرهنگسرای سینا برگزار می‌شود. با توجه به جنبش جاری دانشجویی در کبک و تصویب قانون ۷۸ برگزارکنندگان می‌خواهند به بحث و گفت‌وگو درباره نحوه برخورد با درگیری‌ها و نارسایی‌های موجود بپردازند.

در بیانیه مربوط به این برنامه آمده است: «بیش از چهار ماه پیش، حرکت اعتراضی دانشجویان کبک به افزایش شهریه‌ها آغاز شد که همچنان ادامه دارد.

در همین رابطه، در ماه مه ۲۰۱۲، «قانون ۷۸» توسط دولت کبک به تصویب رسید که به نظر گروه بزرگی از حقوق‌دانان، حق آزادی اجتماعات را محدود کرده و از این زاویه با متمام قانون اساسی کانادا، منشور حقوق و آزادی‌ها، در تضاد است. دکتر امیر خدیر که مخالف تصویب این قانون بود، به نافرمانی مدنی و عدم رعایت آن دعوت کرد. فراخوان آقای خدیر به عدم رعایت قانون ۷۸ و تلاش‌های عملی وی در این راستا، محور نشست پرسش و پاسخ با اعضای جامعه ایرانی مونترال است.

از شما دعوت می‌کنیم با شرکت خود در این برنامه، نظرات موافق یا مخالف خود را بیان کنید، سؤالات خود را به طور مستقیم با دکتر امیر خدیر در میان بگذارید، و پاسخ‌ها و توضیحات وی را دریافت کنید.»

برنامه ساعت ۱۸:۳۰ در آدرس ۶۵۲۸ خیابان سن ژاک (فرهنگسرای سینا) شروع می‌شود و دو ساعت به طول می‌انجامد.

علاقه‌مندان می‌توانند برای اطلاعات بیشتر با ای‌میل: [round.table.mtl@gmail.com](mailto:round.table.mtl@gmail.com) یا یکی از سازمان‌های بالا تماس بگیرند.

## سخنرانی: استوانه کوروش و نخستین منشور حقوق بشر

روزمجمعه ۱۳ جولای، کتابخانه نیما میزبان حمید شورکایی است که درباره استوانه کوروش و نخستین منشور حقوق بشر سخنرانی می‌کند. این برنامه ساعت ۷ آغاز می‌شود.

## مکیک و کافه لیت برگزار می‌کنند: «دوبله به فارسی»

شنبه چهاردهم ژوئیه ساعت ۶:۳۰ کافه لیت و مکیک در سالن سینما de seve، در دانشگاه کنکوردیا میزبان بهزاد رحیمیان، نویسنده و منتقد سینمای ایران، خواهند بود.

در این سخنرانی به کوشش‌های دست‌اندرکاران سینما، برای «ایرانی» کردن فیلم‌های خارجی از قاجار تا دهه‌ی ۱۳۵۰ پرداخته می‌شود و نمونه‌هایی از فیلم‌های مورد بحث، به نمایش گذاشته می‌شود.

این دومین سخنرانی از سری سخنرانی‌های «شناخت سینمای ایران» توسط این دو مجموعه است.

به زودی کمپینگ سالانه انجمن زنان اعضا و دوستان انجمن زنان ایرانی

مونترال، امسال نیز چون سال‌های قبل در ماه ژوئیه راهی کمپینگ می‌شوند. انجمن زنان در بیانیه خود که به این مناسبت منتشر کرده، نوشته است:

«بیا بید تا چند روزی از روزهای گرم تابستانی را با هم در کنار دریاچه زیبا و محیط باصفا بگذرانیم؛ مهر و دوستی را با هم تقسیم کنیم و شب‌هنگام کنار آتش، آواز یک‌دلی سر دهیم.

اگر سازی می‌نوازید یا صدایی خوش، یا مطلبی و هنری برای قسمت کردن دارید، حتماً آن را توشه سفر سازید.»

زمان برنامه روزهای ۱۳، ۱۴ و ۱۵ ژوئیه است. مبلغ پرداختی برای هر شب ۷ \$ و برای دو شب ۱۴ \$ است. وسیله نقلیه و چادر برای اقامت و خوراک به عهده شرکت‌کنندگان است.

در این بیانیه همچنین آمده است: «به علت محدودیت جا، برای شرکت در این برنامه حضور خود را تا تاریخ ۷ جولای به آدرس [iwamontreal@GMAIL.COM](mailto:iwamontreal@GMAIL.COM) اعلام نمایید.»

محل کمپینگ Camping du Lac Lyster، واقع در شماره ۳۸۵ خیابان ch Séguin در Coaticook استان کبک، با کد پستی J1A-2S4 است.

## پیک‌نیک تابستانی کتابخانه نیما

کتابخانه نیما تصمیم دارد در روز ۲۹ جولای یک برنامه پیک‌نیک تابستانی برگزار کند. این برنامه همراه با غذای BBQ باریکو و نوشیدنی، رقص و شادمانی است. این مرکز فرهنگی اعلام کرده است که در صورت بارانی بودن هوا، برنامه یک‌شنبه پس از این تاریخ برگزار خواهد شد.

# بهر روز آقاباخانی مشاور رسمی وام مسکن



www.imeris.ca

# IMERIS

Agence hypothécaire

Tel.: (514) 606.5626  
[behrooz@babakhani.ca](mailto:behrooz@babakhani.ca)

- وام برای افراد خوداشتغال
- وام مسکن برای تازه واردین به کانادا
- تمديد و تجديد وام با پايين ترين نرخ موجود





VOYAGES SKY LAWN TRAVEL

آژانس مسافرتی اسکای لان  
بهترین نرخ های بلیط به ایران و از ایران به سایر نقاط جهان



www.skylawn.net

Tel: 514-388-1588  
Fax: 514-388-2815

433 Chabanel Ouest,  
Suite 111  
Montréal, P.Q. Canada  
H2N 2J3

یاسمین

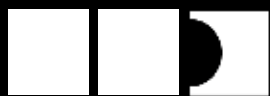
Cell: 514-594-0344  
yasmentali@yahoo.ca

شادی

Cell: 514-660-7135  
shadim.sky@gmail.com

پریشیا

Café Restaurant



Persia

● رستوران

با کیفیت عالی غذاهای خانگی  
انواع خورش ها و کباب های ایرانی

● کترینگ

کیفیت بالا و بهای مناسب

● شیرینی

زولبیا بامیه، رولت، باقلوا ترکی و شیرنی های ایرانی

ساعت های کار: دوشنبه تا جمعه ۷:۳۰ صبح تا ۷:۳۰ بعد

936 Girouard (corner of St. Jacques)

Tel: 514-489-8484

نیکو برگزار می کند:

بازار همیاری

مؤسسه خیریه نیکو درباره بازار همیاری سال جاری اطلاعیه ای به شرح زیر صادر کرده است:

«بازار همیاری بنیاد نیکو امسال نیز برگزار می شود:

همان طور که در جریان هستید، بنیاد نیکو همه ساله به مناسبت آغاز سال تحصیلی در ایران، اقدام به برگزاری بازاری می کند تا با فروش لوازم نو و دست دوم تمیز، عواید آن را به دست کودکان محروم کشور برساند.

در این راستا هرساله هم وطنانی که تمایل به همکاری دارند، با واگذاری اجناس غیر قابل استفاده خود به این بنیاد، در این کار خیر و انسان دوستانه ما را یاری نموده اند.

امسال از کلیه علاقه مندانی که خود امکان ارائه محصولی را در این بازار دارند نیز دعوت می شود، تا ضمن هماهنگی با بنیاد نیکو، آمادگی خود را اعلام کنند. خواهشمندیم چنانچه قصد مساعدت با ما را دارید، با شماره تلفن زیر تماس حاصل نمایید.

مزید اطلاع است که همچون گذشته، کلیه عواید این فروش بدون هیچ گونه هزینه ای به مؤسسه خیریه بهنام دهش پور ارسال می شود، تا در امر کمک به کودکان نیازمند، مصرف شود.

برای آگاهی بیشتر می توانید با شماره تلفن ۵۱۴۶۲۴۴۵۷۹ تماس بگیرید.

تاریخ برگزاری این بازار ۱۱ اوت ۲۰۱۲ می باشد. ■



میک و کافه لیت برگزار می کنند

«دوبله به فارسی»

شنبه چهاردهم ژوئیه

ساعت ۶:۳۰ در سالن سینما de seve، کنکور دیا

سخنران: بهزاد رحیمیان، نویسنده و منتقد سینمای ایران

در این سخنرانی به تاریخ کوشش های دست اندرکاران سینما، برای «ایرانی» کردن فیلم های خارجی از قاجار تا دهه ی ۱۳۵۰ پرداخته می شود و نمونه هایی از فیلم های مورد بحث، به نمایش گذاشته می شود.

دومین سخنرانی از سری سخنرانی های

«شناخت سینمای ایران»

## ساوالان برگزار کرد: اسطوره دلی دومرول، همراه با نوای قوپوز



اسطوره دلی دومرول، یکی از قدیمی‌ترین اسطوره‌های آذربایجان، بهانه‌ای بود برای آذری‌زبانان مونترال و دوست‌داران فرهنگ آذری تا در روز شنبه گذشته گرد هم بیایند. این برنامه را گروه فرهنگی ساوالان، با مدیریت لیلی خاقانی در فرهنگ‌سرای سینا برگزار کرده بود. ده‌ها تن از آذری‌زبانان و دوست‌داران فرهنگ آذری در هنگامی که فستیوال جاز در پلاس‌دزار برپا بود، ترجیح دادند تا با موسیقی و فرهنگ اصیل خود ساعاتی را بگذرانند.

در ابتدای برنامه، لاله جوانشیر به زبان ترکی اوغوزی اسطوره دده قورقود را به طور خلاصه به حضار معرفی کرد. پس از آن صمد پورموسوی، ساکن تورنتو، که معلم رقص آذری گروه ساوالان نیز است، با ساز مخصوص خود با نام قوپوز، قطعه‌ای نواخت که با استقبال گرم حضار روبه‌رو شد. او گفت این ساز را در قدیم افرادی می‌نواختند که به آنها دده که به معنای پیر فرزانه است، می‌گفتند. بعدها دده‌ها به عاشق‌های امروزی آذری تبدیل شدند. صمد پورموسوی به همراه عطا تقی‌زاده نیز به هنرنمایی پرداخت. عطا تقی‌زاده با صدای گرم خود قطعه‌ای به زبان آذری خواند.

پس از پذیرایی مختصری، نرگس شقاقی به تفاوت میان اسطوره و افسانه اشاره کرد و سپس بخش‌هایی از داستان دلی دومرول را که قبلاً توسط لاله جوانشیر به آذری خوانده شده بود، به زبان فارسی خواند و اجرا کرد. پریسا رشید نیز به ترکی آذری بخش‌هایی از کتاب دده قورقود را خواند.

برنامه گروه ساوالان با اجرای رقص چند تن از هنرجویان رقص آذری، از جمله نیما مشعوف و حامد فرشچی، راضیه رضوی و همسرش فرید عثمان، با پایکوبی و شادی پایان یافت ■



تصویر برگرفته از: سایت مردمک

### هموطن،

در جهان امروز آگاهی یافتن از محتوای منشور جهانی حقوق بشر و گسترش این آگاهی بین توده‌های مردم به منظور تحقق صلح و آرمانهای انسانی از اهمیتی حیاتی برخوردار گردیده است. بی تردید نهادینه کردن این منشور جهانی بدون فعالیت جمعی و مشارکت گسترده شهروندان امکان پذیر نیست. در این راستا انجمن دفاع از حقوق بشر در ایران-مونترال، تلاش دارد با همکاری مجله هفته مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر را هر چه گسترده تر در اختیار هموطنان گذاشته تا ضمن آشنا نمودن هموطنان با این منشور به گسترش تفکر حقوق بشری و رعایت آن در کشورمان ایران یاری رساند. با امید به صلح پایدار، انجمن دفاع از حقوق بشر در ایران-مونترال / [www.addhi.org](http://www.addhi.org)

### منشور جهانی حقوق بشر / ماده ۷

همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بی هیچ تبعیضی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه ی حاضر باشد، و بر ضد هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید، از حمایت یکسان قانون بهره مند گردند

## آتوسا تنگستانی فر

### مشاور شما در امور وام مسکن

**514-995-3041**

- دریافت بهترین نرخ بهره از بانک‌های معتبر
- وام مسکن برای افراد خوداشتغال
- وام مسکن برای تازه واردان به کانادا
- کاهش نرخ بهره کنونی شما به پایین‌ترین نرخ موجود
- پرداخت بدهی‌ها از طریق ارزش افزوده‌ی مسکن

245 Victoria Ave, Suite 525 Westmount  
Qc H3Z 2M6

**VANTAGE** MORTGAGE GROUP  
Atosa\_ta@yahoo.com



## فیروز همتیان

### مشاور املاک و مستغلات

- در مونترال و South Shore
- مسکونی و تجاری
- ارزیابی رایگان-تهیه وام مسکن

**Firouz hemmatiyan**  
Chartered Real Estate Broker

Cell: (514) 827-6364

Bur: (514) 364-3315

Fax: (514) 364-3649

9515 Lasalle boul. Lasalle Qc.



Sutton



## رمز موفقیت در دنیای دوم

### سلف هیپنوتیزم



- رسیدن به خودشناسی کامل
- فراگیری کامل تمرکز فکر
- کنترل بر تمام افکار پراکنده
- فراگیری کامل ریلکس کردن
- تسلط کامل بر تمام حالات منفی از قبیل هیجان، اضطراب، دلشوره و نگرانی و...
- به وجود آوردن یک اعتماد به نفس کامل
- قاطع بودن برای تصمیم‌گیری
- فراگیری بوجود آوردن آرامش در نهایت خشم
- یادگیری اینکه چطور شبها به راحتی بخواب برویم
- فراگیری اینکه زندگی آنطور که هست از آن لذت ببریم و به آرامش‌های درونی دسترسی پیدا کنیم

با گذراندن این پدیده نوین شما می‌توانید به کلیه آرمان‌های زندگی خود بر راحتی دسترسی یابید.

**Ali Salimi** Tel: 514.347.4353

Fax: 450.689.1051 Email: ga\_salimi@hotmail.com  
1140 Jean Talon E #306 Montreal H2R 1V9





# Marché

# ALBORZ

# فروشگاه البرز

Épicerie , Noix en vrac , Tapis persan (514) 692-2049 (514) 638-5100

## تازه های البرز



انواع شیرینی تازه از ایران رسید (زبان ، مربایی ، پایبونی ، قرابیه ، گردوشی ، نخودچی ، زولبیا و بامیه و ...)  
انواع سیخ کباب استیل از ایران ( جگری ، جوجه کباب ، چنجه ، کوبیده )  
انواع بیسکویت و کلوچه از ایران ( ساقه طلائی ، ویفرموزی ، ترد نمکی ، کلوچه نادی )

فروش ماشینی سفارشی بافت ایران در طرحها و رنگهای مختلف مستطیل ، دایره ، بیضی ، کناره  
پتوی نرمینه تمام اکریلیک ایران در طرحها و رنگهای مختلف دوتیره ، تک تیره معمولی و نوجوان  
انواع سینی استیل پایه دار طرح آنتیک جدید در طرحها و اندازه های مختلف مستطیل و بیضی

### تعلب

جهت پستنی

برنج دودی و برنج عطری  
گیاهان دارویی با تنوع بسیار بالا  
انواع آجیل تازه و حبوبات بصورت فله  
سی دی های آموزشی زبان و کامپیوتر و موسیقی  
انواع کتاب آشپزی (رزما منتظمی ، از سیر تا پیاز، فرح شیرین و شیوا )  
دیوان شعر (حافظ ، سعدی، فردوسی، مولوی و...) ، تعبیر خواب ، طالع بینی، اسرار گیاهان دارویی و ...

✓ کلیه محصولات Golden Palm

✓ آجیل و خشکبار و شیرینی جات تازه ایران

✓ نان تازه، برنج، حبوبات، قندو چای

✓ کنسرو، رب، ترشبیجات و شوربیجات

✓ سبزیجات خشک و ادویه جات

✓ مرباجات و عسل

✓ لوازم خانگی و انواع فرشهای ماشینی ایرانی

✓ و تمامی مایحتاج شما از یک فروشگاه ایرانی

۷ روز هفته  
از ۹ صبح تا ۸ شب

6685 St. Jacques  
(NDG) Montreal,  
QC, H4B 1V3  
جنب Cora

چرا زعفران بخرید!!؟

در ازای هر 50 دلار خرید از محصولات Golden Palm  
یک عدد زعفران یک گرمی اعلاء هدیه بگیرید



حراج هفته

برنج 10 پوندی HILAL

استکان دسته دار اصفهان و فرانسه

\$8.99



بخشی از شرکت کنندگان کارگاه داستان و رمان مدرن/عکس از نرگس اصفهانی

## در جستجوی آن غول زیبا گفت‌وگوی هفته با عباس معرفی

مهدی مرعشی

عکس روی جلد از پرهام یزدی / [www.parhamyazdy.com](http://www.parhamyazdy.com)

و برتان پر از تئوری بود، اما کار عملی روی داستان و رمان به صورتی نبود که نویسنده‌ی جوان یا خواننده‌ی داستان بتواند چیزی «بیاموزد».

من در کشوری بزرگ شده‌ام که کتاب در آن بود، تئوری بود، ولی هیچ کدامش به دردم نخورد. سیستم رفتاری من واکنشی است که به نحوه بزرگ شدن و تربیت شدنم برمی‌گردد، یعنی اگر نویسنده‌ای بزرگ‌تر از ما بود و ریش و سیبیل‌دار بود و باید جوانی ما را می‌ساخت، در یک دوره‌ای با شیوه‌های اسنوبیسم و رفتارهای مرعوب‌کننده با ما برخورد کرد، من تمام زندگی‌ام را عکس آن عمل کردم. هرچا جوانی علاقه‌مند دیدم سعی کردم به او انگیزه بدهم، در کنارم که می‌آید شروع کند به نوشتن، اگر شاعر است برود شعرش را بگوید، اگر موزیسین است برود آهنگ‌اش را بسازد.

کتاب‌هایی که در ایران بود بهترین‌هاش تا دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ را می‌پوشاند و همه هم از روی هم رج می‌زدند. من با رج زدن مخالفم، یعنی این‌که بنشینم کتاب‌های گذشته را بخوانم و از دلش یک کتاب دربیآورم. چرا باید این کار را بکنم؟ و اخیراً داستانی نوشته‌ام به نام «بانو و چشم اسفندیار» که در مورد عاشق شدن و خودکشی صادق هدایت است. تمام تئوری‌هایی که تا به حال آمده و می‌گوید که هدایت بی‌پول بود، تنها بود، افسرده بود و... من همه‌ی این‌ها را کنار زده‌ام و می‌گویم چرا باید رج بزنم. پس من هم حرف خودم را می‌زنم. اگر آنها سندی دارند من هم دارم و مستندهایم را ارائه می‌دهم. به جرأت می‌توانم بگویم که در این کتاب تمام تئوری‌های این‌ها را رد کرده‌ام. در دانشگاه هنرهای زیبا بودم، ما را بعد از سه سال از دراماتیک به آن‌جا برده

عباس معرفی به سال ۱۳۳۶ خورشیدی در تهران متولد شد. او فارغ‌التحصیل هنرهای زیبای تهران در رشته هنرهای دراماتیک است.

معرفی بیش از سه دهه است که داستان می‌نویسد. از او مجموعه‌های داستان، چندین رمان و نمایشنامه به چاپ رسیده است. معرفی در ایران سردبیر نشریه «گردون» بود و جایزه ادبی «قلم زرین گردون» را پایه گذاشت. او در پی توقیف «گردون» ناگزیر به ترک وطن شد، به آلمان رفت و پس از تجربه‌های مختلف «خانه هنر و ادبیات هدایت» را که کتابفروشی بزرگی است، در خیابان کانت برلین، بنیاد نهاد و به کار کتابفروشی مشغول شد. معرفی در همین حال کلاس‌های داستان‌نویسی خود را نیز در همان محل تشکیل داد. عباس معرفی در میانه ژوئن ۲۰۱۲ به مونترال آمد تا اولین دوره کلاس‌های داستان‌نویسی خود را در این شهر، با عنوان «کارگاه نگارش داستان و رمان مدرن» برگزار کند. کلاس‌ها به همت کافه‌لیت و هفته تدارک دیده شد و روز شنبه ۱۶ ژوئن اولین روز آن بود. یکشنبه گذشته، ۱ ژوئیه، پس از ۱۶ روز این دوره آموزشی پایان گرفت. حضور وی در مونترال بهانه‌ای شد تا با این نویسنده و روزنامه‌نگار به گفت‌وگو بنشینیم. بعدازظهر ۲۸ ژوئن ۲۰۱۲، در کافه‌ای در خیابان سنت‌کاترین، قبل از مسابقه فوتبال آلمان و ایتالیا این فرصت دست داد، که حاصل این گفت‌وگو در زیر می‌آید.

آقای معرفی عزیز، «این سو و آن سوی متن»، می‌شود گفت همان کتابی است که جاش خالی بود، به‌خصوص وقتی از جوانی خودتان می‌گفتید که دور



بودند. آنجا همان اساتید کهنه آمدند با این حرف که، شما جوان هستید، اما ما تجربه داریم. پس از سوفوکل شروع می‌کنیم و تئاتر را تا امروز به شما می‌گوییم. استاد از سوفوکل شروع می‌کرد و قبل از شکسپیر تمام می‌شد. ترم بعدی استاد بعدی آمد با این حرف که: آقا! آن‌ها که استاد نبودند. استاد منم. او هم از سوفوکل شروع کرد بالاخره یکی‌شان نصفه نیمه شکسپیر را گفت. اما این‌ها به درد ما نمی‌خورد. من می‌توانستم در کتاب لطفعلی صورتگر، تاریخ ادبیات انگلیس، همه‌ی این‌ها را بخوانم. چرا باید بروم دانشگاه؟ من می‌روم دانشگاه که تازه‌ترین دست‌آوردها را یاد بگیرم.

**حالا شما در مونترال هستید و با دانشجویان خود رو در رو هستید. چطور است؟**

من آدم مونترال که تازه‌ترین دست‌آوردها را به این جوان‌ها یاد بدهم. این‌ها گل‌های سرسبد خانواده‌هاشان هستند؛ این‌ها هرکدام چهره‌های سرشناس آینده‌ی یک علم هستند، آدم‌های مهمی هستند. من به خود شما می‌گویم؛ شما در منزل دارید دو تا بچه بزرگ می‌کنید. آن دو بچه به این دلیل که نمی‌توانند یک پرس چلوکباب را تا آخر بخورند، نصفه نیمه نیستند. آن‌ها دو تا از آدم‌های مهم کره‌ی زمین هستند. ما باید این طوری به ماجرا نگاه کنیم. ما همیشه فکر می‌کنیم یک مشت گوسفند، یک مشت بچه، یک مشت شاگرد دور و بر ما هستند. یعنی ما همیشه تحقیر می‌کنیم، تا عقب‌افتادگی خودمان را جبران بکنیم.

**یعنی همان شبان‌رمه‌گی...**

دقیقاً. این‌ها بوده که اذیتم کرده. مثلاً برادرکشی اذیتم کرده، نشستام «سمفونی مردگان» را نوشته‌ام.

## کتاب‌شناسی عباس معروفی

### مجموعه داستان‌ها:

- ذوب‌شده، ۱۳۸۸
- تماماً مخصوص، ۱۳۸۹

### نمایشنامه‌ها:

- آن شصت نفر، آن شصت هزار، ۱۳۶۱
- تا کجا با منی، ۱۳۶۱-۶۲
- ورگ، ۱۳۶۵
- دلی‌بای و آهو، ۱۳۶۶
- آونگ خاطره‌های ما و دو نمایشنامه دیگر ۱۳۸۲

### رمان‌ها:

- سمفونی مردگان، ۱۳۶۸
- سال بلوا، ۱۳۷۱
- پیکر فرهاد، ۱۳۷۴
- فریدون سه پسر داشت، ۱۳۸۲

چرا باید فلان تکنیک قدیمی را من هم به کار ببرم؟ من هم می‌توانستم مکتب‌های ادبی را شرح بدهم و چهل صفحه به قطر کتابم اضافه کنم، اما چرا باید این کار را بکنم؟ بچه‌هایی که دارند این کتاب را می‌خوانند به دو زبان دیگر مسلط‌اند و می‌توانند این‌ها را به زبان اصلی بخوانند. چرا باید مطلب دست دوم بخوانند؟ مسأله من این بود که شما اثر انگشتم را ببینید؛ مسیری را که من طی کرده‌ام، از آن گذشته‌ام. نشستم توی مثلاً رمان گراهام گرین، برای نام‌گذاری می‌گوید آدم باید اسم را باور کند. تا اسمی را باور نکرده‌ای روی خودت نگذار. اول تو باید اسم را باور کنی. برای همین است که مثلاً من می‌روم یک جایی می‌ایستم و می‌گویم، به هیچ قیمتی حاضر نیستم اسم آیدین را بگذارم حسینا. یا حسینا را بگذارم اورهان. آیدین، آیدین است. یکی از خوشحالی‌های من این است که آلبر کامو، مورسو را آفریده، استاندال، ژولین سورل را آفریده، داستایوفسکی، راسکولنیکوف را، یا بالزاک، باباگوریو را و امیل زولا، اتین را آفریده؛ یک سری آدم آفریده شده‌اند در این جمع و یک بار اگر قرار شود سرشماری شود، می‌بینیم یک سری آدم به این دنیا اضافه شده‌اند که شناسنامه هم برایشان صادر شده، آدم‌هایی که اصلاً وجود نداشته‌اند، مثل شرلوک هولمز. او اصلاً یک موجود ذهنی است، اما در لندن، در همان خیابان و شماره‌ای که نویسنده آدرس داده، خانه‌ای را به نام او گذاشته‌اند و پایانش هم موزه است و مردم می‌روند تماشا می‌کنند و لمس می‌کنند. چون بر اساس نوشته‌ی نویسنده، خانه‌اش را ساخته‌اند، چون باورش کرده‌اند و یک نفر به این دنیا اضافه شده. من هم دلم می‌خواهد چهار تا آدم به این دنیا بیاورم. نهاد خداگونه‌ی انسان است که من هم می‌خواهم کسانی را بیافرینم، یکی‌اش آیدین است، یکی نوشا، حسینا و دیگران.

**یعنی می‌خواهید «چیزی» از دل داستان‌ها خارج کنید. می‌شود گفت این «چیزی» همان تئوری است؟** نه. می‌خواهم تئوری‌ها و دست‌آوردهای سی و پنج ساله‌ام، حاصل عمرم را در اختیار

سال‌ها بعد همان برادرکشی به شکل ایدئولوژیک در کتاب «فریدون سه پسر داشت» می‌آید و هنوز هم این مسأله در من تمام نشده، چون برادرکشی هنوز هم ادامه دارد، به شکلی دیگر. باید قالبش پیدا شود برای نوشتن، یا عمر باقی باشد.

**من از سال ۶۴، کلاس و کارگاه داستان‌نویسی را شروع کردم، آن‌هم به توصیه گلشیری... مدتی در آکادمی هنر سمندریان... بعد که رفتم برلین، علاقه‌مندان را دیدم. اما تا این لحظه پربرابرترین کارنامه‌ی من در مونترال بوده.**

**با این حساب آیا می‌شود گفت کتاب شما، «این سو و آن سوی متن»، رد این کتاب‌هاست؟**

به نوعی رد این کتاب‌هاست، به نوعی هم مکمل آن‌ها. هر دو. مثلاً در نحوه دوربین‌گیری می‌گویند ما هفت نوع زاویه دید داریم. من می‌گویم چرا ده تا نداشته باشیم و خودم چند نوع زاویه‌ی دید به وجود آورده‌ام، یعنی نشستام فکر کرده‌ام دوربین مرکب در ذهن یک فرد کار بگذارم. یعنی یک فرد با دو نوع زاویه‌دید. مثل موومان سوم سمفونی مردگان. این کدام‌یک از آن‌هاست؟

**پس تکلیف دست‌آوردها در زمینه‌ی تئوری‌های ادبی چه می‌شود؟**

دست‌آوردهای موجود را من سرمه‌ی چشمم می‌کنم، اما یک روزنامه‌نگاری مثلاً می‌آید در کانون نویسندگان شروع می‌کند به توطئه کردن و آزار نویسندگان. می‌گویم: چرا؟ می‌گوید: عباس‌جان! ما گوشت هم را می‌خوریم، اما استخوان هم را که دور نمی‌اندازیم. می‌گویم: چرا این تمثیل ظالمانه را به کار می‌بری؟ مگر تو گفتاری؟ مگر سموری؟ خب گوشت من را نخور. مگر ما چقدر زندگی می‌کنیم؟ چرا من بعد از سال‌ها باید فکر کنم که چرا عمرم را در کنار تو هدر داده‌ام؟ برای همین همیشه از سنت‌ها و باورهای متحجرانه گریخته‌ام، و به این فکر کرده‌ام که چرا باید از هر تمثیل استفاده کنیم؟





## مثل جادوگری؟

نمی‌دانم، اما همان کرم یا مرض است که باید در نویسنده باشد. یعنی باید شهرزاد این مرض قصه‌گویی را داشته باشد که به پدرش می‌گوید: «مرا بر ملک کابین کن. یا من نیز کشته شوم، یا بلا از دختران مردم بگردانم.» برای این که قدرت خودش را می‌شناسد و می‌داند که قصه‌گو است، و با این پیش‌زمینه و با این ذهنیت می‌رود قصه می‌گوید تا جلو جنایت را بگیرد. پس وارد خانه‌ی شاه می‌شود و زنش می‌شود. من این‌طوری تعریفش می‌کنم.

در واقع هر نویسنده باید تربیت و عادت خود را پیدا کند.

مارکز در سال‌های پیری می‌گوید یک روزی آدمم پشت میز و شروع کردم به نوشتن، اما دیدم نمی‌توانم بنویسم. کلمه‌ها بود، جمله‌ها بود، اما داستان در ذهنم شکل نمی‌گرفت. به خودم گفتم: تمام شد، فروکش کرد، خشکید. یکی دو ساعت با خودم کلنجار رفتم و همان لحظه مرسدس با گلدانی پر از گل‌های زرد آمد و گلدان را روی میز گذاشت. دیدم چیزی در ذهنم دارد می‌جوشد. پس همان گل‌های زرد کم بود؟! تولستوی می‌گوید: من نمی‌دانم چرا نویسندگان سینه‌ی خود را لابراتوار کاغذ و توتون کرده‌اند؛ من پیپ را ترجیح می‌دهم. ما این مثال‌ها را داریم.

یا مثلاً فالکنر اسکاچ و توتون را ترجیح می‌دهد. بله. هرکسی دنبال بهانه‌ای می‌گردد. بهانه‌ی شهرزاد بلاگرداندن از دختران مردم بود، و رفت و قصه را گفت و هزار و یک شب قصه گفت و شهر را از کشتار نجات داد. درواقع کار قصه‌نویس همین است. هرکس یک عادت، چیزی برای خودش دارد. با موزیک،

یادگرفتن تکنیک داستان‌نویسی بخوانید. این موجود جواهر است. همین‌گوی را بخوانید، فالکنر را بخوانید. در مورد نقدهای ادبی هم، به هر حال آدم‌هایی هستند که دارند مطالعه می‌کنند، اما بحث این است که آیا این‌ها می‌خواهند عباس معروفی بشوند؟ خوب، من خودم هستم! من بحثم این است که تو که یک جوان بیست و پنج ساله و سی ساله هستی و مغز مثلاً ریاضیات هستی، چرا نفر اول نباشی در داستان‌نویسی؟ چرا از صفر شروع کنی؟ از من شروع کن.

و چرا اسم خودت را امضا نکنی؟...

می‌خواهم بگویم از من شروع نکنید، از بعد از من شروع کنید. این را شما باید بگویید، اما به هر حال من ادبیات فارسی را از «فارسی شکر است» به «سمفونی مردگان» ارتقا دادم. تو چرا سمفونی مردگان را به یک اثر زیبا و بهتر ارتقا ندهی.

بچه‌ها داستان‌های خوبی ارائه داده‌اند.

تا همین لحظه که من با شما صحبت می‌کنم، حدود ده داستان تمام شده در سطح استاندارد ایران داریم.

در «این سو و آن سوی متن» شما از خصوصیات روانی و عادت‌های یک نویسنده حرف می‌زنید؛ درواقع تمام آن چیزهایی که نویسنده را «تربیت» می‌کند و علاوه بر تجربه شخصی خودتان از تجربه‌های دیگر نویسندگان هم حرف می‌زنید. آیا هر نویسنده باید به عادت‌هایی پایبند باشد تا بتواند بنویسد؟

ببینید نویسندگی اصلاً یک مرض است.

## آموزش داستان‌نویسی:

• این سو و آن سوی متن، ۱۳۹۰

## شعر:

• نامه‌های عاشقانه، ۱۳۹۰

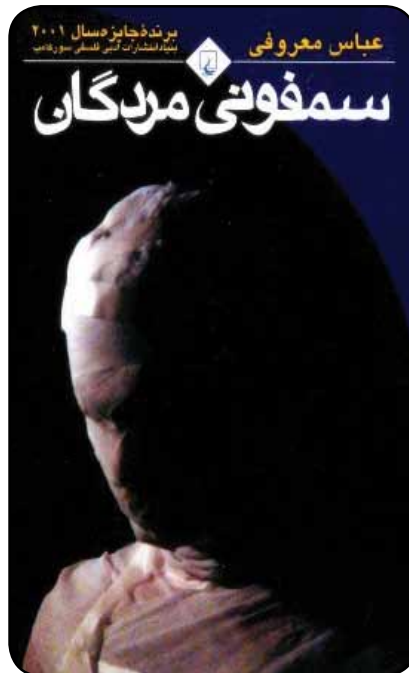
## ترجمه:

• مسیو ابراهیم (نویسنده: اریک امانوئل اشمیت)، مترجم: عباس معروفی و وحید مقدم، ۱۳۸۵

جوان‌هایی بگذارم که همه تحصیل کرده‌اند، دکتر یا مهندس‌اند، بچه‌های باهوشی هستند، المپیادی‌اند، یکی فیزیک خوانده، یکی برق، یکی کامپیوتر. هرکدام در رشته‌ای متخصص‌اند و این‌ها عشق نوشتن دارند. می‌خواهم دو سال وقت بگذارم، هر جا را که ایرانی هست برگردم و برای هرکسی که می‌خواهد دست‌آوردهای مرا داشته باشد، مسیروش را کوتاه کنم. من سی و پنج سال دویدم، تو سی و پنج سال ندو. تو با چهار سال می‌توانی به همه‌ی این‌ها برسی. این تکنیک‌ها را این‌طوری می‌شود به دست آورد. مثلاً برای شخصیت‌پردازی لازم نیست پرنویسی کنی، لازم است یک چیزهایی را کمرنگ کنی، یک جاهایی رفتار معکوس جواب می‌دهد. من می‌خواهم این‌ها را به این‌ها یاد بدهم. من وقتی شروع کردم به این کارها و آموزش‌ها که تکنیک‌ها را به جوان‌ها بدهم و رابطه‌ای که با جوانان و نویسندگان داخل ایران داشتم، کیهان تهران نوشت: «عباس معروفی ناتوی فرهنگی راه انداخته است». بله. من ناتوی فرهنگی راه انداختام، برای این که جنگ است. نرخ این جنگ را آن‌ها با اسلحه تعیین کردند، اما من نرخ این جنگ را با تکنیک داستان‌نویسی شروع کردم و برای این که بچه‌های کشورم را مجهز کنم به این تکنیک‌ها، وارد جنگ شدم. در بخش رمان‌نویسی می‌روم رمانم را می‌نویسم، اما در بخش روشن‌فکری‌ام می‌جنگم، چون من همان عباس معروفی هستم که مجله‌ی گردون را درآورد.

با تمام این حرف‌ها پس تکلیف تئوری‌های نقد ادبی و رمان چه می‌شود؟ آیا نویسنده باید به آن‌ها بی‌اعتنا بماند؟

ببینید، نقد ادبی تکه‌ای از یک پازل سه‌تکه‌ای است. هر اثر ادبی سه تکه دارد: نویسنده، خواننده و منتقد. طبیعی است که من نمی‌خواهم کسی را از خواندن این تئوری‌ها بازدارم، اما به جوان‌ها می‌گویم بروید تمام کارهای گراهام گرین را بخوانید. شما که انگلیسی‌تان این قدر خوب است بروید آثار این نویسنده را چه برای لذت بردن و چه برای



توتون، گل، عشق، و خلاصه هرکسی با بهانه‌ای کار می‌کند. می‌خواهم بگویم این بهانه‌ها را باید در حد تقدس محترم بشماریم، چون چیزهای عزیز است.

و فردی است...

فردی است و مختص هر نویسنده.

و آیا این عادت‌ها در نوشتن داستان کوتاه و رمان با یکدیگر متفاوت است؟  
نه. تفاوت چندانی ندارد.

مثلاً شما می‌گویید با یک موسیقی خاص سمفونی مردگان را نوشتید و دیوار صوتی دور خودتان کشیدید. آیا همین کار را برای داستان کوتاه هم می‌کنید؟

من برای هر داستان کوتاه یا رمان، موسیقی خاص خودش را دارم. برای تمام کارهام یک موزیک خاص دارم. با این موزیک تمام صدای ترمزها و خیابان و آمبولانس و سروصداهای اضافی باد و توفان و این‌ها را پشت این دیوار آتشی که برای خودم درست می‌کنم نگه می‌دارم و از خودم حفاظت می‌کنم. گاهی هم این موزیک را نمی‌شنوم چون این موزیک مدام تکرار می‌شود و آرام آرام برایم به یک زمینه، و به یک متن تبدیل می‌شود که اصلاً راحت می‌توانم در آن بگنم. مثل یک خانه، یک برج و بارو.

هیچ دیواری قوی‌تر از دیوار موسیقی نیست. یعنی دیوارهای سیمانی، قوی نیستند، قوی‌ترین دیوار دنیا دیوار موسیقی است. آدم در دیوار موسیقی است که می‌تواند خودش را پنهان کند و با همین عامل موسیقی است که می‌تواند مرزها را طی کند. شما می‌توانید با یک موسیقی یک‌باره در ترکیه پیاده بشوید و با یک موزیک تمام بازارهای ترکیه را بگردید.

طی‌الارض داستانی بر بال موسیقی!

دقیقاً. قدرت بالای موسیقی در نوشتن، همین است.

در فصلی از کتابتان تعریف‌های نویسندگان مختلف را از داستان نقل می‌کنید. تعریف شما از داستان چیست؟

مویاسان می‌گوید داستان چیزی است که بتوان آن را سر میز شام تعریف کرد. من می‌گویم «داستان چیزی است که نتوان آن را سر میز شام تعریف کرد، باید آن را خواند و بهتر است که قصه‌ای هم داشته باشد.»

تصویری که از عباس معروفی در ایران در ذهن داریم، تصویر نویسنده‌ای است که شب‌ها می‌نویسد و روزها در هرجا که هست، با جوان‌هایی که دورش جمع می‌شوند، در گردون، نمایشگاه کتاب یا هرجای دیگر، صحبت می‌کند، کارهایشان را می‌خواند و نقد می‌کند و حتی به هرکدام از این نویسندگان جوان می‌گوید که در کدام ژانر و نوع ادبی بنویسند. تداوم این تصویر از شما در خارج از کشور و پس از خروج شما از ایران به کجا رسید؟ اولین کلاس شما در خارج از کشور کجا و چگونه تشکیل شد؟

من وقتی به آلمان رسیدم، انگار از بلندی پایین افتاده بودم و نمی‌دانستم کجام شکسته. بعد از یکی دو ماه بلند شدم، خاکم را تکاندم و اولین کاری که کردم رفتم ماشین خریدم، چون یک سال می‌توانستم با گواهینامه‌ی ایرانی‌ام رانندگی کنم. ماشین خریدم برای این‌که بتوانم بهتر بدم، سرعت بگیرم و در ایستگاه‌ها معطل نباشم. همان‌وقت ده شماره گردون درآوردم که متأسفانه با یک توطئه بسته شد. سال‌ها بعد، یعنی همین چند سال پیش، گریه‌ی ایرانی را درآوردم که تیم خوبی داشت و یکی از استادان روزنامه‌نگاری، سیروس علی‌نژاد هم همکاران بود. مطالبش همه تولید می‌شد، از جایی کپی نمی‌شد. و کلاس داستان‌نویسی را هم همیشه داشتیم، حالا چه

یک گروه سه‌نفره بود، چه حتا یک‌نفره! یا از طریق ایمیل و اینترنت با جوانان سرزمینم در تایوان، نیویورک، استرالیا، سوئد و خود آلمان و جاهای دیگر کار می‌کردم. داستان‌هاشان را می‌خواندم، ادیت می‌کردم، های‌لایت می‌کردم، ای‌میل می‌زدم، یا تلفنی ایرادها و تکنیک‌ها را به آن‌ها می‌گفتم. در ایران هم بود، ولی به شکل سازمان‌یافته، در سال ۲۰۰۲ در برلین بود که کلاس‌ها تشکیل شد، با نام «کارگاه داستان‌نویسی».

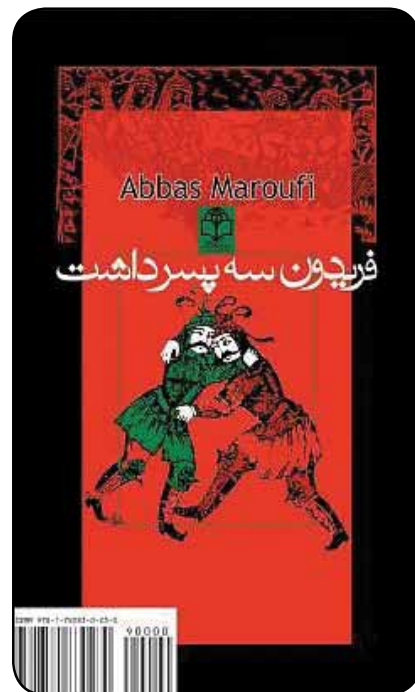
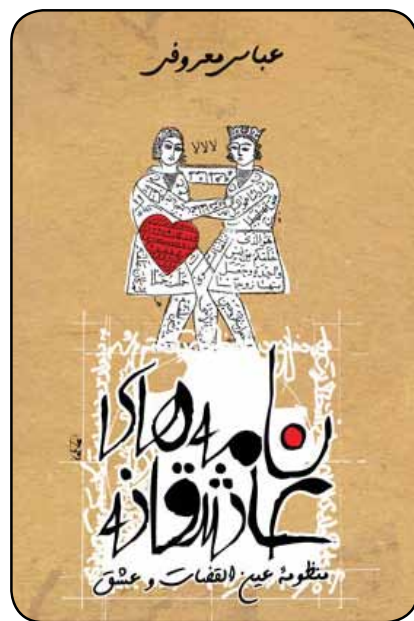
در «خانه هدایت»؟

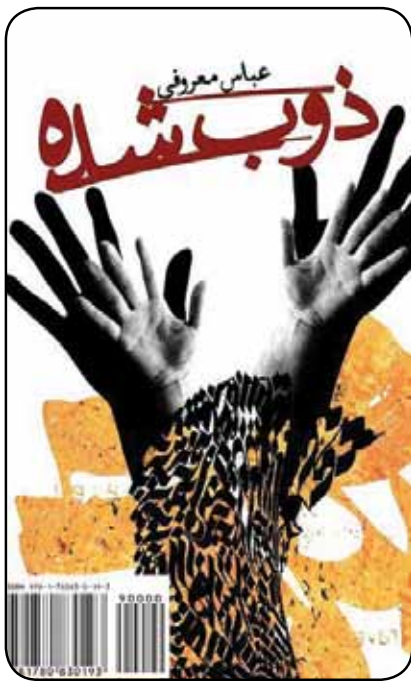
نه. هنوز «خانه هدایت» نبود. اما بعد که آنجا راه‌اندازی شد، کلاس‌ها هم ادامه پیدا کرد. آن‌وقت هنوز چاپخانه و صحافی را به خانه هدایت نیاورده بودم و فضای خوبی داشتیم. تخته‌سیاه خریده بودیم، گچ و تخته‌پاک‌کن. در همان‌جا مجید درخشانی دو سال کلاس تار و سه‌تار داشت، اکرم ابوبی کلاس نقاشی داشت، هم برای بزرگسالان و هم برای کودکان. من هم کارگاه‌های خودم را داشتم. یکی از دبیران قدیمی شهر اصفهان، آقای جمشید رازبان متن‌خوانی داشت در آن‌جا. من یک بار با او صحبت کردم و فهمیدم از اعضای قدیمی جُنگ اصفهان است و دبیر قدیمی ادبیات. گفتم چرا یک کلاس نگذاریم که ایرانی‌ها مثلاً وقتی می‌خواهند سر سفره‌ی سال تحویل حافظ بخوانند، شعر را درست بخوانند؟ و کلاس راه افتاد و حدود سی نفر آمدند و هنوز هم کلاس‌های ایشان خارج از خانه هدایت ادامه دارد.

من فکر می‌کنم تا سال دیگر در همین شهر مونترال، سه یا چهار کتاب داستان خوب خواهیم داشت.

گلشیری هم متن‌خوانی داشت. شما خودتان با کلاس‌های داستان‌نویسی هوشنگ گلشیری کارتان را ادامه دادید. درست است؟  
بله، و جوان‌ترین عضو کانون نویسندگان هم بودم.

تأثیر کلاس‌های زنده یاد گلشیری در کار داستان‌نویسی شما تا چه اندازه بود؟  
یاد گرفتم چطوری با متن برخورد کنم، یاد گرفتم وقتی داستانی می‌نویسم چطور یازده بار بنویسمش، با روایت‌های گوناگون. و این رنج را یاد گرفتم. چون وقتی وارد این دنیا می‌شوی یک رنج و لذت توأمان همراهت است. که تو آن‌قدر داستانت را کار کرده باشی که در یک جمع منتقد که همه آماده‌ی فروریختن تو هستند، آن را بخوانی و سربلند از آن بیرون بیایی. ما در کلاس‌های گلشیری اجازه نداشتیم در مورد متن حرف بزیم، حق دفاع نداشتیم. متن باید از خودش دفاع می‌کرد. گلشیری تکنیک نمی‌گفت. ما داستان می‌خواندیم و او لابه‌لای داستان‌ها نکته‌ای را پیدا می‌کرد و می‌گفت. مثلاً می‌گفت تو این داستان را که نوشته‌ای، حالا





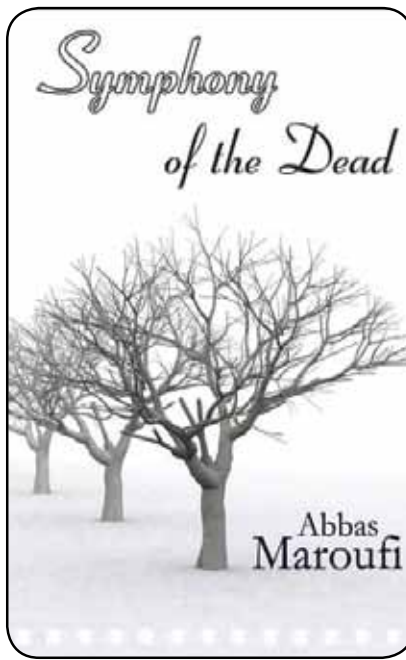
ده پانزده درصدی همیشه ته کیسه برای ما می ماند که البته آن هم در رقابتها قرار می گیرد که دیگر به خودشان برمی گردد. من خودم شاگرد استادان بزرگی بودم؛ شاملو، سیمین دانشور، سیمین بهبهانی، گلشیری، گلستان، و... با آن ها زندگی کردم، در موسیقی هم شاگرد آقای فرهت بودم، شاگرد آقای شجریان بودم، منظورم این است که آدم می رود دوره هایی را طی می کند و بعد در اختیار نسل بعد از خودش می گذارد. استفاده از این تجربه دیگر به خود افراد بستگی دارد.

به عنوان مدرس کلاس داستان نویسی بیشتر بر چه جنبه هایی از عناصر داستان نویسی تأکید می کنید و به طور کلی شیوهی شما در تدریس چگونه است؟

مدل، همان «این سو و آن سوی متن» است به نوعی. یعنی نظم در بی نظمی و بی نظمی در نظم. مثل بداهه نوازی، یعنی متنی را دانشجویی می خواند، بعد مثلاً بحث شخصیت پردازی پیش می آید و ما این بحث را ادامه می دهیم.

دیوارهای سیمانی، قوی نیستند.  
قوی ترین دیوار دنیا، دیوار موسیقی است.

یعنی برنامه ی هر روز را متنی مشخص می کند که قرار است همان روز خوانده شود؟  
بله. یعنی این طور نیست که شب قبل طرح درس آماده کنم، چون کار من یک کار رسمی و اداری نیست، درس فیزیک یا ریاضی یا تاریخ نیست. کار هنر است. با هر جرقه در کلاس بحث کلاس شروع می شود. ولی در داستان نویسی نمی توان گفت کدام عنصر از آن یکی مهم تر است. همه ی چیزهایی که



همسایه مان بود. می گفت: طلبه ای رفت پیش استادش و گفت، من خیلی دلم می خواهد امام زمان را در خواب ببینم. گفت: شما تشنه بخواب، خوابش را می بینی. بعد از مدتی طلبه ی جوان آمد و گفت: من فقط خواب آب و دریا و رودخانه می بینم. استادش گفت: آخر شما تشنه ی آب خوابیده اید! چیزی که برای من در این کلاس ها اهمیت دارد این است که فقط جزوه ننویسند، مطلب را بگیرند. سیستم آموزشی کلاس های من درک ترفندهای داستان است.

از کلاس های شما تا به حال چه نویسندگان مطرحی بیرون آمده اند؟

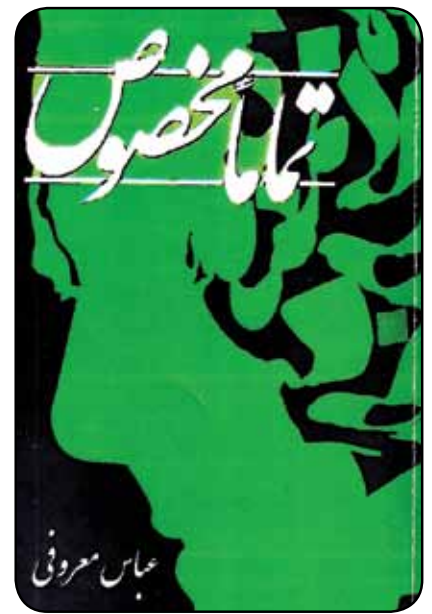
خیلی ها بوده اند، نویسندگانی مثل فرزانه کرم پور، رویا شاپوریان که پزشک است، لادن نیکنام، کیا بهادری، احمد احقری و اسم های دیگری که یادم نیست. این ها همه چند تا کتاب دارند.

چه طیف هایی به کلاس های شما علاقه مند هستند؟

بیشتر دانشجویها هستند و البته کسان دیگری هم گاهی. مثلاً کسانی که حتا دستی به نوشتن دارند. همان طور که گفتم می خواهم دو سال وقت بگذارم برای این کار و بچرخم در دنیا و از تکنیک داستان بگویم.

و مونترال بخشی از آن پروژه دوساله است؟  
با مونترال شروع شد. بعد می روم تورنتو، ونکوور، هاروارد، دانشگاه های آمریکا، لندن و خلاصه هر جا فارسی زبان و ایرانی هست.

فکر می کنید از این «داستان آموزان» چند درصد داستان نویس می شوند و از آن مهم تر چند درصد «داستان نویس» می مانند.



برو فلان داستان چخوف یا همینگوی را هم بخوان. این را هم با توجه به ساختار داستان می گفت. و من آن جا یاد گرفتم چخوف را می خوانیم ببینیم چکار کرده که ما نکنیم و همینگوی را می خوانیم ببینیم چکار نکرده که ما نکنیم.

این ها سال ۶۰ کتابخانه ها را پاک سازی کردند و کتابخانه ها را پر کردند از شریعتی و مطهری و سروش، و نسلی را از کتاب بیزار کردند.

و این همان روالی است که شما در «این سو و آن سوی متن» در پیش گرفته اید. اما یک سؤال دیگر، چه خصوصیاتی در کلاس های شما هست که این کلاس ها را «مدرن» می کند؟ چرا بر این واژه تأکید دارید؟

مدرن بودن این کلاس ها در این است که مثلاً من با سینما پیش می روم، و معتقدم چشم نویسنده، چشم خود داستان گو نیست. نویسنده باید یک دوربین برای خودش ابداع کند. یعنی واقعیتی را که ما روایت می کنیم داستان نیست. واقعیت داستان در واقع مجموعه ای است از واقعیت دست کاری شده. به همراه یک حافظه، حافظه ی خیانت شده. چون نویسنده به حافظه خیانت می کند و اصلاً قرار است به حافظه خیانت کند. قرار است واقعیت را دست کاری کند. چون نویسنده گزارش گر نیست و باید ادبیات خلاق به وجود بیاورد. یعنی اگر فردوسی داستان رستم را آن طور که رستم بود می نوشت کسی کارش را نمی خواند. او رستم خودش را می نویسد.

آیا سطح کسانی که وارد کلاس های داستان نویسی شما می شوند مهم است؟

نه. آدم هایی که برای من مهم هستند، عاشقها هستند. بچه که بودم در منزل آیت الله سیدرضا صدر، (برادر امام موسی صدر) عربی یاد می گرفتم.



هست، تمام رفتارها، پندارها و دانش‌ها و تجربه‌ها، ما با همی این‌ها کار داریم. ولی می‌گذارم برنامه‌ی هر کلاس در همان روز شکل بگیرد. هرچند این را هم بگویم که این دوره‌ی مونترال با تمام خوبی‌هایش یک عیب بزرگ هم داشت که خسته‌ام کرد. کلاس‌ها در جای مناسب خودش نبود. پر از سروصدای موزیک و دنبک و تار و گیتار بود، و رفت و آمدها ما را قیمة قیمة کرد.

اگر در ایران هم بودید باز هم بر همین عناصر تأکید می‌کردید؟ منظورم تأثیری است که مهاجرت بر آثار داستانی نویسندگان خارج از ایران می‌گذارد، آیا در آموزش شما هم به عنوان نویسنده‌ای مهاجر هست؟ هیچ فرقی نمی‌کرد فقط این‌جا از دانشجویان کسی نمی‌پرسد اگر بخواهیم داستانمان را چاپ کنیم، چکار باید بکنیم تا سانسور را دور بزنیم یا اسیر آن نشویم. این‌جا دانشجویان از این بابت راحت و آزادند. درواقع آن بخش ویران‌گری که در ایران هست، سانسور و خودسانسوری این‌جا وجود ندارد.

سطح کلاس‌هایتان را از اول تا به این‌جا، مونترال چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من از سال ۶۴ کلاس و کارگاه داستان‌نویسی را شروع کردم، آن‌هم به توصیه گلشیری که به من گفت: شروع کن، جلسه‌ی خودت را راه بینداز. حرفی که فکر نمی‌کنم به کس دیگری زده باشد. بعد از سه ماه به جلسه من آمد و ما مشغول کار بر آثار مارگریت دوراس بودیم. خیلی خوشش آمد و صورتم را بوسید و گفت: ادامه بده. مدتی در آکادمی هنر سمندریان، داستان‌نویسی درس می‌دادم، بیضایی سینما درس می‌داد، و خود سمندریان تئاتر. بعدها هم که به آلمان آمدم، گلشیری به من گفت: معروفی! چرا کلاس‌ها را راه نمی‌اندازی. گفتم، در شهر کلن علاقه‌مند نمی‌بینم. بعد که رفتم برلین، علاقه‌مندان را دیدم. اما تا این لحظه پربارترین کارنامه‌ی من در مونترال بوده. بچه‌ها داستان‌های خوبی ارائه داده‌اند. تا همین لحظه که من با شما صحبت می‌کنم حدود ده داستان تمام‌شده در سطح استاندارد ایران داریم.

من با سینما پیش می‌روم، و معتقدم چشم نویسنده، چشم خود داستان‌گو نیست. نویسنده باید یک دوربین برای خودش ابداع کند.

آن وقت‌ها در ایران شما منتظر غولی بودید که بر قله‌ی داستان‌نویسی ایران ظهور خواهد کرد. آیا این غول ظهور کرده و آیا هنوز هم باید منتظر بمانیم؟ من بیست سال است این را می‌گویم که منتظر یک جوان سی‌ساله‌ام که بیاید چشم‌های ما را خیره کند تا کارش را ستایش کنیم. کسی که یک صدای بزرگ باشد، یک اتفاق در داستان‌نویسی به وجود بیاورد. من مطمئنم به ظهور این غول، وگرنه راه

نمی‌افتادم دور دنیا بچرخم برای تدریس داستان.

فکر می‌کنید بعد از پایان کلاس‌ها چند داستان خوب دیگر به ادبیات داستانی ایران افزوده خواهد شد؟ من فکر می‌کنم تا سال دیگر در همین شهر مونترال، سه یا چهار کتاب داستان خوب خواهیم داشت.

آنها هم متوسط‌بازی درآوردند و جاهایی هم باندبازی کردند. شما می‌بینید که مثلاً «بلبل حلبی» جایزه نمی‌گیرد، اما رمانی از محمدرضا صفدری جایزه می‌گیرد که حتی دو نفر از داوران آن را نخوانده‌اند!

به صورت آنتولوژی یا مجموعه‌داستان فردی؟ هر دو؛ رمان و مجموعه‌داستان، آنتولوژی و به صورت مجموعه‌داستان منفرد، چون من این توان را در بچه‌های مونترال دیده‌ام.

شما و سایر شاگردان گلشیری هر کدام راه خودتان را رفتید. به این معنا که از گلشیری یاد گرفتید، اما هر کدام داستان‌های خودتان را نوشتید، با زبان و نگاه خاص خودتان. فکر می‌کنید داستان‌آموزان کلاس‌های شما هم این‌گونه خواهند بود، طوری که از شما کپی نکنند؟

جوان‌ترها اول خیلی تأثیر می‌گیرند و من می‌بینم. اشکالی ندارد. چون به تدریج که پیش می‌روند زبان خودشان را پیدا می‌کنند. دقیقاً مثل کتاب‌خوانی است. می‌دانم حتا اگر از «بامداد خمرا» و مانند این‌ها شروع کند، آخر سر به خواندن کتاب من تو می‌رسد. مسأله این است که آدم‌ها را معتاد کنیم به داستان خوب. ما اجازه نداریم مثل رژیم اسلامی برخورد کنیم. این‌ها سال ۶۰ کتاب‌خانه‌ها را پاک‌سازی کردند و کتاب‌خانه‌ها را پر کردند از شریعتی و مطهری و سروش، و نسلی را از کتاب بیزار کردند. ما نباید این اشتباه را تکرار کنیم.

شما هرگز در طول این سال‌ها ارتباط خود را با نویسندگان و فضای ادبیات داستانی داخل ایران قطع نکردید. وضعیت ادبیات داستانی و داستان‌نویسان امروز ایران را چطور می‌بینید؟

فضای ادبیات داستانی ایران را متأسفانه جوایز رقم می‌زنند. می‌دانید که اولین جایزه‌ی غیردولتی و غیررسمی ایران بعد از انقلاب، قلم زرین گردون بود و بعد انواع و اقسام جایزه‌ها شکل گرفت که من شنیده‌ام حتی به دویست و چهل جایزه هم رسیده.

البته جوایز غیردولتی و غیررسمی هنوز هم انگشت‌شمار است...

درست است، ولی آنها هم متوسط‌بازی درآوردند و جاهایی هم باندبازی کردند. در یک دوره‌ای شما می‌بینید که مثلاً مجموعه‌داستان شاهکاری مثل

«بلبل حلبی» محمد کشاورز اصلاً جایزه نمی‌گیرد. درحالی‌که مثلاً رمانی جایزه می‌گیرد که حتی دو نفر از داوران آن جایزه به من گفتند که رمان را نتوانسته‌اند بخوانند! من از محمدرضا صفدری حرف می‌زنم، نویسنده‌ی داستان خوب و باارزش «تیله آبی»، اما رمانش «من ببر نیستم...» واقعاً چه ارزشی داشت؟ چرا باید جایزه می‌گرفت، وقتی حتی داوران جایزه هم کار را نتوانسته‌اند بخوانند؟ من نه مدافع صفدری هستم و نه مدافع جایزه گلشیری؛ من مدافع ادبیات داستانی هستم. این وضعیت تأسفبار است.

یعنی می‌شود گفت صد نکته غیر حسن بیاید که تا کسی... دیگر کسی به «کار» کاری ندارد. «شخص» را می‌بینند.

متأسفانه، و یک‌دفعه می‌بینی مجموعه‌داستان‌ها و رمان‌هایی در قفسه‌هاست که وقتی نگاهشان می‌کنی یادت نمی‌آید داستانشان چیست. خب این تفاوت کار خوب با متوسط است. می‌بینی هیچ ردی از این متوسط‌ها در ذهنت باقی نمانده. فاجعه است. در صورتی‌که من داستان خوب را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. اثر در ذهنت می‌ماند. من از دیگران هم پرسیدم، از خود شما هم پرسیدم، همه می‌گویم در ذهنمان نمی‌ماند. این که کتابی به هر ضرب و زور دربیاید و بعد مثل شهاب برود بیرون واقعاً به درد نمی‌خورد.

دلیل دیگرش چیست؟

منتقد نداریم، تشریح ادبی نداریم. باید جریان‌سازی بشود، چون یک بخش این پازل خالی است. تکه‌ی منتقد نیست. مگر می‌شود نویسنده‌ای چهل سال بنویسد و هیچ‌کس خبری از او نداشته باشد؟ پس این روزنامه‌ها کجا هستند؟ این نویسنده کجاست؟ می‌شود مگر؟ یک جای کار ایراد دارد.

بحث‌هایی که در رادیو زمانه داشتید، به کتاب «این سو و آن سوی متن» رسید که گونه‌ای کلاس مجازی داستان‌نویسی برای همه بود. آیا قصد ادامه‌ی این کار را دارید؟

بله. من و دوستانم روی متن کار کردیم. ولی تمام این‌ها باید بازخوانی شود و من می‌خواهم این کتاب را البته کامل‌تر و با نمونه‌های بیشتر، و این‌بار به صورت صوتی بیرون بدهم.

آقای عباس معروفی عزیز، از شما برای این گفت‌وگو سپاسگزارم.

من هم از شما ممنونم آقای مهدی مرعشی، که از جوانی چشم‌هات برای داستان من درخشید.

گفت وگو با عباس معروفی، روز ۲۸ ژوئن ۲۰۱۲، در مونترال، توسط مهدی مرعشی، برای انتشار در هفته‌ی انجام شده است. ■

**دوبله به فارسی**  
**Dubbed in Farsi**

**سخنران:**  
**بهزاد رحیمیان**

**A Lecture in Persian by:**  
**Behzad Rahimian**

**Saturday**  
**July 14th , 2012**  
**18H30**

**de Seve Cinema**  
**J. W. McConnell Building (Library)**  
**Local LB-122**  
**1400 de Maisonneuve Ouest**

 **Café Litt**

عباس معروفی به مونترال آمد و رفت. اما ردپای خود را باقی گذاشت. یا به قول خودش، اثر انگشتش را بر دیوار فرهنگی مونترال گذاشت. پانزده روز تقریباً پی‌درپی ۰۱ دانشجوی مونترالی و یک دانشجو از ونکوور پای درس‌های او نشستند. استاد می‌گوید: نویسنده با هیچ شروع می‌کند؛ با یک کاغذ سفید. پس از سفیدی شروع شد و آنچه در زیر می‌خوانید آفریده شد تا در کنار گفت‌وگو با استاد دست‌مایه اولین ویژه‌نامه ادبی هفته باشد. / تحریریه هفته

## پنج داستان اول پنج نویسنده جوان از «کارگاه داستان و رمان مدرن»

### داستان اول:

### دورافتادگی نامتناهی

■ نرگس الف. اصفهانی

به چهارچوب در که رسیدم، نفسم دیگر بالا نمی‌آمد. پشت سر من برادر حسن داشت با دکتر بر سر گواهی فوت چانه می‌زد. بدون هیچ مقصود خاصی همیشه دلم می‌خواست این اتاق را از نزدیک ببینم. حالا که بالاخره پایم به آن رسیده بود، حس می‌کردم آنجا پر از عطر سنگین چیزی است که نمی‌دانستم چیست، یک چیزی که به حال و هوای من مربوط می‌شد.

درست در وسط اتاق، حسن مثل یک جسم معلق بود بین زمین و آسمان، زیر آن ابرهای صورتی و سایه‌اش افتاده بود روی زمین، چهره‌اش خاموش بود، دستش بی‌حرکت افتاده بود کنار تنش. بین دو انگشت وسط و اشاره دست راستش یک لکه زرد کوچک بود که پیش‌تر ندیده بودم، از آن طرف کوچکی که این چیزها پیدا نبود. از این فاصله نزدیک یک چیزی مثل درد از تن حسن درمی‌آمد و می‌نشست به تن من و به گریه‌ام می‌انداخت.

تو آن روزها نبود. نمی‌دانم چندساله بودم، حدوداً هشت یا نه، اما چقدر خوب بلد بودم بغض را فرو بدهم و نگذارم اشک‌هایم گاه و بی‌گاه توی کوچکی وقت گرم به هوا، پای نخته‌سیاه، روی دفتر مشقم، روی بالش یا روی گل‌های پیراهن مادرت سرازیر شوند. از بین بازوهایم می‌گریختم و می‌رفتم می‌نشستم روی لبه پنجره و به خانه خاوری‌ها زل می‌زدم. آن قدر زل می‌زدم تا یادم برود گریه کنم و مادرت یادش برود که نگران بدود دنبال من و باز محکم بغلم کند و قربان صدقه‌ام برود و دست آخر هم بزند زیر گریه. اصلاً از پنجره زل می‌زدم به بیرون که او کاری به کار من نداشته باشد. آن روزها از همیشه غمگین‌تر بود و من همیشه ترسم از آن بود که لب‌های قیطانی‌اش بلرزند، چشم‌های ریز و سیاهش پلک بزنند و اشک‌هایم سرازیر شوند و دیگر تمام نشوند.

از پنجره به بن‌بست خودمان را هم نگاه می‌کردم. آیا

عموجان؟» من به سمت راستم نگاه کردم، هیچ کس نبود. هیچ وقت نفهمیدم کجا را نگاه می‌کند. وقتی سر برگرداندم، روبش به پیرمرد بود. حتماً او هم نمی‌فهمید که صالح‌خان به او نگاه می‌کند یا به قوطی‌های روغن لادن در سمت راستش، اما داشت به او می‌گفت: «نه حاج‌آقا، اگر پول درمی‌آورد که خرج بابای علیلش هم می‌کرد. ما یک‌بار ندیدیم دو کیلو میوه بخرد.» پیرمرد مشتش را باز کرد و یک‌هو برنخ‌ها مثل دل آدم ریختند توی کیسه.

«پول درمی‌آورد که خرج این و آن کند! این جور آدم‌ها شرافت ندارند، همه چیزشان را فدای کثافت‌کاریشان می‌کنند. مرتیکه گردن کلفت معلوم است با پول‌هایش چه می‌کند که نان‌خور برادرش است.»

با خودم فکر کردم حالا که برادرش زن و بچه دارد و شکمشان را هم سیر می‌کند، حتماً شغلی هم دارد. یادت هست می‌گفتی که پاسدار است و آقا جان را هم او لو داده که عرق خورده و نیمه‌شب از کمیته ریختند خانه‌مان و بردندش و بعد تن نیمه‌جان‌ش را بر ایمان پس آوردند؟ حیوانکی پیرمرد.

یک بار هم شنیدم زن حسن پیغام داده تا نفقه‌اش را نگیرد نمی‌گذارد حسن بچه‌هایش را ببیند. من نفهمیده بودم نفقه یعنی چه، برایم یک چیزی بود شبیه به مقسوم علیه، رقمی گرفتنی. همین چندوقت پیش هم گفته بودی نفقه و مهریه و جهازت همه را بخشیده‌ای که من را بدهند به تو. همه چیز را بخشیدی و دست آخر هم افتادی زندان. حتماً آنجا تو هم از پشت یک پنجره

زل می‌زدی به آدم‌ها و می‌دانستی خاله‌خانجایی‌ها پشت سرت چه می‌گویند. حتماً تو هم بغض می‌کردی و فکر می‌کردی حالا که نیستی من چه می‌کنم. زیر دوش یادت افتاده است که چقدر می‌خندیدم وقتی پاهایم را سنگ یا می‌زدی و چقدر دردم می‌آمد وقتی موهای بلند و تابدارم را خیس خیس شانه می‌کردی. حتماً لیوانت را پر از آب کرده‌ای و بعد یادت آمده چقدر همیشه بعد از حمام عطش داشتم. آب کوفت شده یا بغض کرده‌ای و لیوان را خالی کرده‌ای توی آبخوری سنگ مرمری و فکر کرده‌ای حالا که نیستی من چه

دلم نمی‌خواست از پله‌ها پایین بدم، بروم کوچکی با دخترها بازی کنم و بعد سر این که کی مامان بشود دعوا کنیم؟ اصلاً دلم نمی‌خواست. فقط دلم می‌خواست بنشینم روی سکوی جلوی پنجره و به خانه خاوری‌ها زل بزنم. نه به ماهی‌های توی حوض که دیگر از این سوی آب سبز آن پیدا نبودند و فقط می‌دانستم که آنجا هستند، نه به آقای خاوری که روی ویلچر گوشه حیاط می‌نشست و ساعت‌ها کسی نمی‌آمد ببیند شاید مرده است که صدایش در نمی‌آید. صدایش در نمی‌آمد و می‌دیدم ادرار از گوشه صندلی چرخ‌دارش قطره قطره می‌ریخت پایین و می‌دانستم وقتی زنش بیاید و ببیند، چقدر جیغ خواهد کشید. حالا پرده را کشیده و معلوم نیست در اتاق چه کار می‌کند. از اینجا که نمی‌دیدم اما حتماً توی این هوای دم‌کرده غروب دارد عرق می‌کند و بوی تند ادرار هم اذیتش می‌کند.

آنجا نمی‌نشستم که این چیزها را ببینم. چشم‌به‌راه می‌ماندم تا حسن بیاید خانه، از پله‌ها بالا برود، چراغ اتاق را روشن کند و من تماشایش کنم. همان روزهای اولی که تو نبودی رفته بودم دکان صالح‌خان که نمی‌دانم پاک‌کن صابونی بخرم یا صابون گلنار بخرم، یادم نیست، اما یادم هست که صالح‌خان به آن پیرمردی که خم شده بود روی کیسه‌های برنج و آنها را مشت مشت برمی‌داشت و بو می‌کرد و دوباره می‌ریخت سر جایش می‌گفت: «این جور آدم‌ها از ضعف و کمبودهاشان است که می‌روند سراغ این کارها، آدم اگر مرد باشد که به این دلت‌ها تن نمی‌دهد.»

پیرمرد دستش را فرو برد در کیسه برنج، انگشتر عقیش برای لحظه‌ای در عمق برنخ‌ها پنهان شد و همین‌جور که مشت بسته‌اش را می‌برد که بو بکشد، گفت: «ای آقا ساده‌اید، ضعف کدام است؟ خودش را زده به موش‌مردگی، حرام‌زاده قاچاقچی است. می‌دانید خرج همین چقدر است؟» و من دلم می‌خواست بدانم چقدر؟ از پاستیل نوشابه‌ای هم گران‌تر است؟ گفت: «معلوم نیست چند جوان را تا به حال به خاک سیاه نشانده که دود کند و برود بالا‌بالاها.»

صالح‌خان سرش را چرخاند و پرسید: «چی می‌خواهی



می‌کنم؟

کی فکرش را می‌کرد بعد از این همه سال...؟ هیچ فکرش را می‌کردی نه نبودن تو را یادم برود، نه قاب خانه حسن را؟

حالا باز ایستاده‌ام کنار همان پنجره که آن روزها خلوتگاه من بود. آن روزها که تو نبوددی تمام غروب‌ها منتظر می‌ماندم تا حسن برگردد خانه، نمی‌دانم من اصلاً به او چه کار داشتم؟ شاید فقط از پنجره روبه‌رویم را نگاه می‌کردم و روبه‌رویم اتاق حسن بود.

کم کم باید پیدایش شود. حتماً توی پیاده‌رو آهسته قدم برمی‌دارد، جلوی داروخانه که می‌رسد تنش را کمی کج می‌کند و از کنار درخت چناری که درست وسط پیاده‌روی باریک درآمده رد می‌شود. حتماً در یک دستش سیگاری دارد و دست دیگری با تسبیح زرد دانه‌ریزش بازی می‌کند و آن را تاب می‌دهد و گاهی که آشنایی می‌بیند سرش را خم می‌کند دستش را می‌گذارد روی سینه و با صدایی که خودش هم به زور می‌شنود می‌گوید: سلام.

فقط می‌گفت سلام و بی آن که منتظر جواب شود از پله‌ها بالا می‌رفت، چراغ را روشن می‌کرد، نور قرمز پهن می‌شد تا وسط‌های بهارخواب. پیراهنش را در که می‌آورد خیلی تکیده بود. انگار عرق‌گیر از تنش آویزان بود. پیراهن را از جالباسی گوشه اتاق آویزان می‌کرد. آبی را بیشتر از شکلاتی می‌پوشید. من هم فکر می‌کردم آبی بیشتر به او می‌آمد. بعد شلوار پارچه‌ای‌اش را درمی‌آورد، زیر آن همیشه یک پیژامه خاکستری می‌پوشید که پاچه‌هایش را هم می‌گذاشت توی جورابش. می‌نشست روی صندلی پشت میز کوچکی با رومیزی پلاستیکی چهارخانه، که رویش یک گلدان حسن یوسف بود. سیگاری روشن می‌کرد، لیوان را برمی‌داشت و هر چقدر آب در آن بود همان را خالی می‌کرد توی گلدان. انگار به زحمتش نمی‌آرزید که برود از آشپزخانه آب بیاورد. می‌رفت سراغ کمد. کیف کوچک تیره‌رنگش را برمی‌داشت.

می‌دیدم طبقه پایین همه نشست‌اند دور سفره، دارند شام می‌خورند. حتماً حسن صدای برادرش را می‌شنید که می‌گفت توله‌سگ درست غذا بخور، و هنوز حرفش تمام نشده، عادل هرچه غذا توی دهانش بود برمی‌گرداند توی بشقاب و می‌رفت سراغ کمربندش

و زن‌ها جیغ جیغ می‌کردند. حتماً حسن این‌ها را می‌شنیده، اما انگار نه انگار. انگار که اصلاً در آن خانه نبود. جانش به لبش رسیده بود و اهمیت نمی‌داد. سیگاری با سیگارش روشن می‌کرد، دود سیگار در آن نور قرمز، صورتی می‌شد و مثل یک ابر می‌رفت زیر سقف گیر می‌کرد.

کیفش را باز می‌کرد، عکس‌ها و کاغذها را در می‌آورد. چه حوصله‌ای داشت که هرشب آن‌ها را تماشا می‌کرد. فکر می‌کردم حتماً آن‌ها نامه و نقاشی‌های بچه‌هایش بودند، مثل من که برای تو می‌نوشتیم می‌دادم دایمی ناصر برایت بیاورد و حتماً همین که بازشان می‌کردی می‌زدی زیر گریه یا اصلاً شاید آن‌ها را به تو نشان نمی‌داد که گریه نکنی. اما یادم هست نامه را می‌دادم ده نفر بخوانند که غلط دیکته‌ای نداشته باشم که تو نگران درس و مشق من شوی.

امروز که فکر می‌کنم شاید آنها عکس عروسبیش بوده یا نامه‌های عاشقانه زنش و ساعت‌ها آن‌ها را نگاه می‌کرده و در روپا با او عشق‌بازی می‌کرده. حتماً به موها و کیپل و ران‌های او فکر می‌کرده. خوب این چیزها حوصله آدم را سر نمی‌برد، این را الان می‌فهمم. دیگر دلم نمی‌خواست چشمم بیافتد به آن اتاق، می‌ترسیدم هیچ کدام از این چیزها یادم نرفته باشد، که نرفته است. چراغ را که خاموش می‌کرد، من هم می‌رفتم کنار مادرت دراز می‌کشیدم تا فردا شود و غروب شود و بروم باز لب پنجره بنشینم و خانه خاوری‌ها را نگاه کنم.

ساعت حدود هشت صبح بود. چشم‌هایم را باز کردم و خیره شدم به روشنایی که از پنجره خودش را پهن کرده بود روی فرش و به صدای شیون و همهمه گوش می‌دادم. به صدای صحنه‌ای که نمی‌دیدمش. آن صداها در آن وقت صبح شبیه خواب بدی بود که آدم را نگران می‌کند. از پنجره به بیرون نگاهی انداختم، کوچه و خانه خاوری‌ها پر بود از آدم. دو بچه موطلابی هم یک ليله کشیده بودند و بازی می‌کردند. شناختمشان. بچه‌های حسن بودند. حتماً حسن نفقه داده که اجازه داشتند بیایند خانه پدرشان. تو این فکرها بودم که چشمم افتاد به آمبولانس و شنیدم یک نفر می‌گفت: «خودش را کشته». بعدها از مرگ او خیلی حرف و حدیث تعریف کردند.

دلواپس از پله‌ها دویدم پایین، خودم را انداختم توی

حیات‌خانه‌شان. موهایم روی پیشانی‌ام چسبیده بود. یک‌هو تب کرده بودم. به قدم‌هایم شتاب دادم. از لابه‌لای آدم‌ها خودم را رساندم به پله‌ها توی پاگرد، برادر حسن داشت بر سر گواهی فوت با دکتر چانه می‌زد. بدون هیچ مقصودی همیشه دلم می‌خواست این اتاق را از نزدیک ببینم. از اینجا اتاق بزرگ‌تر بود.

همه چیز مثل همیشه بود، همه چیز جز این جسم معلق وسط اتاق. حالا تکلیف حسن یوسف و کیف کوچک حسن چه می‌شد؟ یک‌هو باران گرفت، حتماً خیلی زود ليله بچه‌ها پاک شده، پارچه سیاه سر در خانه خیس آب شده، گریه‌ام گرفته بود. در اتاق هیچ کس نبود. حسن هم که مرده بود. حالا هر وقت گریه‌ام می‌گیرد یاد چشم‌های مرده حسن می‌افتم. همیشه دلم می‌خواست این اتاق را از نزدیک ببینم. یک بار هم در حیات‌خانه‌شان باز بود. رفتم تو، اما جرأت نکردم از پله‌ها بالا بروم. فقط آقای خاوری مرا دید. او هم که چیزی به کسی نمی‌گفت، اما دلم قرص نبود. می‌ترسیدم با آن‌ها بگویم تو نخ خانه‌شان هستم و حسن یک پرده دست و پا کند و تنهایی عکس‌هایش را نگاه کند. آن روزها نور قرمز اتاق حسن مأوای من بود. برای یک هفته چراغ اتاق را روشن گذاشتند و من می‌نشستم زل می‌زدم به قاب بزرگ پنجره که شبیه یک نقاشی سرخ خالی از آدم بود. انگار یک نفر به من می‌گفت حالا که تو نیستی و وقتی خاوری‌ها چراغ را خاموش کنند اشک‌هایم خواهند آمد ■



1449 St. Catherine W. Guy  
Montreal QC. H3G 1S6  
Toll Free: 1-866 989 229



صرافی خضر

514-989-2229  
514-289-9003

انتقال فوری ارز به ایران و برعکس و با تضمین بهترین نرخ روز  
تبدیل و انتقال ارز بصورت عمده برای شرکت‌ها و موسسات تجاری

## داستان دوم:

### قهر

■ پریسا خسروی

چرا با من این جور می کنی؟ چرا این قدر کله شق شدی؟ الان سه روزه معلوم نیست کجایی؛ حالا هم که برگشتی بیغ کردی به گوشه نشستی، نه حرف می زنی، نه می گذاری باهات حرف بزیم. آخه من با تو چی کار کنم؟ مگه تقصیر من بود؟ خب شد دیگه! راه دیگه ای نداشتم؛ باید می فرستادمش بره. حالا دلت تنگ شده؟ می دویم... ببین قول نمی دم ها، ولی ممکنه، ممکنه، به کاری کنم برگرده؛ هنوز مطمئن نیستیم ها... ولی اگه قول بدی بدقلتی نکنی شاید به کاری کردم برات. پس چرا هیچی نمی گی؟ الان دو روزه خواب به چشمم نیومده لامصب... غدام شده قهوه و سیگار؛ به کم راه بیا با من. بد کردم این قدر خوشبخت درست کردم؟ چی خواستی که برات نساختم؟ کدوم جوون ۲۸ ساله ای تو این ملک هست که چیزایی که تو داری رو داشته باشه؟ این قدر بی درد و زجر نکشیده ای که با رفتن به دختر دهاتی همه چی یادت رفت؟ از من قهر کردی؟ یادت رفت شب و روز با خنده هات خندیدم؛ با گریه هات گریه کردم؛ وقتی مریض بودی دل نگرانت بودم؛ هر جا رفتم به تو فکر کردم. این قلم از دستم نیافتاد تا تو به این سن رسیدی. خیلی نک نشناسی به خدا! هر چی اون محبوبه رام و سربراهه تو کله شقی. دیه چیزی بگو! همین جور زل زل منو نگاه نکن. دیگه داری اعصابو خرد می کنی ها! خوبه برگردم فصل اول صفحه ۲۴، بگم تو اصلاً از اول لال بودی؟ می دونی چیه... اصلاً وقتی ماشین بهت زد باید می داشتم همون جا بمیری؛ هم تو رو راحت می کردم، هم خودمو، هم محبوبه رو؛ ببخود کردم آمبولانس آوردم برسونت بیمارستان؛ باید می داشتم آمبولانسه تو ترافیک گیر کنه اصلاً نرسه بیمارستان. چی کار کردی واسه این داستان آخه؟ آره باید حذفت کنم، کو این صفحه

■ ۴۲۴



## داستان سوم: بدافند غیر عامل

■ وحید عبداللهی

فردا همه چیز تمام می شود. کاش چشماتم را که باز کردم، رنگها دیگر نباشند. نه، من باید برایت آبی بمانم. چند روز پیش، مادر آمده بود دیدم. یک شال نخی قرمز و یک بستهای کوچک قیسی برابم آورده بود. خواستم بگویم مادر، این جا نمی توانم شال سرم کنم. اما نگفتم، نتوانستم بیش از این دلش را بشکنم. «لاغر شدی عزیزم. سایه ی مامان.»

دیشب خواب دیدم با هم رفته ایم کویر. سوار همان پاترول سفیدی بودیم که در عباس آباد، یک نیسان آبی از پشت کوبید بهمان. رسیدیم به یک قنات که دورش را سنگ چین کرده بودند. تصویر درخت کهور بر روی آب راکد برکه را عکس کردیم در ذهن مان. من گفتم باید فیلم می گرفتیم. تو ولی گفتی فیلم را که بعداً آدم حوصله اش نمی کشد دوباره ببیند، بیا عکس بگیریم. «ناصر! بالاخره به روز به نیسان آبی من رو می کنه، شرط می بندم باهات.» به نظرم نیسان، اصلاً آبی نیست. شاید خاکستری باشد. یا نه، سیاه. اصلاً نیسان رنگ ندارد، مثل فردا. فردا رنگ ندارد.

خیابان ولی عصر را می رفتیم بالا، روبه روی پارک ملت، کوچهای ناھید را می پیچیدی داخل. ماشین را پارک می کردی و پیاده می آمدیم تا تراسه. سالادکلم های تراسه را دوست داشتیم. همیشه سالاد تو را هم من می خوردم و تو لبخندی می زدی و من رام تو می شدم. راست می گفتم، فیلم را که آدم دوباره نمی بیند. من عکس های مان را هر روز دوره می کنم. تو چطور؟ یادت هست یک بار گفتمی که در گودی چشم هایم به تله افتاده ای؟

پله های پارک را یکی در میان می پریدیم. دور دریاچه کمی قدم می زدیم. دستم را که در دست می گرفتمی، بیخ داخل قلبم منهدم و تکه هایم در بدتم به سرعت در خطوطی مستقیم پخش می شد. شاید مبداء آفرینش من همان جا بود. بیخها که به پوستم می رسید، می لرزیدم و برایت آبی می شدم. اصلاً چشماتم به همین دلیل آبی شد، آبی نبود قبل از تو.

سه سال از روزی که این دیوارها، میله ها و سقفها، تصمیم گرفتند که هر روز به هم نزدیک تر شوند، گذشته. گاهی آن قدر به یکدیگر نزدیک می شوند که دیگر به هم رسیده اند و من در این اتاق نیستیم. اما بودم وقتی میله هایی که از میان تن من عبور کرده بود و روی آتش وجودت، آرام آرام مغزپختم می کرد. داستان مشت شده ام را باز و به آن نگاه می کنم. حالا تو نیستی و من مدام باید با این کلمه در ذهنم کلنجار بروم، «نیستی».

راستی، می دانی که اگر به دنیا نیامده بودیم، الان کجا بودیم؟ چه می کردیم؟ باز هم اسم تو ناصر بود؟ آن جا هم وقتی که سرم را روی شانها می گذاشتم، همه ی آرزوهایم برآورده شده بود؟

آن قدر دستاتم را می نگرم تا یک بار که بازشان کردم، صدای تو در اتاق بیچند و من آن را عکس بگیرم. دستم را که مشت می کردم، می گفتمی اندازه ی قلبم است و پوششی می ساختی برای اش با دست گرم خودت. و من موهای تنم سیخ می شد و آب دهانم بیخ می زد و می افتاد کف قلبم.

گفتمی تو سایه ی منی، مثل سایه ی همان درخت کهور، لابه لای چندین هکتار سکوت. کاش که من همسایه ی تو بودم. من تا آن روز درخت کهوری ندیده بودم. راستش را بخواهی، حتا اسمش را هم نشنیده بودم. کویر، جولانگاه تو بود، مثل تن من. می دانستی چطور باید فتحش کنی و کردی. و من مستمره ی تو بودم بدون هیچ قراردادی یا جنگی. اما فردا همه چیز تمام خواهد شد.

ساعت شش صبح، به دنبال ام خواهند آمد. میان این همه رستوران، چرا تراسه؟ مگر تراسه فقط برای من و تو نبود؟ نمی دانم چه بود؛ لاله، یا شاید هم مرجان. یادم نیست. روبه روی پارک ملت، برج سایه، بیخهایی که با سرعت به سمت پوستم حرکت می کردند، خنجری شدند در قلبم. و من دیگر آبی نبودم، حتا برای خودم. قطره قطره های خون چکید بر روی جای خالی تکه بیخ کف قلبم و برکهای قرمز ساخت. برکهای که دورش سنگ چین بود.

گفتمی از نوک انگشتانت، داخل موپرگت شده ام. آرام آرام شنا کرده بودم توی رگ هایم، به سمت قلبت. آمده بودم داخل، تا رسیده بودم به دری بسته. کلید در را نداشتم، گفته بودی که به من خواهی داد. آن روز لابه لای درختها، کنار شرفش رودخانه، من و تو بودیم. فقط من و تو. و برای اولین بار لبهای هم را بوسیدیم و تو گفتمی که این کلید در قلبت بود و من در را باز کردم و داخل شدم. تمام مسیر برگشت، گیج بودیم هر دو، و مست بودیم هر دو، و تلوتلو می خوردیم و پایین می آمدیم و فشار خون، رگهای مان را داشت پاره می کرد. من نمی دانستم که کلیدساز محله، یک کلیدی دیگر هم از روی کلید قلبت ساخته.

و در بسته شد و من ماندم داخل و تو رفتی و چراغها را خاموش کردی. فلکه ی آب و شوفازها را بستنی و نوک بینی من کم کم بیخ زد. حالا من مانده ام با بینی بیخ زده، پشت دری بسته، بدون کلید. هیچ وقت نفهمیدی من مالک تو بودم. تو هم مستمره ی من بودی با جنگی که خودت شروع کردی و قراردادت را خودت بستنی. درست نمی دانم آن شب چه شد، از خاطر من محو شده. تنت بوی عطر من را نمی داد دیگر و من می دانستم این عطر، متعلق به چه کسی است، تن چه کسی را در آغوش گرفته ای.

دمپایی آبی ام را گذاشته ام کنار تختم تا اینکه صبح به پایم کنم. شلوار و پیراهن آبی ام را از همین امشب به تن کردم. از ساعت شش صبح به بعد، دیگر دیوارها و سقفها به یکدیگر نزدیک خواهند شد. آغوش آن شب تنم را می لرزاند. پتو را کشیدم دورم، رویم را برگرداندم و خودم را به خواب زدم. ناصر! خیلی احمق بودی اگر فکر کردی که من بویی نخواهم برد.

در سلولم باز می شود. همه خوابند. داخل راهرو هم

**MSMILINE**  
DENTAL HEALTH CENTER

**دکتر رامین میرموجی**

دندانپزشک در کلینیک

MSmiline و آیلند

از دوشنبه تا شنبه برای هموطنان

Tel: 514-675-3332

4935 St-Charles boulevard, Pierrefonds, QC H9H 3E4

www.msmiline.com



خدمات حسابداری و دفتری

**سرور صدر SOROOR SADR**

امور دفتری و حسابداری

تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی

تأسیس و ثبت شرکتها

ACCOUNTING AND BOOKKEEPING SERVICES

With Appointment

Gestion Financière Loyale

5263, boul Cavendish, Montreal, Quebec, H4V 2R6

514-777-3604

loyale.accounting@gmail.com



**مهاجرین عزیز**

آیا می دانید که خریداران نیازی به پرداخت پورسانت ندارند؟

هدیه‌ی ما به خریداران: ۱۲۰۰ دلار هزینه محضر

اخذ وام برای مهاجرین با کمترین پیش پرداخت

و بهره

مشاوره رایگان و سرمایه گذاری در املاک

محل کار برای هر صنف در وست‌مونت خیابان

سن کاترین

مشاور املاک

**نادر خاکسار**

514-969-2492



کسی نیست. پشت سرم قدم می‌زنند مبادا خیالی در سرم باشد. گفتی: «چه مرگت شده امشب؟» پاسخی نداشتم که بدهم. پشت در، تنهایی گذاشته بودی و من شده بودم پرنده‌ای که سال‌ها است زیر باران مانده و پرواز را هم فراموش کرده و کسی حتی حوله‌ای هم دورش نمی‌پیچد.

راستی سایه‌ام را ندیدی؟ هر چه می‌گردم پیدایش نمی‌کنم. سرت داد کشیدم برای اولین بار. سرم داد کشیدی برای اولین بار. گفتم می‌دانم همه چیز را، نمی‌خواهم چیزی بگویم. از روی تخت بلند شدی، از اتاق خواب بیرون رفتی، سیگاری روشن کردی و من در پشت سرت قفل کردم.

حلقه‌ای از طنابی خاکستری‌رنگ برپا کرده بودند بر روی ستونی چوبی. همیشه دوست داشتم یاد بگیرم چطور گره‌اش می‌زنند. تو هم هیچ‌وقت یاد نگرفتی کراوات را خودت گره بزنی. این هم از مشترکات ما بود. نیم‌ساعتی به در می‌کوبیدی تا در را باز کنم. باز نکردم. گفتم فردا صبح حرف می‌زنیم. الان نمی‌توانم. مغزم دارد هم می‌خورد داخل کاسه‌ی سرم. چشم‌هایم باد کرده، هر لحظه ممکن است از صورتم به بیرون پرتاب شود.

ساعت، سه و چهل و شش دقیقه‌ی صبح بود. آرام در را باز کردم. روی کاناپه خوابیده بودی، معصوم و دوست‌داشتنی. یک بار دیگر گمانم عاشقت شدم. در یخچال را باز کردم، کمی آب هلو داشتیم، سر کشیدم. کنار ستون چوبی، یک سطل زباله‌ی فلزی روی زمین نشسته بود تا شهادت دهد که همه‌چیز واقعی است و بالاخره امروز روز آخر است. سربازی با موهایی از ته تراشیده، برگه‌ای در دست داشت و با صدای بلند داشت چیزهایی را از روی یک کاغذ می‌خواند که من نمی‌شنیدم. به مادر گفتم، دنبال رضایت نرو و مادر هق‌هق‌کنان از اتاق بیرون رفت.

در کابینت را باز کردم و با سوسوی نوری که از لامپ یخچال، آشیزخانه را روشن کرده بود، به دنبال چاقویی می‌گشتم که پارسال از زنجان خریده بودیم. «چاقوهای اینجا حرف نداره. کله‌ی گوساله رو مثل کالباس می‌شه باهاش برید.» و سپس گفت که اگر خواسته‌ای دارم بیان کنم. گفتم چشماتم را باز کنید، کردند. من مالک تو بودم، باید می‌دیدمت.

قطره‌های خون از نوک چاقو بر روی زمین می‌چکید و صدلی از زیر پایم کنار رفت و من در هوا، میان زمین و آسمان، آویزان شدم. انگار سال‌ها است که به دیدن چنین صحنه‌ای عادت داشتند. حتماً متأثر هم نشده بودند، به جز همان سربازی که از روی کاغذ می‌خواند و الان سرش را به زیر انداخته بود. شاید رویش نمی‌شد در چشماتم نگاه کند.

و رنگ‌ها مردند و همه سیاه پوشیده بودند و مادرت بر سر مزارت اشک می‌ریخت و بر سرش می‌زد. و مادرم بر سر مزارم اشک می‌ریخت و بر سرش می‌زد.

لاله، یا مرجان، دیگر مالک تو نبود. نمی‌دانم. مامان می‌گفت چشمم زده‌اند. هر وقت می‌رفتم خانه‌اش، بوی اسپند خفه‌ام می‌کرد. چرا این‌قدر سریع از خاطرت رفتم؟ چرا دیگر دستم را نمی‌گرفتی؟ چرا نمی‌گذاشتی در تن‌ات پرسه بزتم؟ چطور شد که یک روز صبح مرا در آغوش گرفتی، دستت را لابه‌لای موهای مجدم فرو کردی، و گفתי که دوست دارم. این را که نمی‌توانی انکار کنی، گفתי.

شب قرار بود با هم برویم تراسه. من زل زده بودم به عقربه‌های ثانیه‌شمار، دقیقه‌شمار و حتی ساعت‌شمار. اما نیامدی خانه، دنبالم. روزها گذشت، هفته‌ها، ماه‌ها و دو سال از روزی می‌گذرد که دیگر نتوانستم ادامه دهم. زیرپیراهنت را در دست می‌گیرم و بویش می‌کنم. پرتم می‌کند وسط همان کویر. شن‌هایی که نیمی‌از لاستیک ماشین را مدفون کرده بودند و چرخ‌هایی که درجا می‌چرخیدند و به پیش نمی‌رفتند. و به عنوان آخرین درخواست، گفتم که خبر اعدام را به تو برسانند. حتماً تا الان خبر را شنیده‌ای. من ولی یاد گرفتم چطور طناب دار را خودم گره بزتم و ما دیگر هیچ اشتراکی نداریم.

نیامدی پیشم، اما شاید من پیدایت کنم. شاید این صدلی که امروز، ساعت شش صبح، از زیر پایم پرت خواهم کرد بر کف بام، روزی داستان عشق من را برایت شهادت دهد. شاید یک روز بالاخره بفهمم که کجا رفتی. چرا حسرت آخرین سالاد کلم تراسه، این‌طور به دلم مانده. شاید حداقل بفهمم که مرجانی، لاله‌ای، چیزی، در کار بوده که این‌طور اعدام انقلابی‌ام کرده، روی پشت بام خانه، وقتی خورشید تازه متولد می‌شود.



شاید یک روز بیایی و یک دسته‌ی گل بر سر مزارم بگذاری و برای آخرین بار بگویی «دوستت دارم»؛ جمله‌ای که سه سال حسرت شنیدنش را کشیدم. و من همان‌طور که تو را کشتم، زنده‌ات کنم. شاید حتی این‌بار، طلوع خورشید را با هم ببینیم، روی همین بام، کنار همین کولرهای آبی لقلق‌کنان، خیلی نزدیک به خدا، اگر هنوز آن بالا باشد. / کارگاه داستان‌نویسی - مونترال / ۲۲ ژوئن ۲۰۱۲ ■



## داستان چهارم: در زیرزمین

■ امیرمسعود فرهمند

مارال! از آن روزی که بابا مرد، بغضی در گلویم مانده است که همه‌ی این سال‌ها می‌خواسته‌ام رهايش کنم و به‌ات بگويمش ولی شرم کرده‌ام و سکوت. آن قدر نگفته‌ام و نریخته‌امش بیرون، دیگر غده‌ای شده است سنگین که هر آن ممکن است گلویم را تا نهایت خفگی بفشارد. مارال! بابا را من به کشتن دادم؟ از غروب دو ساعتی بیش نگذشته بود و من با ماشین اسباب‌بازی تازه‌ام گل‌های قالی را زیر می‌گرفتم و بابا تازه جلو تلویزیون لم داده بود و سیگارش را گیرانده بود و تو هم کنارش روی مبل پستانک به دهان خواب بودی که ناگهان برق‌ها رفت. مامان شیر آب ظرفشویی را بست، من ماشینم را رها کردم و همه متعجب در سکوتی که اتاق را می‌بلعید غرق شدیم. خش‌خش صدای رادیو از آشپزخانه بلند شد. من چهارزانو کورمال کورمال به سمت مبل راه افتادم تا این‌که دست بابا آرام بر سرم نشست. مامان بالاخره ایستگاه رادیویی را پیدا کرده بود و صدایی نمی‌آمد جز آن‌چه وحشتش می‌رفت و انتظارش نه: اژیر قرمز، خطر حمله‌ی هوایی! پدر آرام زیر لب گفت: «بر جد و آبادش لعنت!» و بعد بلند فریاد زد: «بدو، بدو! جمع کن بریم.» مامان گفت: «مارال کو؟»

— همین‌جاست، همین‌جا. پاشو برویم زیرزمین.

— باشه، هولم نکن. دارم شمع پیدا می‌کنم.  
— صد بار بهت گفتم بذارش یک جای دم دست.  
— دم دسته، الان!  
— ماهان اون‌جاست؟

بابا کلید را به زحمت در قفل کرد و راست و چپش کرد و چپ و راستش کرد و در را به سمت خودش کشید و به جلو فشار داد و دوباره به سمت خویش کشید.

— چرا باز نمی‌کنی پس؟ الانه که بمب بریزن رو سرمون.  
— چه می‌دویم یه مرگشه! مرده‌شور این آهنگره رو ببرن با این در ساختنش. چند بار اومده و گفته دُرس شد مهندس، دُرس شد! هفته‌ی بعدش می‌آی می‌بینی دوباره بازی درمی‌آره. باید فردا روغنکاریش کنم.

آخر سر قفل تقه‌ای کرد و بابا دستگیره را کشید و در را که باز کرد، زمستان با عجله خودش را به درون زیرزمین خزان‌د و سر راهش برگ‌خشکه‌ها را از بالای پله‌ها کشید پایین و شعله‌ی شمع مرا به چپ کشاند و به راست هل داد و به بالا بلند کرد و بر پایین کوباند تا اینکه نایش رفت و خاموش شد.

— آخ!  
— اشکال نداره مامان‌جون! اون تو شمع و کبریت داریم. بدو برو تو.  
— شما برید تو، من برم الان می‌آم!  
— کجا می‌ری؟  
— هیچی، یه چیزی یادم رفته.  
مامان داخل شد و تو همچنان بر دوشش خواب بودی.

بابا کمی به پایین خم شد و آرام گفت: «اگر گفتی می‌خوام برات چی بپارم؟» و بعد قامت راست کرده و آخرین پک را به سیگارش زد و التهاب سیگار لحظه‌ای صورتش را سرخ کرد و بعد با تلنگری ته‌سیگارش را شهابکی کرد در فاصله‌ی کوتاه تا دیوار. بابا با دست به پشت شانهم زد و گفت:

— مواظب مامان و خواهرت باش.  
مارال! مارال! هنوز می‌خوانی؟ این آخرین حرف بابا بود!

۱۳۹۱ خرداد



مامان شمع در یک دست و کیفی کوچک در دست دیگر از آشپزخانه بیرون آمد. بابا دست مرا گرفته با مامان به سمت حیاط رفتیم تا برویم به پناهگاه. پناهگاه خانگی ما زیرزمین قدیمی‌مان بود که بابا اعتقاد داشت زیر طاق‌های قوس‌های امن‌ترین جای خانه است.

— مگه آتش‌بس نبودیم؟  
— چه می‌دویم‌والله! حروم‌زاده این چیزا حالیش نمی‌شه.  
در حیاط را که باز کردیم، سوز دی‌ماه زد توی صورتمان و اگر مامان با همان کیفش جلو شمع را نگرفته بود، باد خاموشش می‌کرد. سلانه سلانه به سمت پلکان زیرزمین راه افتادیم.  
— مواظب باش.

— حواست به بچه‌ها هست؟  
— تو که هنوز سیگار دسته‌ای بده مارال رو به من.  
— می‌تویم. خوشگل‌خاتم، شما کاریت نباشه!  
— اِه، بدش به‌ام، یه‌هو می‌خوره صورتش می‌سوزه بچهام. بیا اصلاً، کاری نداره. ماهان! تو این شمع رو بگیر مامان!

و مامان شمع را داد دستم و من غرغری کردم و مامان مارال را از بغل بابا گرفت و بابا سیگار را به لبش گیراند و با دستش بازوی مامان را گرفت و همه‌مان با احتیاط از پله‌ها پایین رفتیم.

— دوازده... سیزده... چهارده...  
— ساکت بچه!  
— حوصله‌اش سر رفته لابد، تو هم!  
— تو این هیرو ویری؟  
— بچه‌ست دیگه!  
— هیژده... نوزده... بیست!  
— این اسباب‌بازی پیش کو؟

سی که شد، آخرین پله را هم رد کردیم و پا بر کف نمود زیرزمین گذاشتیم که ناگهان پژواک تق تق ضدهوایی‌های پاسگاه آن طرف محله بلند شد.  
— من می‌خوام تیر ضدهوایی رو ببینم!  
بابا گفت: «دفعه‌ی بعد!» و دستمان را رها کرد تا کلیدهایش را از جیب در بیاورد.

— باباجون! این شمع رو جلو چشم من می‌گیری؟  
شمع را جلوش گرفتیم. صدای ضدهوایی‌ها لحظه به لحظه تندتر و وحشت‌زده‌تر می‌شد.  
— ایناهاش!  
بابا سیگار به دست، کلید را کرد توی قفل در فولادین

## داستان پنجم: ابله‌ها نمی‌میرند

تقدیم به آقای ابراهیم گلستان و فیلم «اسرار گنج دزه جنی»  
ناصر یثربی

رأس ساعت ۱:۴۵ روز ۲۹ ژوئای، عمر عبدالعزيز خود را در اتاق هتلش با کراوات قرمز رنگی حلق‌آویز کرد. او این کراوات را روز قبل، از یک مغازه دست دوم‌فروشی در خیابان نوتردام به قیمت سی و پنج سنت خریداری کرده بود و بعد از خروج از مغازه به محض دیدن اولین آدم کراواتی از وی خواهش کرده بود که آن را برایش گره بزند. با همه‌ی این حرف‌ها عمر عبدالعزيز در ساعت ۱:۴۴ روز ۲۹ ژوئای، بعد از ده دقیقه تقلا، انتهای دیگر کراوات را به آبپاش تعبیه‌شده در سقف، به تنهایی گره زد.

آن روز ظهر عمر عبدالعزيز قبل از ورود به ساختمان غول‌پیکر مرکز مهاجرت، واقع در خیابان دروموند درحالی‌که گرمای تابستان مونت‌رال و اضطراب شرکت در مراسم تحلیف شهروندی به تنگش آورده بود به مدت ۲۱ دقیقه تلاش کرد تا گره کراواتش را شل کند. تلاشی که در نهایت به تنگ‌تر شدن گره انجامید و در کنار کت و شلوار پشمی مشکلی‌اش که آنها را هم از همان مغازه خریده بود، ترکیبی را ایجاد نموده که دیدنش هر کسی را در هر فصلی می‌توانست دچار خفگی نماید.

وی بعد از خروج سراسیمه از مرکز مهاجرت چند بار دیگر هم تلاش کرد که کراواتش را باز کند. بدین ترتیب ساعت ۱:۲۵ دقیقه که عمرعبدالعزيز به ابتدای جنوبی خیابان پارک رسید، مثل کره‌لاغ مشکلی‌خیزی بود که افسار قرمزش را خودش می‌کشید.

«ااه نمودی منو... کنسای حروم‌زاده. بیا چند سال با علاقه و محبت کون‌شوریشونو بکن... به گربه گفتند گهت درمان خاک کرد روش... اینه جواب محبت‌های من؟ بشکنه این دست که نمک نداره... وای خداجون بدبخت شد...»

پنج دقیقه بعدتر او همچون طعمه وحشت‌زده‌ای که کرکس بزرگی بالای سرش در چرخش باشد، سربالایی خیابان پارک را بالا می‌رفت که با دختر چینی چاقی برخوردار نمود. دختر چینی، که قطره‌های عرق از سرو رویش می‌ریخت، بدون توجه به ظاهر پریشان عمر عبدالعزيز وی درخواست کرد تا در حمایت از حیوانات خانگی اعلامیه‌ای را امضا کند. در روزهای دیگر عمر عبدالعزيز در امضای این تقاضانامه یا تقاضانامه‌های مشابه دیگر مخصوصاً اگر آن را زن چاق چینی عرضه می‌نمود، لحظه‌ای تردید به خود راه نمی‌داد.

«بدبخت شدم... بیا چند سال کون خودتو پاره کن آخرشم این بشه... جواب زمرد رو چی بدم؟ بگم چی شده؟ وای خدا... خاک تو سرت! احمق گوساله! اگه ننه آمنه این همه سال اینجا بود الان قانون اساسی رو مثل بلبل از بر می‌گفت چه برسه... وای خدا حالا ننه آمنه رو کی حالیش کنه؟»

در ساعت ۱:۳۰ دقیقه عمر عبدالعزيز برای لحظه‌ای

به یاد آورد که چطور یک بار که با ننه آمنه در مورد مشکلات و درگیری‌های کاری‌اش درد دل می‌کرد، ننه آمنه فکر کرده بود که زمرد را دزدهای دریایی دزیده‌اند. «ای خدا بدبخت شدم... می‌رم همه‌چیو به زمرد می‌گم ولی ازش می‌خوام که به کسی چیزی نگه. اوتم نمی‌گه... تازه نگه هم... اصلاً معلوم نیست دیگه منتظرم بونه... دیگه تموم شد... زمرد هم پرید... مگه چند سال می‌تونه واسه من صبر کنه؟ تو دیگه چی می‌گی این وسط خیکی زردمبو؟...»

عمر عبدالعزيز در ساعت ۱:۴۰ دقیقه وارد لابی هتل شد و بعد از عبور از کنار نظافت‌چی سیاه‌پوستی که در حال تی کشیدن زمین مقابل میز پذیرش بود، داخل آسانسور کنار میز شد. در روزهای دیگر عمر عبدالعزيز محال بود که فرصت گپ زدن با یکی از همکارانش را از دست بدهد. گفتگوهایی که بیشتر پیرامون مسائل فنی حرفه‌شان می‌چرخید. به برکت همین گفتگوها بود که وی بعد از سه سال و سه ماه یاد گرفت چطور سر اسپری مواد نظافت را بدون شکستن آن باز کند. «اه، پسر دیدی؟ تابلو بود که سومالیایی‌ها... چه کت و شلوازی. کراواتشو حالا چند خریده خدا می‌دونه... حتماً باباش یا داداشش یا کسیش دزد دریاییه... مگه می‌شه بدون دزدی این همه پول و پله به هم زد؟ حالا توی خاک بر سر هی زمینتو بشور...»

در آسانسور که بعد از فشار دگمه با سرعت به سمت بالا در حرکت بود، عمر عبدالعزيز به صفحه‌ی نمایشی که شماره طبقات مختلف را نشان می‌داد، زل زده بود و صحنه‌های چندین سال آوارگی و دربه‌داری و تنهایی‌اش به سرعت از مقابل چشمانش عبور می‌کرد. مراسم خواستگاری از زمرد و بعد آن خداحافظی دردناک... مسافرت قاچاقی به فرانسه و بعدتر کانادا... خطرات مرگ‌باری را که از سر گذرانده و مرض‌های عجیب و غریبی که طی این مدت گرفته بود و البته هیچ‌کدامشان به اندازه‌ی یادگیری زبان جدید ادیتش نکرد... سگ‌دو زدن‌ها و جان‌کندن‌هایش برای این‌که خود را در محیط جدید جا بیاندازد...

این‌جوری بود که عمر عبدالعزيز در ساعت ۱:۴۱ دقیقه وارد اتاقش شد و بدون درآوردن لباس خیس از عرقش، یک‌راست به سمت تلفنی که کنار تلویزیون، روی میز چوبی رنگ و رورفته‌ای قرار داشت، حمله‌ور شد. طوری که متوجه چمدان باز وسط اتاق نشده و در چشم به هم‌زدنی نقش بر زمین گشت.

عمر عبدالعزيز در ساعت ۱:۴۱ دقیقه بسیار خوش‌شانس بود که سرش با میز چوبی برخورد نکرد و او به حالت درازکش درست در مقابل تلفن قرار گرفت. در کمتر از چند ثانیه و با دیدن تلفن، عمر عبدالعزيز از شوک زمین خوردن بیرون آمد و دست به جیبش برد تا کیف بغلی‌اش را در بیاورد. به محض باز کردن کیف، کاغذ خیس تاخورد‌های که دوستش نقشه مرکز مهاجرت را بر روی آن چاپ رنگی کرده بود، در مقابل سینهاش به زمین نشست. با دیدن نقشه عمر عبدالعزيز دیگر نتوانست جلوی گریه‌اش را بگیرد و قطره‌های اشک

همین‌طور بر روی نقشه جاری شدند. آن روز ساعت ۱۳:۱۲، عمر عبدالعزيز وارد مرکز مهاجرت شد. بعد از طی تشریفات مقدماتی، او را به همراه ۹ نفر دیگر که از اتفاق همه‌ی آنها هم سیاه‌پوست بودند، به سالن بزرگ برگزاری مراسم راهنمایی کردند. «من سوگند یاد می‌کنم که به علیاحضرت ملکه الیزابت دوم و وارثان بعدی تاج و تیش وفادار بمانم. همچنین من سوگند می‌خورم که قلباً به قوانین کانادا وفادار مانده و به وظایف شهروندی خود، به عنوان یک شهروند کانادایی، مت... مت... مت... عهد بمانم... اه... حالا اون قدر تکرار کن تا برینی توش.»

در ساعت ۱۲:۲۷ عمر عبدالعزيز از کنار کارمند درشت‌اندام اداره‌ی مهاجرت گذشت و به عنوان آخرین نفر وارد سالن تحلیف شد. حالت دست راست کارمند که وی را به داخل سالن دعوت می‌کرد، دستکش مشکی که در دست داشت، و دماغش، عمر عبدالعزيز را به یاد کرکس‌های موگادیشو انداخت و همین باعث شد که وی دیگر متن سوگند را تکرار نکند. عمر عبدالعزيز با دیدن پرچم بزرگ کانادا، عکس ملکه و مقاماتی که بر روی سکوی کوچکی، یک کم جلوتر از پرچم ایستاده بودند، آن‌چنان دچار اضطراب شد که دیگر در ذهنش چیزی نمی‌گذاشت و باید اضافه کرد که وی خیلی خوش‌شانس بود که در ساعت ۱۲:۲۷ خودش را کثیف نکرد. عمر عبدالعزيز مثل بچگی‌هایش که به مسجد می‌رفت ولی نماز خواندن بلد نبود، از اینجای کار به بعد کارهای دیگران را به طور غریزی تقلید کرد.

در طول مراسم تحلیف، کارمند درشت‌اندام یک لحظه چشم از عمر عبدالعزيز بر نمی‌داشت. «طبق تبصره‌ی ۲۴ ماده ۵۳ قانون مهاجرت، اصلاحیه سال ۲۰۱۱ به کسانی که اعلام وفاداری خود به ملکه را به طور آشکار اظهار ننمایند مدرک شهروندی تعلق نمی‌گیرد... ایا، اینو ببین... این چرا فقط لباسو نکون می‌ده و سوگند رو تکرار نمی‌کنه؟!... طبق تبصره‌ی ۲۴ ماده ۵۳ قانون مهاجرت، اصلاحیه ساله ۲۰۱۱ به کسانی که اعلام وفاداری خود به ملکه را به طور آشکار اظهار ننمایند مدرک شهروندی تعلق نمی‌گیرد...»

رأس ساعت ۱۲:۳۵ مراسم تحلیف تمام شد و متقاضیان جهت دریافت مدرک شهروندی خود به صف شدند که عمرعبدالعزيز ناگهان فشار دستی را بر روی شانه‌های خود احساس کرد. نگران برگشت و کارمند درشت‌اندام را دید که چیزی را به او می‌گوید. عمرعبدالعزيز ابتدا به خیال این‌که کارمند به او تبریک می‌گوید چند باری مرسی مرسی گفت و دولا راست شد.

«مرسی مرسی مرسی... ای بابا، این دیگه چی می‌گه؟ عجب سیریشیه ها! ملون کن بابا بذار به کارمون برسیم.»

با این‌حال کارمند بی‌خیال‌بشو نبود. اینجای کار عمر عبدالعزيز تکنیک همیشگی‌اش را ناخودآگاه به کار بست و دو سه باری اوکی اوکی گفت و لبخندی که با چشم‌ها و صورت مضطرب‌اش تضادی ایجاد کرده بود، تحویل کارمند داد و رویش را برگرداند. کارمند که

## می‌خواهم اثر انگشتم را روی دیوار جهان بگذارم گزارش سخنرانی عباس معروفی در گالری میک



عصر روز پنج‌شنبه، ۲۸ ژوئن، گالری میک و کافه‌لیت، میزبان عباس معروفی، نویسنده و رمان‌نویس معروف ایرانی ساکن برلین بودند. عنوان سخنرانی «نویسنده‌گی در ایران و نویسنده‌گی در غربت» بود.

معروفی فعالیت ادبی خود را زیر نظر هوشنگ گلشیری آغاز کرد و در دهه شصت، با چاپ رمان «سمفونی مردگان» در عرصه ادبیات ایران به شهرت رسید. عباس معروفی به خاطر موضع‌گیری علیه حکومت ایران بارها بازجویی شد و سرانجام تحت فشار سیاسی از ایران خارج شد و به آلمان رفت.

او در سفر کوتاه خود به مونترال یک دوره آموزش نویسنده‌گی را با عنوان «کارگاه نگارش داستان و رمان مدرن» ارائه داد که با همکاری کافه‌لیت و مجله هفته در مدت ۱۶ روز برگزار شد. روز پنج‌شنبه گالری میک و کافه‌لیت در مونترال از این رمان‌نویس معروف ادبی دعوت کرده بودند تا با حضور در جلسه‌ای به موضوع «نویسنده‌ی ایرانی در غربت» بپردازد. این مراسم ساعت ۷ و نیم بعدازظهر با حضور علاقه‌مندان به رمان‌های این نویسنده معروف آغاز شد. در ابتدای جلسه مهدی مرعشی، نویسنده، بعد از خواندن فصل هفدهم رمان «تماماً مخصوص» عباس معروفی به معرفی وی پرداخت:

«به من که گفتند باید آقای معروفی را معرفی کنم در این‌جا، گفتم مگر عباس معروفی معرفی می‌خواهد؟ کیست که نامش را نشنیده باشد؟ کیست که با سمفونی مردگان زندگی نکرده باشد؟ چند سال است که این رمان نفس می‌کشد هنوز؟»

دو ماه پیش که آقای معروفی را بعد از هفده سال این‌جا دیدم، در دانشگاه کنکور دیا، چیزی از خودم و خاطرات آن سال‌هایم با ایشان گفتم. اما نه. فکر می‌کنم معروفی این‌بار هم معرفی می‌خواهد. می‌گویم چرا. من کاری به این ندارم که معروفی در چه سالی

به دنیا آمده، چه کرده، کجا زمین خورده، اهل کدام شهر است. فروغ فرخ‌زاد در گفت‌وگویش با ایرج گرگین (که هر دو حالا زنده‌یاد شده‌اند) گفت: شرح حال یعنی چی؟ من هم می‌گویم معرفی، شرح حال نیست؛ معرفی یک نویسنده، گفتن از کارهایی است که کرده و می‌کند.

همان‌طور که عباس معروفی دیروز در معرفی کتاب دکتر شفیع کدکنی در زاگرس گفت، هر متنی سه وجه دارد: نویسنده، خواننده و منتقد. و خود او هم نویسنده است، هم خواننده و هم منتقد، و وجه دیگری هم البته دارد: جریان‌ساز. معروفی نویسنده، از سال ۱۳۵۹ خورشیدی با اولین مجموعه‌داستانش به نام «روبه‌روی آفتاب» نویسنده شده، بعد «آخرین نسل برتر» را نوشته و با اولین رمانش، «سمفونی مردگان»، کاری کرده کارستان. بعد «سال بلوا» را نوشته و نشان داده نویسنده خودش را تکرار نمی‌کند، تازه می‌نویسد و تازه‌تر از آن، «پیکر فرهاد» را نوشته، در این رمان به زن «بوف‌کور» هدایت جان دوباره داده و او را دوانده روی سنگفرش زمان. معروفی نویسنده، خواننده هم هست. بشماریم چند صفحه نوشته، ضرب در صد و شاید هزار کنیم و شاید هم بیشتر، تا بفهمیم خواننده بودن یعنی چه، و منتقد هم هست، و این وجه از شخصیتش را در «داستان‌آموزی» ریخته؛ آن‌جا که از کارهای دیگران سخن می‌گوید، به نیت آموزاندن آن‌چه در چنته دارد و این چند دهه یاد گرفته، از خودش، از کارش، از قلمش و تجربه‌ی دواندن این قلم بر کاغذی سپید که سیاه نمی‌شود، کلمه می‌شود، کلمه جان می‌گیرد و در طول زمان راه می‌رود. معروفی این وسط دو بار جریان‌سازی کرده، دو بار «گردون» را درآورده که کمتر کسی است که نداند درآوردن این مجله در ایران ما چه کار سختی است. معروفی پایه‌گذار یکی از جویز مهم ادبی ایران هم بوده، قلم زرین گردون. مهم که می‌گویم اشاره‌ام برمی‌گردد به احمد محمود. نویسنده‌ای که هیچ وقت صله از کسی قبول نکرد و اگر هم فرستادند، برایشان پس فرستاد، با طنزی گزنده، اما قلم زرین گردون همیشه پیش چشمش، در کتابخانه‌اش بود.

اما تاوان جریان‌سازی معروفی همین بحث امشب اوست: «نویسنده‌ی ایرانی در غربت». او هم اسیر غربت شده. پس از بازجویی‌ها و دستگیری‌ها و حکم شلاق و زندان. معروفی، نویسنده‌ی در غربت شده، مثل بسیاری از هم‌نسلان خودش و مثل بعضی از

نویسندگان نسلی که بعد از او آمده‌اند. در غربت اما هم خواننده مانده، هم نویسنده، و باز نوشته، «فریدون سه پسر داشت»، «تماماً مخصوص» و باز هم پیش رفته، و باز هم جریان‌سازی کرده: خانه‌ی هدایت و نشر گردون. هر جا هم دستش رسیده دست فرهنگ را گرفته و هر جا هم دستش رسیده سنت داستان‌آموزی ایرانی را برقرار کرده، آخری‌اش همین‌جا، مونترال، «کارگاه نگارش داستان و رمان مدرن». من البته از نمایشنامه‌هایش نگفتم که در تخصص من نیست. اما معروفی نویسنده، نمایش هم نوشته، مثل «دلی‌بای و آهو». حالا هم که دارد رمان تازه‌ای می‌نویسد، خبری خوش برای دوست‌داران عباس معروفی.

برای همین‌هاست که فکر می‌کنم هر بار نویسنده را باید طور تازه‌ای معرفی کرد، هر بار باید طور دیگری از او گفت. این البته تنها هنر گوینده نیست، هنر نویسنده است که در طول زمان راه می‌رود و نمی‌ایستد، حتا در غربت ایرانی ما که نویسنده اسیرش شده و راه می‌رود شاید تا نفس بکشد، مثل هم‌نسلان من، که انگار این رشته سر دراز دارد، و حالا او با ما از «نویسنده‌ی ایرانی در غربت» خواهد گفت. فکر می‌کنم از همان‌جا شروع کند که عباس رمان «تماماً مخصوص»، در پایان فصل هفدهم گفت و برایتان خواندم:

«آخرین غروب آفتاب کشورم را تماشا کردم که به رنگ خون در آن سوی جهان فرومی‌رفت. دیگر چیزی ازش نمانده بود. توی دلم گفتم: خداحافظ مامان.»

در ادامه جلسه عباس معروفی پس از تشویق مکرر حاضران شروع به سخن کرد. وی گفت: «در دوره نوشتن‌ام به نظامی شاعر فکر کردم و این‌که چطور بعد از این‌همه سال و قرن هنوز اشعارش را می‌خوانند. این باعث شد تا چشم‌اندازی رو به آینده برای خودم درست کنم. از خودم پرسیدم عمر ادبیات من چقدر است. یک بار یک نمایش‌نامه ترکمنی نوشتم به نام «دلی‌بای و آهو» و آن را در تئاتر شهر بر روی صحنه بردم. من افسانه ساختم، هرچند با مخالفت‌هایی هم روبه‌رو شد، اما من می‌خواستم افسانه بسازم، درست مثل افسانه خسرو و شیرین، پس ساختم. همیشه به این فکر می‌کردم که چرا نظامی توانست و من نتوانم.»

وی در ادامه گفت: «شروع کردم به فکر کردن و خودم را تربیت کردم. در این سال‌ها در تبعید هم یاد گرفتم و تجربه کردم و تصمیم گرفتم تا ذهن علاقه‌مندان به داستان‌نویسی را تربیت کنم. نویسنده همیشه باید ذهن خلاق داشته باشد. در طول ۱۷ سال دوری از کشورم



کارهایی را انجام دادم که شاید مال من نبود، مثلاً کار در هتل، اما تمام این‌ها هنر زندگی است و زمانی که من مشغول به این کارها بودم در واقع شخصیت‌های رمان‌هایم را در ذهنم می‌ساختم.» وی در حالی که به

تکرار شده، ولی این بار یک برادرکشی ایدئولوژیک اتفاق افتاده. در واقع برادرها همدیگر را به خاطر عقایدشان می‌کشند و همین باعث شد تا «فریدون سه پسر داشت» را بنویسم.»



نویسندگی به عنوان یک حرفه بود. بعد از این‌که نامه را دادم برای چاپ در یکی از نشریات مهم آلمان، یکی از نمایندگان مجلس آلمان با من تماس گرفت و گفت که حاضر به مذاکره است. من رفتم، حرف زدیم، پیشنهادهایی هم داد، اما من تنها درخواست داشتم تا نامه‌ام چاپ شود. بعد از این اتفاق بود که من به هدفم رسیدم. من می‌خواستم بنویسم و این اثر منتشر شود. بعدها در شمال غربی آلمان موزه‌ای با عنوان «نامه‌ها» افتتاح شد که در ورودی آن دو نامه را قاب گرفته بودند و نصب شده بود: یکی نامه من و دیگری نامه یک سرباز آلمانی در انتقاد از جنگ اول، و من همین اتفاق را می‌خواستم. تنها هدفم در زندگی این است که بتوانم بر روی دیوار جهان اثر انگشتم را به جا بگذارم و بگذرم.»

معروفی در پایان سخنرانی‌اش که تا ساعت نه شب به طول انجامید، در حالی که از احساسات رقیق شده‌اش سخن می‌گفت بیان داشت: «در طول این سال‌های اخیر احساساتم رقیق‌تر شده. زود گریه‌ام می‌گیرد.

دل‌تنگم؛ دل‌تنگ برای مادرم که یازده سال است او را ندیده‌ام، و همین حس و حال هم بهانه‌ای شده برای گفتن شعرهای عاشقانه.»

او از برگشتن به ایران گفت، و این‌که دیگر هیچ کسی منتظرش نیست، نه سیمین دانشور که گفته بود: «معروفی! تا برگشتی مستقیم از فرودگاه به خانه‌ی من می‌آیی»، نه شاملو، نه گلشیری، و نه دوستان دیگرش، می‌گفت نمی‌داند اگر به ایران برگردد سراغ کدامیک از دوستانش باید برود، خیلی‌ها را هفده سال است ندیده، اما می‌گفت در سفر به مونترال دوستانی پیدا کرده که می‌توانند به ادبیات داستانی ایران کمک کنند و در آن پیشرفت نمایند.

او در آخر دو قطعه از شعرهای تازه سروده شده‌اش را خواند. حاضران همه به وجد آمده بودند. صدای کف زدن در سالن گالری میکیک تا چند دقیقه‌ای ادامه داشت. در پایان جلسه پرسش و پاسخ از عباس معروفی برای مدت کوتاهی ادامه داشت، و بعد از آن نیز علاقه‌مندان، کتاب «این سو و آن سوی متن» را خریداری کردند و با نویسنده‌ی خود عکس یادگاری گرفتند. ■

وی در ادامه در حالی که با بغض از دوستان قدیمی‌اش سخن می‌گفت ادامه داد: «دو سال تمام گریه کردم به خاطر این‌که از اعدام‌ها جلوگیری کنم اما نمی‌شد. من دوستانم را در ایران از دست می‌دادم و هیچ کاری نمی‌توانستم انجام دهم. محمد مختاری، پوینده و خیلی‌های دیگر را به شکلی اهانتم‌آمیز کشته بودند، خبر خودکشی غزاله عزیزاده در رامسر را شنیده بودم، اما می‌دانستم او را هم کشته‌اند. او نویسنده بود و در آن چند خط یادداشت کنار درخت، همه‌چیز را گفته بود. آنجا بود که متوجه شدم نویسنده در کشور خودش و در غربت، هر دو تنه‌است.»

وی در خصوص تجربیات زندگی‌اش در آلمان گفت: «سال‌ها گذشت و من بعد از نوشتن کتاب «فریدون سه پسر داشت» یک نامه سرگشاده به گونتر گراس نوشتم. در نامه آورده بودم که درست است شما جزء کشورهای جهان اول هستید، ولی همسایه‌ی من به دخترم تف می‌کند، به همسرم اهانت می‌کند، من به عنوان یک نویسنده شغل ندارم و هزار مشکل دیگر وجود دارد. خطاب به گراس گفتم که تو نتوانستی یک چیزی را در کشورت جا بیاندازی و آن هم شغل

پیشانی و سردرگمی ملت ایران اشاره می‌کرد گفت: «وقتی مهاجرت کردم تا مدت‌ها فکر می‌کردم از یک بلندی افتاده‌ام و اصلاً چرا این‌جا هستم. من در سن ۳۸ سالگی کشور را از دست دادم، ولی در تبعید و غربت بلافاصله گواهینامه گرفتم و رفتم دوباره فرهنگ عمید و کتاب حافظ خریدم، اما همیشه فکر می‌کردم که یک روزی بروا هم گشت. بارها در کتاب «تماماً مخصوص» به این‌که برمی‌گردم اشاره کرده‌ام. در این رمان یک همسایه‌ای در خانه یکی از دوستانش را می‌زند و از او یک بشقاب درخواست می‌کند. دوستش به او می‌گوید: «خوب بخر» و همسایه می‌گوید: «نه، می‌خواهم برگردم.»

معروفی با اشاره به رمان‌هایش گفت: «یک روز صبح وقتی داشتم مثل همیشه روی روزنامه صبحانه می‌خوردم خبری را خواندم با این عنوان که برادری به خاطر ۳۴ هزار تومان برادرش را کشته. از آن موقع تا پنج سال بعد من آبیستن ماندم، تا اینکه توانستم رمانی را که در ذهنم کلید خورده بود، در قالب «سمفونی مردگان» به نگارش درآورم. در تبعید هم دچار همین احساس شدم، و متوجه شدم که همان اتفاق دوباره



# شیرینی بی‌بی

با شیرینی‌های سنتی، دسرهای ایرانی و غذاهای سرد ایرانی در جشن‌ها و مراسم گوناگون همراه شما هستیم.

514-334-6528 www.bibicookies.ca

## یافته‌های تلخ برای نژادگرایان: ما ایرانیان، ایرانی هستیم نه آریایی (۴)

نوشته‌های بخش دیدگاه، نظرات نویسندگان است و درج آنها جهت تأیید یا رد نیست. اعتبار علمی نویسنده و انسجام نظر ارائه‌شده، مبنای چاپ نظرات در این بخش است.

پیش‌آریایی (!) بوده است، و ایرانیان نیز هیچ سهمی در آنها نداشته‌اند! اما اگر در فلان غار در اتریش، غارنگاره‌ای از انسان‌های نخستین پیدا شود، آن انسان نخستین، بی‌گمان نیای مستقیم مردمان امروز اروپا و مایه سربلندی ایشان به شمار آمده، و خیرش در بوق و کرنا برای جهانیان پخش می‌شود!

نوشتار «کوچ آریاییان، از مفاهیم من‌درآوردی دوران استعمار - دکتر آزاده احسانی» را در پیوند زیر بخوانید: <http://kuroshebozorg.persianblog.ir/post/76>

به هر روی، امیدواریم چنان‌چه پژوهش دکتر اشرفیان تاکنون در نشریه‌ای علمی - تخصصی به چاپ نرسیده است، هر چه زودتر در نشریاتی ازین دست چاپ شود و گسترش یابد. اما در هر حال، این نکته که ایرانیان از پیوستگی ژنتیکی بالایی برخوردار بوده و فرزندان باشندگان دیرین همین فلات هستند، و نیز آن‌که با ترکان زرد و عربان حجاز یکسانی ژنتیکی ندارند، چیزی است که چه آن دیدگاه‌ها در جایی چاپ شود و چه نشود، درستی‌اش بر ما روشن است.

\*\*\*\*\*

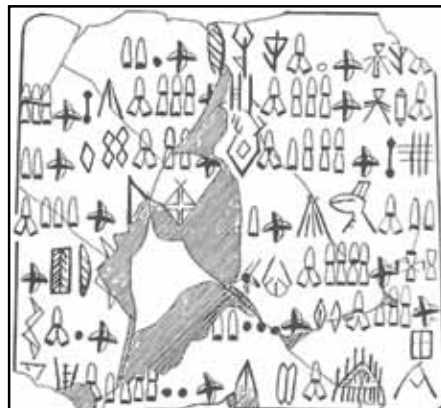
باید دانست، بی‌بی‌سی تنها یک رسانه است که دست‌آورد پژوهش‌های یک پژوهش‌گر را بازتاب داده است؛ و شکر آن‌که، بن‌مایه اندیشه‌های این پژوهش‌گر جوان، بسیار بسیار ایران‌دوستانه‌تر از کسانی است که اینک بر طبل نژادپرستی می‌کوبند.

برای رد یک آزمایش، می‌باید آزمایشی دیگر ترتیب داد و پاسخ یک پژوهش علمی باید با پژوهشی هم‌سنگ داده شود، نه با پندار و گمان. خوب است این دوستانی که اینک به هر «واو!» سخنان دکتر اشرفیان هم‌گیر می‌دهند، خود همتی کرده و پای در میدان گذارند و به همان سبک و شیوه‌ای که خودشان می‌دانند درست است، نمونه خون و نیز نمونه ژن از استخوان‌های هر جا که دلشان خواست، بگیرند و پس از آزمایش آنها، یافته‌های خود را در نشریات علمی به چاپ رسانده و آنگاه با صدایی رسا بگویند، «دیدید ما راست می‌گفتیم که اشرفیان خطا گفته، و ما ایرانی‌ها فرزندان همان آدم‌های نوار جنوب روسیه هستیم (۱)». نه آن‌که کنار گود بنشینند و از دور بگویند لنگش کن!

دکتر اشرفیان درست می‌گویند که ما فرزندان باشندگان دیرین این سرزمین هستیم، اما از سویی انگاره باشندگی

هند از استعمارگران اروپایی، همچنان دنبال می‌شود. همین سیاسی‌بازی‌هاست که یک دانشمند و هندشناس آمریکایی به دور از شیله پله‌های سیاسی را نیز خسته و وامانده، وادار به کناره‌گیری می‌کند، تا برود و از دور تماشاگر دغل‌بازی‌های شرق‌شناسان غربی باشد.

و اما چرا امروزه نمی‌توان دیدگاهی وارون بر دیدگاه غربیان درباره کوچ آریاییان ارائه داد؟! زیرا شاید دیدگاه «آریاییان بومی»، رفته‌رفته و دوباره بتواند خودباوری از دست‌رفته مردمان فلات ایران و هندیان را، هر چند پس از گذشت سالیان دراز و با کوشش فرهنگی فراوان، بازگرداند. ازین رو، شرق‌شناسان غربی، تاریخ‌ها را آن‌گونه نوشته‌اند که باشندگان امروز فلات ایران و شبه قاره هند، گذشته تاریخی و فرهنگی سرزمینشان را از آن خود ندانند؛ بلکه آن را از آن مردمان بیگانه‌ای



بدانند که شاید در زمان‌های دور در این سرزمین می‌زیسته‌اند و پس از چندی نیز، نسل آن مردمان با فرهنگ پیشین، به دست همین آریاییان مهاجم و مهاجر (باشندگان کنونی فلات ایران و هند) برافزوده است! بنابراین برای غربیان بهتر است تا مردم ایران چنین بپندارند که، چنان‌چه در جیرفت، سیستان، خوزستان، سیلک، مارلیک و... شگفتی‌های بی‌مانند تمدنی ۷۰۰۰ ساله، همچون خط و نقشه‌های باستانی جهان و شاهکارهای معماری و سامانه پالایش (تصفیه) آب و عمل جراحی مجمله و چشم مصنوعی و... یافت شد، این‌ها هیچ‌کدام برهانی برای این‌که ایرانیان به خود ببالند، نیست (!)؛ زیرا این‌ها دست‌آورد تمدن‌های

از آنجا که یافته‌های نوین ژنتیکی به دست‌آمده از سوی گروه پژوهشی دکتر اشرفیان، با دیدگاه‌های استعمارزده برخی ساده‌انگاران جور در نمی‌آید، بنابراین هزار جور انگ به این یافته نوین می‌زند؛ از انگ «نمونه‌برداری‌های سطحی در این پژوهش»، تا «نبود پرونده آزمایش‌شونده‌ها» و «درست نبودن نمونه‌گیری‌های باستانی»... این‌ها همه در جایی است که ما اینک هیچ‌گونه آگاهی از داشته‌های پرونده این پژوهش در دانشگاه پورتموث نداریم، و از سویی همت ترتیب دادن آزمایشی هم‌سنگ را نیز هرگز (!). اما تنها چون بدمان آمده از این‌که کسی به ما گفته «شما آریایی نیستید» و گمان می‌کنیم که دیگر دستمان از هم‌تباری با اروپاییان موبور و چشم‌آبی کوتاه شده (!)، بنابراین این‌گونه برچسب‌های ناشیانه و ناروا را به گروه توانمند پژوهشی دکتر اشرفیان در دانشگاه پورتموث می‌زنیم.

اما در این باره که چرا چنین دیدگاه‌ها و یافته‌های نوین، اما ناهم‌خوان با دیدگاه‌های غربی، زمینه‌ی گسترش نیافته و در مجامع علمی جهان به چاپ نمی‌رسد، شما را بازگشت می‌دهیم به این بخش از نوشتار «کوچ آریاییان، از مفاهیم من‌درآوردی دوران استعمار - دکتر آزاده احسانی»، تا با سرگذشت «دکتر ادوین بریانت (هندشناس)» و پژوهش‌های وی درباره هندیان بومی (نه کوچنده از نوار جنوب روسیه) بیشتر آشنا شوید. دکتر احسانی در این باره می‌گوید:

«پس از پرس‌وجو از استاد» دکتر ریچارد فولتز»، در بخش ایران‌شناسی دانشکده دین (religion) دانشگاه کنکوردیای مونت‌آل کانادا، درباره مسأله کوچ آریاییان، با نوشته‌های یکی از استادان هندپژوه در دانشگاه «انجور» نیوجرسی، با نام «ادوین بریانت» آشنا شدم و از راه رایانامه با ایشان پیوند یافته و درخواست یاری در این زمینه را نمودم. ایشان در پاسخ به من نوشتند: «من بیش از آن‌چه در کتاب (مباحثه هندوآریایی، مدارک و نتایج بر پایه تاریخ هند) آمده است، سخن دیگری ندارم، و دیگر از دست سیاسی‌بازی‌های غربی‌ها در مسأله «کوچ آریاییان» خسته شده‌ام. [به اینجا رسیدیم است!] بنابراین چنان‌چه شما در پژوهش‌هایتان در این زمینه به جایی رسیدید، مرا هم باخبر کنید!» و همین سیاسی‌بازی‌هاست که هنوز هم پس از گذشت سده‌ها و پس از خالی شدن ظاهری خاورمیانه و شبه قاره

آریاها در آسیای میانه نیز پندار نادرستی است. اگرچه دکتر اشرفیان نیز در این باره دیدگاهی را بازگو نکرده و تنها به دیدگاه رایج در این باره خُرده گرفته‌اند. چرا که می‌دانیم ما ایرانیان، ایرانی هستیم نه آریایی و از جای دیگری هم به این‌جا نیامده‌ایم.

اما برخی‌ها که همچنان وابسته به دیدگاه‌های پوچ و کهنه دوران استعمار هستند، چنین می‌گویند که، «آریایی‌ها در دسته‌های مجزا و در طول ۳۵۰۰ تا ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد به علت سرما و کمبود آذوقه (!)، از منطقه‌ای در جنوب سیبری به فلات ایران سرازیر شدند!». و در دنباله نیز چنین نتیجه می‌گیرند که، «این محقق (دکتر اشرفیان)، خون ۱۶۰۰ خزری قفقازی را که شباهت‌های توارثی بسیاری با کاسی‌ها داشته‌اند گرفته، و این نمونه‌ها را با DNA استحصال شده از استخوان جمجمه چند نمونه محدود از ساکنان ۱۰۰۰۰ سال پیش فلات ایران که اکثراً کاسی بوده‌اند، مقایسه می‌کند. چرا که وی (دکتر اشرفیان) از سرازیر شدن آریاییان از آسیای میانه به ایران، آگاهی ندارد!»

همان‌گونه که پیش‌تر آمد، این بندگان خدا تنها از سر لُج (!) این‌که چرا دکتر اشرفیان گفته «ما آریایی نیستیم!»؛ نمونه‌گیری‌های انجام گرفته در این آزمایش را با اندوخته‌های پوسیده و استعمارزده خویش سنجیده و بی‌ارزشش می‌پندارند! شگفتا که اینان نمی‌خواهند این سخن خردمندانه دکتر جهان‌شاه درخشانی را بپذیرند که، «این‌گونه دیدگاه‌های بی‌بنیاد غربی، بسیار سست و بی‌بنیان است.»

روی هم رفته، می‌توان باورهای گوناگون در این باره را به چهار پاره بخش کرد:

یکی آنان که افسانه و دروغ کوچ آریاها از آسیای میانه و نوار جنوب روسیه به فلات ایران در آغاز هزاره دوم پیش از میلاد را درست پذیرفته‌اند. (بیشتر مردم، دانشگاهیان و پژوهندگان تاریخ ایران و جهان!)

دسته دوم، کسانی که دروغ غربی سرازیر شدن آریاها از آسیای میانه به فلات ایران را پذیرفته‌اند، اما گمان می‌کنند که باید زمان آن را به روزگاران کهن ببرند تا همه چیز درست شود. بنابراین زمان این کوچ را به نُه هزار، و نیز بر پایه پژوهش‌های دست و پا شکسته و تازه‌تر شماری از همان غربیان در تارنمای نه چندان علمی ویکی‌پدیا، به ۱۸۵۰۰ و ۳۴۰۰۰ سال پیش می‌رسانند.

دسته سوم نیز، گروهی هستند که به اسطوره‌های کهن ایرانی باور دارند و هیچ‌گونه کوچ فراگیر از بیرون به

درون فلات ایران را نمی‌پذیرند. اما ایشان هم باشندگان کهن و بومی این سرزمین را با نام «آریایی» شناسایی می‌کنند.

و اما دسته چهارم، گروه بسیار بسیار اندکی هستند که در میان هیاهوی استعمارگران خارجی و استعمارزدگان داخلی، و نیز در برابر اندیشه‌های سنگی شده نژادگرایان، بانگ برمی‌آورند که ما ایرانیان بومی همین سرزمین (فلات ایران) بوده و فرزندان «ایر»هایی هستیم که خداوندگار و باشندگان کهن این سرزمین بوده‌اند. به کوتاه سخن، «ما ایرانیان، فرزندان ایرج، پسر فریدون هستیم». ایشان همچنین به واژه‌بافی‌هایی چون ایرانیان آریایی، آریاهای ایرانی، ایرانیان سرزمین آریا و این‌گونه سرگرمی‌ها (!) باور ندارند.

نیاز به یادآوری است که نام‌های «فریدون»، «ایرج» و... در تاریخ اسطوره‌های ایران، به «دوره»هایی از تاریخ این سرزمین اشاره دارد، نه کس و کسانی ویژه. برای نمونه، «فریدون» نماد دوره‌ای است که در آن، زیرگونه «سفید-درازسر» که در درون همین فلات جهش ژنتیکی یافته بود، سه شاخه شده و دو شاخه از آن به سوی غرب و شمال روان می‌شوند. این دوران، دوره پس از نخستین گسترش این زیرگونه از مرکز فلات ایران به سوی جنوب است، که در روزگار جمشید رخ داد. همچنین «ایرج (ایر- ایران)» نیز نماد شاخه‌ای از این زیرگونه است که در خاستگاه خویش (فلات ایران) مانده و پیوستگان آن همچون دو شاخه دیگر (تور و سلم) به سرزمین‌های نو کوچیدند. فردوسی توسی «شاهنامه» را برگرفته از خدای‌نامه‌های کهن ایرانی سرود. در شاهنامه می‌خوانیم: «ما ایرانیان، فرزندان ایرج پسر فریدون هستیم»، و هیچ سخنی نیز از آریا و کوچ آریایی در میان نیست.

در درازای هزاره‌ها، گروه‌های دیگری نیز از همین زیرگونه و دیگر زیرگونه‌ها به این شاخه (ایرها) پیوسته‌اند، و این خود پویایی و بالندگی هر چه بیشتر فرهنگ این سرزمین را در پی داشته و با سرفرازی، هم‌اینک همگی ما «ایرانی» هستیم.

\*\*\*\*\*

گمان کنید اینک از پژوهش دانشگاه پورتموث، تنها یک برگه شامل نمودار ژن‌های آزمایش شده و سنجش آن‌ها با هم به دستمان رسیده بود، و هیچ گفت‌وگویی نیز از سوی دکتر اشرفیان در این باره انجام

نمی‌شد؛ بدین‌گونه، دوستانی که برای یک گفت‌وگوی ۵ دقیقه‌ای، ۵۰ هزار جور «گیر» به دکتر اشرفیان داده‌اند (!)، بفرمایند آنگاه به چه چیز گیر می‌دادند؟ آیا آن‌چه آن‌گاه در دست می‌بود، به جز این بود که ژن‌های ما با ژن‌های مردمان ده هزار سال پیش این فلات یکی است؟ این کجایش بد است؟ شاید ایشان بیشتر دوست می‌داشتند که نتایج این آزمایش، هم‌پوشانی ژنی تنها ۱۰ درصدی (!) میان ما با نیاکان ایرانیان را نشان می‌داد، تا قصه بریتانیاساخت «کوچ آریاها» همچنان برای این نژادگرایان آریازده، شیرین بماند!

بیاید یک بار یافته‌های پژوهش نوین ژنتیکی دانشگاه پورتموث را «بی‌نام» بررسی کرده و ببینیم چه می‌شود؛

«ما ایرانیان، فرزندان «کسانی» هستیم که در درون همین فلات ایران می‌زیسته‌اند و پیوستگی تباریمان با «ایشان» بیش از ۷۰ درصد است. اما پیوستگی تباری اندکی، آن هم تنها نزدیک به ۳۰ درصد، با «کوچندگان» گوناگونی که به درون فلات آمده‌اند، داریم.»

بنابراین می‌بینیم که چنان‌چه این آدم‌ها را، چه کوچنده و چه باشند، بدون نام بررسی کنیم، واکنش کسانی را که خیلی هم در بند بودن یا نبودن کوچ نیستند، بر نمی‌انگیزد. اما در این میان، تنها نژادگرایان پیرو افسانه دروغین کوچ آریاها به ایران، به تریج قیابشان برخورد خورد که چرا سخنان «غیرعلمی!» می‌گوییم و داستان‌های غربیان در این باره را نمی‌پذیریم (!؟). زیرا ایشان هرگونه گرایش به غرب را نشانه دانش و «بی‌طرفی!» دانسته و هر آنچه را که هم‌خوان و هم‌سنگ با نگاه‌های غربیان نباشد، «غیرعلمی!» می‌خوانند. بنابراین چنان‌چه کسی گفته‌ای و وارون آن‌چه را تاکنون غربیان درباره تاریخ ایران گفته‌اند، بر زبان آورد؛ از سوی ایشان «عوام و بی‌سواد!» خوانده شده و نوشته‌هایش «نامستند!» و «غیرعلمی!» نام خواهد گرفت.

با این‌گونه داوری (!)، بزرگانی چون دکتر جهان‌شاه درخشانی، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، دکتر حسین وحیدی، دکتر دایا کریشنا، پروفیسور مانفرد مایر هوفر و... در دسته آدم‌های «غیرعلمی» جای خواهند گرفت! به هر روی، بنده از این‌که نوشته‌ها و پژوهش‌هایم از سوی این ظاهر بینان سطحی‌نگر، «نامستند!» نام بگیرد، باکی نداشته و هرگز با گروه پیروان این سخن که «خواهی نشوی رسوا، هر رنگ جماعت شو!» همراه نخواهم شد. / دنباله دارد... ■

## به دعوت پنج مجموعه ایرانی: نشست پرسش و پاسخ با نماینده مجلس ملی کبک، امیر خدیر

«در یک جامعه‌ی دموکراتیک و قانون‌مند، نافرمانی مدنی تا چه اندازه مجاز است؟»  
پنج‌شنبه ۱۲ ژوئیه ساعت ۱۸:۳۰، در محل فرهنگسرای سینا



## کمک اسرائیل به اپوزیسیون ایرانی: یک دام



هیچ قدرت سیاسی، مذهبی نیست، اما همه قدرت‌های سیاسی، از دین و مذهب استفاده ابزاری کرده‌اند. با این ملاحظه که بعضی از آرمان‌ها، مذهب سیاسی ساختند و بعضی دیگر از مذاهب، یک آرمان سیاسی درآوردند، و این حکم به درازای تاریخ قدرت‌های سیاسی نشسته در تاریخ آدم‌هاست.

لائسیسته راه درازی هنوز در پیش دارد تا به جدایی واقعی دین از حکومت برسد، و چون دین و مذهب خود حکومت‌اند، معلوم نیست که این جدایی ایده‌آل صورت عمل بندد.

اخیراً در محافل دولتی و نیز در محافل دانشگاهی و روشن‌فکری کشور اسرائیل و برای چندمین بار، فکری ایجاد شد که هویت و ماهیت کشور اسرائیل و مردم یهود تابع آن و رابطه این دو با ۱/۸ میلیون تبعه و اسرائیلی عرب مسلمان مقیم، چگونه باید تعریف شود و به دنیا تفهیم گردد؟

**در چشم ایرانیان درون و برون، اسرائیل کشوری است که درصدد حمله به ایران است**

قضیه با سخنانی از سوی نخست‌وزیر، نتان‌یاهو شروع شد که گفت: «مفهوم دولت یهود و دموکرات باید جا افتد»، و این موجب دامن زدن بحث‌ها شد و کار به آنجا کشید که مؤسسه فرانسوی تل‌آویو، اجتماعی از روشن‌فکران فرانسوی و اسرائیلی فراهم سازد، و دامنه بحث را به هر چه گسترده‌تر و عمیق‌تر شدن بکشاند.

در شرایطی که مردم ایران و اسرائیل به دستور حکومت‌هایشان در حداقل رابطه و مراودات فرهنگی‌اند، در شرایطی که رهبران جمهوری اسلامی در ستیز کامل تبلیغاتی رسانه‌ای با اسرائیل‌اند و نیز دولت اسرائیل مایل

است در صورت موافقت آمریکا، ایران را هدف حملات ضربتی خود قرار دهد، در شرایطی که رسانه‌های تهران، اسرائیل را پایگاه خاور میانه‌ای دولت آمریکا معرفی می‌کنند و اسرائیل هم گزینه خود را معتبر، و ایران ولایی را طالب کشتار ۲۵٪ یهودان و برانداختن نظام و محو کشور اسرائیل معرفی می‌کند، و بالاخره در شرایطی که بعضی رهبران و فعالان در اپوزیسیون برون‌مرزی طلب کمک از اسرائیل دارند، به این استدلال که کوروش بزرگ قوم یهود را نجات و پناه داد، اینک دولت و ملت اسرائیل باید به ما کمک کند، عذری بر آن چه متفکران و روشن‌فکرهای خودی و بیگانه کرده و پراکنده‌اند، در همین ایام ضروری می‌نماید و شاید کمک کند به انتخاب در مسأله گرفتن کمک از مردم و دولت و رسانه‌های اسرائیل یا جز آن، که در مصاحبه‌ها از جمله در روزنامه‌های اسرائیلی از جمله روزنامه جرورالم‌پست انعکاس یافته است.

\*\*\*

فیلسوف معاصر، آقای فین کل کرو Finkelkrut استاد پلی‌تکنیک فرانسه با علاقه به اسرائیل معتقد است، «اسرائیل دائماً در رویارویی با امر دولت و نظام و مذهب است». زیرا از یک سو متعهد به لائسیسته‌ای است که در ۱۹۰۵ در فرانسه به تصویب رسید و به دیگر کشورها هم سرایت کرد و از سوی دیگر زاده و وابسته است به هویت ملت یهود و باورهای دینی و مذهبی برآمده از آن، پس در دوگانگی زندگی می‌کند.

اسرائیل تا ۶۰ سال قبل تاریخ داشت و مذهب داشت، اما هرگز جغرافیایی نداشت، و امروز که جغرافیا دارد، پنج‌هزار کیلومتر مربع از کل ۲۷۰۰۰ و اندی کیلومتر مربع مساحتش اشغالی است و موضوع اختلافات بسیار و درگیری‌های تلخ جهانی و منطقه‌ای است.

اما این‌که حد و مرز لائسیسته و یهودیت در این کشور کدام است، به قول استاد فردریک انسل F Encel هیچ روشن نیست. ولی مسلماً جمع و ترکیب این دو مبنای کار دولت و نظام یهود است، در این کشور.

این بحث هویتی نظام کشور اسرائیل تازگی ندارد و نظرات پیوسته به چندلایه‌گی آن از نظر ارزش‌های سیاسی، قانونی، مذهبی و تاریخی می‌رسند.

پروفیسور کلود کلاین C Klein وابسته به دانشگاه عبری اورشلیم معتقد است، حکومت اسرائیل مظه‌ری است از اراده مردم و در برگزیده عقاید احزاب مذهبی، و اکثریت وزرای لائیک که «عرق‌چین یهودان» را بر سر نمی‌نهند. نظام کشور اسرائیل بر اساس و اصل انتخابات حرمت بسیار دارد در عین یهودیت، و از این بابت شباهتی دارد

با ایران ولایی منهای دست‌کاری در این یکی. اما با همه حرمتی که نظام بر انتخابات دارد، ممکن نیست درین کشور گرایش‌ها و بحث‌های سیاسی از ملاحظات دینی بگذرند، یا از آن ابزاری سیاسی نسازند.

خوب که دقیق شویم دولت در چنین نظامی، ابزار دین، و دین، ابزار دولت است و هر کدام به این مکانیسم برای تحمیل قدرت خود و پیش بردن نیت متوسل می‌شوند. این است که به‌مانند نخست‌وزیر فعلی، آقای بنیامین نتان‌یاهو اکثریت مردم خود را دموکرات و یهودی می‌دانند و نظام را یهود و دموکرات می‌خواهند.

فلسطینیان مسلماً درین کشور مایل نیستند این عنوان و لقب معرف این کشور باشد. فلسطینی‌ها که مسلمان و عرب زبان‌اند تقریباً ۱۲/۶٪ کل جمعیت اسرائیل‌اند. آن‌ها مایل به فراموش کردن هویت خود نیستند، و از این بابت شباهتی دارند با وضع کردها در ترکیه. کردها در ترکیه هویت کردی در شناسنامه دولتی ندارند. دولت اسرائیل مشکل فلسطینی‌های مسلمان ساکن اسرائیل را می‌داند به همین دلیل حق بازگشت آن‌ها را بازشناخته است.

ولی این مردم پیش از تأسیس اسرائیل هم ساکن این سرزمین بوده‌اند، پس مسأله غامض‌تر از آن است که با «حق بازگشت» توجیه شود.

**چرا بعضی به اصطلاح مبارزان برون‌مرزی پیوسته باید ساعت خود را با ساعت رؤسای آمریکا کوک و تنظیم کنند؟**

یکی از علل علاقه‌مندی یهودان ایرانی به ایران هم همین نکته است که، در ایران پیوسته یهودان ایرانی‌الصل‌اند. آقای یونی شادمی، فعال اجتماعی و دانشگاهی و مدیر سایت دوستی مردم ایران و اسرائیل می‌گوید، «برای من زبان و موسیقی و فضای ایران و فرهنگ آن بسیار گرمی‌اند» و هم ایشان می‌نویسد: «تغییر واقعی (تغییر سیاسی، کشوری و حتی تغییر در ذات ما) هرگز ساده و بی دردسر خواهد بود. [...] این به عهده ماست که نقاب‌ها و سیم‌های خاردار که به مدت ۴۰ سال بین ما ساخته شده‌اند را کنار بزنیم. حرکت آغاز شده است. در اظهارنظراتی که [اخیلی اوقات] از طرف ایرانی‌ها، اعراب و اسرائیلی‌ها مشاهده می‌شود پتانسیل تغییر خاور میانه وجود دارد.»

فرق فلسطینی ساکن اسرائیل، و یهودی ساکن ایران بسیار است. یهودی ایرانی، واقعاً ایرانی است در ابعاد فرهنگی ملی، و فلسطینی ساکن اسرائیل، ریشه و رابطه‌ای در فرهنگ اسرائیلی ندارد.

بسیاری برای جا انداختن لائسیسته در اسرائیل

کوشیده‌اند، از جمله آقای یورام کانیک نویسنده. وی موفق شد هویت خود را بی‌ذکر دین به ثبت رساند. در اسرائیل دموکرات می‌توان به‌مانند یک فرد بدون دین زیست، به شرط آن‌که برای ازدواج به قبرس روید و مراسمی در آنجا داشته باشید. ولی بحث زیستن با دیگری باز نیست. یهودان اورتدکس بنیادگرا در اسرائیل، خود را اصل و تجسم دین می‌دانند و شعار هر چه اورتدوکس‌تر، یهودتر از آن‌هاست. گفتار آن‌ها پیوسته در جهت تعصبات بنیادگرایانه از جمله منع بی‌حجابی زنان است در انتظار عامه. البته مخالفان به آن‌ها می‌گویند شما از نور می‌ترسید، که مراد، سیمای زنان است. با این حال، این جماعت در محله‌های خاص وجود دارند و با همه تلاش دولت نتان یاهو آزادانه مراسم خود را اجرا می‌کنند. بعضی از رهبران اسرائیل از تاریخ یهود و حفاری‌ها و کشف اسناد باستانی، اسلحه سیاسی تراشیدند و بن گورنیون از آن جمله بود. به این معنی که برای پیش‌بردن مقاصد سیاسی خود دائماً در سخنان خود مراجعه به احکام یا اخبار دینی و مذهبی می‌دهند، و به هر حال این شیوه ما را می‌برد به زمان تتودور هرتسل Th Herzl که بانی دولت یهود بود. به هر حال چنین است که هست و نیازی بر توجیه ویژگی‌های دینی و غیردینی اسرائیل نیست.

### نظام کشور اسرائیل بر اساس و اصل انتخابات حرمت بسیار دارد در عین یهودیت، و از این بابت شباهتی دارد با ایران ولایه منهای دست‌کاری در این یکی.

مسلماً هر کشور که نظم دینی بنا کند، ناگزیر است کتاب آسمانی خود را سیاسی کند. ولی کتب آسمانی حد و حصر و مرز جغرافیایی ندارند، حال این‌که به چه زبان نازل شود، مورد اعتنا نیست.

اینک ببینیم اسرائیل امروز چگونه می‌تواند امید رهبران ایرانی خارج از وطن را برآورده و به آن‌ها کمک کند؟ در چشم ایرانیان درون و برون، اسرائیل کشوری است که درصدد حمله به ایران است و زدن برق‌آسای مراکز مهم صنایع هسته‌ای این کشور. از آن‌جا که این صنایع هسته‌ای از بنیادهای نظام پادشاهی است و به عهد نظام ولایی توسعه و تعالی یافته و مایه فخر ایرانیان شده است، اکثریت قریب به اتفاق مردم عادی و مردم روشن‌فکر از قصد اسرائیل برای حمله به ایران متنفراند و تقرب به این کشور را منافی با حب وطن و تجدد و غرور ملی می‌دانند. در این صورت بحث کمک گرفتن از کشوری که در حمله به ایران پیش‌آهنگی از خود نشان می‌دهد، پسند خاطر مردمان نیست.

اما قصد حمله اسرائیل به ایران ناشی از حملات سران ایران ولایی است و سیاست حمایت از فلسطین به بهانه برادری اسلامی، پس عکس‌العملی است در برابر یک استراتژی در سیاست خارجی ایران، ولی این استراتژی ضداسرائیلی هرگز از مرحله لفظ فراتر نرفته است و نظام ولایی هرگز نگفته است من بمب اتمی می‌سازم تا اسرائیل را نابود کنم، و حداکثر گفته است که «جهان بدون اسرائیل» را آرزومند است، آن‌هم از زبان رئیس‌جمهور و

در کنفرانسی با حضور نمایندگانی از کشورهای مخالف یا از زبان سران قدیمی فلسطین، در چندین سال پیش و در شرایطی خاص.

نظام ولایی ایران ذاتاً غرب‌ستیز و ضد آمریکاست در ذات خود، و در انقلاب خود در این ۳۳ سال. این نظام کشور و دولت اسرائیل را به‌مانند پایگاه نظامی و نمایندگان آمریکا می‌نگرند و هرگز در تشخیص خود، آمریکا و اسرائیل را جدا از هم نمی‌بینند. مسلمانان درین ۶۰ سال، یک بار، آن هم به سبب افراط در نگرش عبدالناصر قصد زدن اسرائیل را کردند که آن هم به زبان مصر و شکست ارتش مصر ختم شد و پس از آن در جهان اسلام دو نگاه به مسأله اسرائیل ظهور کرد یکی نگاه مصریان بود که با تنب از جنگ، منتهی به شناختن رسمی اسرائیل شد و دیگری نگاه دیپلماتیک فلسطینیان بعد از عرفات، که ادامه دارد. در هر حال تاریخ شاهد است که بعضی کشورهای مسلمان هم چاره را در قبول «وضع موجود» و شناسایی اسرائیل دیده و بر اساس این اصل رفتار کرده‌اند.

با توجه به وابستگی نظام اسرائیل به لایه‌های قدرت‌مند در آمریکا و اروپا، دولت ایران ولایی می‌داند که هر اقدام عملی خصمانه معارضات مهم جهانی در پی دارد. این است که هرگز گزینه‌ای نظیر گزینه حمله به ایران اسرائیل نداشته و ندارد.

اما در آخرین تحلیل‌ها می‌بینیم که دولت اسرائیل ایران ولایی را یک نظام ضدیهود و ضداسرائیل می‌داند، درحالی‌که ایران ولایی اسرائیل وابسته به آمریکا را هدف تبلیغات ضدآمریکایی و غرب‌ستیزی خود قرار می‌دهد. می‌توان با نقل قول‌هایی از بعض سران و آیت‌الله‌های ایران ثابت کرد که:

قشری از مردان نظام ایران ضد یهوداند به دلایل و مستندات اسلامی، ولی چون ایران ولایی و جمهوری اسلامی برآمده از آن نگاه ما جز یک قدرت سیاسی نیستند مادام که طرحی معادل و مساوی طرح «حمله بر ایران فعلی» از سوی ایران ارائه نشده است، نمی‌توان جز از جنبه تبلیغات ضدغربی، ایران را هدف اسرائیل، یا اسرائیل را هدف ایران دید. به هر حال اسرائیل امروز به عنوان یک کشور آماده به حمله که هدف آن محو صنایع هسته‌ای ایران است، آن چنان حرمتی ندارد تا مثلاً گروه‌های اوپوزیسیون متقاضی کمک‌های آن کشور شوند. اما ایرانیان حرمت همین کشور اسرائیل را دارند. زیرا بین فرهنگ ایرانی و حقوق بشر جهانی، وجوه مشترک بسیار است.

آن‌ها که طلب کمک از اسرائیل می‌کنند با این استدلال که «روزی به عهد کورش بزرگ ما به شما کمک کردیم تا به وطن خود برگردید و امروز شما به ما کمک کنید تا ما به وطنمان برگردیم»، قدری، تا بسیار زیاد در اشتباه‌اند زیرا:

۱. به عنوان یک ایرانی مخالف نظام نمی‌شود از خصم آماده به حمله به ایران کمک گرفت، چون نه با عقلانیت سیاسی می‌خواند، نه محبوبیت سیاسی را ضامن است. ۲. اسرائیل در مخالفت علیه ایران ولایی در همکاری کامل با آمریکا به سر می‌برد و این نیاز به اثبات ندارد. کمک گرفتن از اسرائیل، کمک گرفتن از آمریکاست،

زیرا کیست که نداند اسرائیل برای کمک دادن به مخالفان، نظرات دولت آمریکا را در ملاحظات خود دارد و سرویس‌های اطلاعاتی ناظر بر کار نیروهای اوپوزیسیون در همکاری‌اند.

آمریکا بارها همه رقم به برخی گروه‌های اوپوزیسیون برای زدن نظام ولایی مدد کرده است و هرگز هم به اهداف خود نرسیده است. بگذریم از این‌که ننگ‌ها و انگ‌ها به جا ماندند. بنابراین کمک اسرائیل هم اگر میسر شود، رنگی است بر رنگ‌ها، و انگی است بر انگ‌ها. زیرا آن جنبش که مورد تمنا ایرانیان است همیشه طالب است تا کار ایران به دست ایرانیان و با ایرانیان باشد.

دیگر آن‌که بعضی محافل آمریکا رسمی دارند که متقاضیان مخالف کشورهای آمریکاستیز را حواله به اعراب نفتی ثروت‌مند که حساب‌ها با آمریکا دارند، می‌دهند. این کار در مورد اوپوزیسیون‌های ایرانی در سال‌های هشتاد تا نود اتفاق افتاد و همه دیدند که جز ننگ به بار نیاورد. در مورد کمک دیگران به اوپوزیسیون گاهی بعضی رهبران می‌گویند، ما توقع داریم غرب به اوپوزیسیون ایرانی کمک کند، و تا آن‌جا که شاهدیم رسانه‌های غربی درین زمینه، وقتی خبر از جنبشی و حرکتی معتبر و سازمان‌یافته و با برنامه باشد مضایقه ندارند. اما وقتی چیزی نیست، آن‌ها هم چیزی نمی‌بینند، پس چیزی نمی‌گویند.

با توجه به حرکت جوانان عرب در شمال آفریقا و هم‌چنین جهان اسلام، نگاه به اسرائیل و تقاضای کمک ازین کشور که خود کمک‌گیر آمریکاست، موجب تبلیغات وسیع علیه اوپوزیسیون برون‌مرزی می‌شود. پس جا دارد که به قضیه با دقت بیشتر توجه کرد و مخصوصاً این مطلب را با رسانه‌ها بیهوده در میان نهد.

اما به فرض آن‌که دولت و کشور اسرائیل قصد کمک دادن به اوپوزیسیون برون‌مرزی کند، باید دید این کمک، چیزی به غیر از «طرح حمله به ایران» در بساط دارد یا نه؟

بعضی محافل ایرانیان مبارز از سیاست بوش علیه ایران دل‌خوش‌اند و از سیاست اوباما درباره ایران نادل‌خوش. البته بین این دو سیاست تفاوت بسیار است و گمان نمی‌کنم داوری آن جز در شأن ملت آمریکا باشد. به‌علاوه، به استناد کدام بررسی و دسترسی بر اطلاعات محرمانه ما می‌توانیم بگویم که بوش هم‌دلی کرد با اوپوزیسیون، یا هیچ توفیق علیه ایران ولایی یافت؟

چرا بعضی به‌اصطلاح مبارزان برون‌مرزی پیوسته باید ساعت خود را با ساعت رؤسای آمریکا کوک و تنظیم کنند؟

### یهودی ایرانی، واقعاً ایرانی است در ابعاد فرهنگی ملی، و فلسطینی ساکن اسرائیل، ریشه و رابطه‌ای در فرهنگ اسرائیلی ندارد.

آسان‌ترین راه برای با هم شدن، عمل به شیوه‌های دموکراتیک در قالب برادری‌های ایرانی است. خواهید گفت: این حرف از سر ساده‌لوحی است. در مقابل آن می‌گویم: اتکا به غیر، مبارک! و خود هم‌چنان شعار «کار ایران با ایرانیان است» را، هنوز در عمل، مناسب شتون و غرور ملی می‌دانم. ■

## اسطوره موسیقی لرستان، هنرمندی که خواند: دایه دایه وقت جنگه



اوایل مردادماه سال ۱۳۸۹ بود که آوای مرگ در خرم‌آباد طنین انداز شد. گروه‌های موسیقی لرستان، آواز ساز «چَمَری» را در خیابان‌های آن شهر می‌نواختند. «این آوا در هنگام مرگ بزرگی نواخته می‌شود و حامل پیام غم و اندوه است».

گویند مردی از این دیار رخت اقامت بسته که «سلطان آواز زاگری و لرستان»، «صاحب صدایی تکرارناشدنی»، «اسطوره موسیقی لرستان»، «هنرمند حماسه‌سرا»، «معرف فرهنگ و موسیقی لرستان» و... است؛ هنرمندی که بنابه گفته خواهرزاده‌اش، داریوش نظری، دوست داشت دیگران به دیدارش بیایند، اما دریغ که ۳۰ سال عزلتش در انتظار سپری شد و به انتظار نیز خاتمه یافت.

زین و برگم بونیت و او مادبونم، خورم بوریتو سی‌هالوونم دایه دایه وقت جنگه، طار که بالا سرم پورش ز شنکه چیو طلا برق می‌زنه لقام اسبش، کرسیول اسپي بکش خینم حرومت

تا قیامت می‌مونه ای ننگ به نومت، برارونم خیلین هزار هزارن سی تقاص خینه مه سرور مبارن ترجمه:

زین و برگم را به مادیانم ببیند، خبر مرا برای دایه‌هایم ببرید ای مادر، ای مادر، هنگام جنگ است، قطار بالای سرم پر از فشنگ است

لگام اسبش مانند طلا برق می‌زند، پسر سبیل‌سفید مرا بکش و خونم حرامت باد

## هنرمند ایل بختیاری، هم‌نوای موسیقی ملل

علی‌اکبر مهدی‌پور دهکردی

تمامی دستگاه‌های موسیقی ایرانی را بر روی آن پیاده می‌ساخت و بیش از نود نوشته برای اجرای دستگاه‌های موسیقی بر روی این ساز به همراه داشت. همه اهالی موسیقی متفق‌القول اند که: «دهکردی، در نواختن موسیقی دستگاهی ایران با سرنا بسیار توانا بود».

### هر سال تحویل، با سرنای مهدی‌پور دهکردی

اما نام علی‌اکبر مهدی‌پور دهکردی در میان ما ایرانیان به گونه‌ای دگر ماندگار شده است. سال‌هاست که لحظه تحویل سال نو با سرنای دهکردی همراه است.

آری، علی‌اکبر مهدی‌پور دهکردی، نوازنده موسیقی تحویل سال نو است که به موسیقی نوروزنامه در ایران شهرت دارد. این نوروزنامه در سال‌های دوری در یکی از استودیوهای صدا و سیما تهران، در دستگاه چهارگاه، با سرنای مهدی‌پور و به همراه نقاره، فقط با یک بار اجرا ضبط شد و برای مدت مدیدی است که در آغاز فصل بهار پخش می‌شود. غیر از نوروزنامه، از مهم‌ترین آثار دهکردی که در اذهان مردم باقی مانده، نوای ساز وی در فیلم «روزی، روزگاری» (۱۳۷۰) به کارگردانی ام‌الله احمدجو و آهنگ‌سازی فرهاد فخرالدینی است. دهکردی که در خانواده‌ای از ایل بختیاری به سال ۱۳۱۴ ش در شهرکرد چشم گشوده بود، در ۲۵ بهمن ماه ۱۳۸۸ درگذشت.

هوشنگ جاوید، پژوهش‌گر موسیقی نواحی، درباره ویژگی‌های سرنا نوازی مهدی‌پور گوید: «استاد شاه‌میرزا مرادی و علی‌اکبر مهدی‌پور، دو نوازنده برجسته سرنا نواز زاگرس‌نشین بودند. شیوه نوازندگی شاه‌میرزا، کوبنده و حماسی بود که شیوه نوازندگی او به «مرورید سیاه اقیانوس» شهرت داشت و نقطه مقابل ایشان، استاد مهدی‌پور بود که به واسطه آشنایی که به نغمه‌های موسیقی بختیاری داشت، موسیقی دل‌نشین و برگرفته از طبیعت اجرا می‌کرد...»

منابع:

۱) گفت‌وگوی ایرنا با علی‌اکبر مهدی‌پور دهکردی، کدخبری ۹۶۱۷۵۲ / ۲) خبرگزاری B.B.C به تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۸۸ / ۳) خبرگزاری مهر، ۱۳۸۸/۱۱/۲۷



شرکت او در بسیاری از فستیوال‌های بین‌المللی و جشنواره‌های داخلی، همیشه افتخارآفرین بود. با هنرنمایی‌اش در سفر به کانادا، ژاپن، فرانسه، دبی، مغولستان، کویت، ترکیه و بسیاری از کشورهای دیگر، قابلیت موسیقایی خود و سازش را به جهانیان نمایان می‌ساخت.

در سال ۲۰۰۵ در جشنواره موسیقی تایوان، به اجرای مشترکی با بهترین سرنا نوازان این کشور (که سرنا از سازهای اصلی آن دیار است) پرداخت و جالب آن‌که اجرای او بسیار بهتر و برتر از نوازندگان تایوانی ارزیابی شد و در رسانه‌های آن سرزمین، بازتاب بسیار جالبی داشت. هرچند ساز اصلی‌اش کرنا بود اما سرنا، کمانچه و دهل را نیز به خوبی می‌نواخت.

این سرنازن و کرنا نواز ایران در دهه ۵۰، در مرکز فرهنگ و مردم صدا و سیما به عنوان مسئول واحد فرهنگ و مردم قوم بختیاری فعالیت می‌کرد و بدین وسیله توانست بخشی از بازی‌های آیینی ویژه مراسم نوروزخوانی را زنده نگه دارد و چه عاشقانه در حفظ فرهنگ ایل بختیاری در تلاش بود. می‌گفت: «ملودی‌های اصیل ایرانی ساز کرنا باید حفظ شود و به صورت علمی به ثبت برسد، مانند تلاش برادران کامکارها برای حفظ و ثبت موسیقی کردی و تلاش علی‌اکبر شکارچی و دوستانش برای ثبت موسیقی لرستانی و خرم‌آبادی، که در این راه گام‌های بلندی برداشته‌اند... باید ملودی‌هایی که با ساز کرنا و سرنا در بین عشایر بختیاری رایج است، توسط هنرمندان رشته موسیقی ضبط و برای نگه‌داشتن آن اقدام شود...». او به تنهایی توانسته بود این کار را تا حدودی به انجام رساند. با اندکی تغییر در بخش ساختاری کرنا و سرنا،





## به بهانه کنسرت ۱۳ ژوئیه مامک خادم، در مونترال

وقتی غمگینی، تنهایی، دلتنگی و عاشقی، نیاز به یک مسکن روح داری. چه چیز بهتر از یک موسیقی ناب، یک آوا، یک صدا، یک نوای دلنشین.

در گوش‌هایت صدای دلنشینی زمزمه می‌کند و تو را از هر آنچه اطرافت است، جدا می‌کند. حس می‌کنی کسی در ضمیر تو با تو سخن می‌گوید، روح‌ات را نوازش می‌کند. مثل یک دوست خوب، یک آشنا. تو را به شغف می‌آورد، دو بال به تو می‌دهد و با تو فراتر از زمین مادی پرواز می‌کند. من مطمئنم که هر کس صدای «مامک خادم» و موسیقی او را می‌شنود، این حس به او دست می‌دهد.

خانم مامک خادم در تهران به دنیا آمد. فرزند ارشد خانواده بود و پدر و مادر، به او توجه خاصی داشتند. در دوران کودکی به کلاس‌های رقص باله مادام لازاریان فرستاده شد. شاید بتوان گفت که این اولین جرقه‌های آشنایی وی با هنر بود. چون پدرش رئیس معدن زغال‌سنگ گاجره بود، بسیاری از اوقات فراغتش در کودکی در آن منطقه سپری شد.

در همان ایام نوجوانی وارد کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان رادیو ملی ایران شد که رهبری آن با خانم سیمین قدیری بود. در همان ایام این موقعیت را پیدا کرد که با آموزش‌های دوره‌ای خانم پری زنگنه، نواهای محلی را یاد بگیرد. در واقع این دوره پایه‌های موسیقی را در وی بنا کرد.

قبل از انقلاب و در اوج شور نوجوانی برای تحصیل به آمریکا مهاجرت کرد. اگرچه بر بازگشت به ایران پس از پایان تحصیل پا می‌فشرد، ولی زمانه این فرصت را به او نداد؛ انقلاب و در پی آن جنگ هشت‌ساله ایران و عراق مانع از بازگشت او شد.

تنهایی، از پی‌آمدهای مهاجرت است. او در این زمان با موسیقی انس بیشتر یافت. به علت ناآشنایی با زبان و فرهنگ آمریکا یاد گرفت که شنونده خوب موسیقی باشد. به مرور زمان دل‌بستگی وی به موسیقی سنتی ایران بیشتر شد.

بعد از دریافت مدرک فوق لیسانس در رشته ریاضیات و ورود به بازار کار، حرفه تدریس را برگزید. این شغل به او مجال داد تا از تعطیلی تابستان بهره جوید و استعداد هنر موسیقی خود را صیقل دهد. سال‌های متممادی، تابستان‌ها به ایران بازمی‌گشت، تا موسیقی سنتی ایرانی را نزد استادان مشهور ایران بیاموزد. هر سال با

نمایشنامه تئاتر همکاری داشته‌است. از جمله این فیلم‌ها می‌توان به «صلح‌آور» The Peacemaker اشاره کرد که در آن با موسیقی‌دان برجسته، هانس زیمر همکاری کرده است. همچنین او در ساختن موسیقی فیلم‌های دیگری چون «دراکولا ۲۰۰۰» و «ترافیک» نیز همکاری داشت. افزون بر این، وی در قطعه‌ای که توسط «اوا بگلاریان» در تئاتر یونانی «ساقی‌های خدایان» در جشنواره پتراس یونان هنرنمایی کرده است. علاوه بر همه این‌ها، او در تهیه قسمت «فصل روح»، از رشته‌آلبوم‌های «بودا بار» نیز همکاری کرده است.

به گفته خودش، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های فکری او، نحوه آموزش آواز در ایران است. مامک خادم بر اساس تجربیات شخصی خود، معتقد است که شیوه آموزش آواز در ایران بسیار سخت است و از همان آغاز شاگردان مجبورند با ردیف‌های موسیقی آشنا شوند، در صورتی‌که افراد باید بدانند که صدا، از کجای گلو و با چه اندازه نفس‌گیری و به چه شیوه‌ای بیرون می‌آید. او نظام آموزش موسیقی سنتی در قالب موسیقی غربی را عرضه کرده است.

آلبوم جدید مامک خادم «جستجو» نام دارد که ثمره سفرهای گوناگون وی به گوشه و کنار جهان و ایران است. او با برگرفتن نقاط مشترک موسیقی سنتی ایرانی با دیگر کشورها، این آلبوم را شکل داده است. در این آلبوم، کلام فارسی به خوبی بر روی نواهای برگرفته از موسیقی کشورهای دیگر نشسته و در نتیجه، یک نمونه برجسته دیگر در زمینه موسیقی تلفیقی را به بار آورده است. ■

آهنگ و آلبوم‌های تازه ضبط‌شده به آمریکا بازمی‌گشت و تا تابستان سال بعد درس‌های خود را تمرین و مرور می‌کرد. او همچنین در کلاس‌ها و کارگاه‌هایی که توسط استادان موسیقی سنتی ایران در آمریکا برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد.

موسیقی سنتی، پایه موسیقی مامک خادم شد. زندگی در یک کشور غربی سبب به چالش کشیده شدن آموخته‌های وی در زمینه موسیقی سنتی گشت و همین امر او را به موسیقی تلفیقی سوق داد. همین امر باعث شد که وارد گروه «اکسیوم آف چویس» Axiom of Choice (اصل انتخاب)\* شود که با جرأت می‌توان گفت، نخستین و بهترین نمونه موسیقی تلفیقی در عرصه موسیقی فارسی است. این گروه در ایالت کالیفرنیا، در آغاز دهه ۱۹۹۰ میلادی تأسیس شد.

مامک خادم و رامین ترکیان، اعضای اصلی این گروه بودند. اولین آلبوم این گروه ورای انکار (Beyond Denial) نام داشت که در سال ۱۹۹۴ منتشر شد. این گروه موسیقی سنتی ایرانی را با موسیقی غربی آمیخته‌اند به نحوی که برای شنونده غربی چندان ناآشنا نیست. در آثار Axiom of Choice صدای سازهای موسیقی سنتی ایران همچون تار، سه‌تار و دف با چاشنی آلات موسیقی غربی چون گیتار و بیس همراه است. در واقع، شروع کار این گروه باعث شد که یک سبک جدیدی از موسیقی در حوزه موسیقی فارسی ایجاد شود.

دیگر آلبوم‌های این گروه، «نیایش» و «گشایش» نام دارند که هر کدام به نوبه خود نمونه عالی موسیقی تلفیقی است. البته، فعالیت مامک خادم تنها محدود به این گروه نشد. او در تهیه چند فیلم سینمایی، تلویزیونی و

\* اصل بنیادین انتخاب، یک اصل ریاضی است.

کنسرت مامک خادم در مونترال • جمعه ۱۳ ژوئیه ۲۰۱۲ • ساعت ۸ شب • کلیسای سن ژرژ در 1101 Stanley

## کانت و انسانی که پا و سرش متعلق به دنیای واحدی نیست!



دهم؟ (اخلاق) سه: به چه چیزی می توانم امیدوار باشم؟ (مذهب) در نتیجه دین حوزه امید را در بر می گیرد. دین در عین حال هم عملی و هم نظری است.

امید در واقع بر شیئی استعلایی واقع می شود. نیکی مطلق به عنوان موضوع و هدف نهایی اراده، در خود دو عنصر هستی شناختی متمایز را جمع کرده است: فضیلت و سعادت. دین که به صورت عقلانی فهمیده می شود، تماماً انتظار فرمانبرداری از قانون اخلاقی به همراه تاثیرات حسی و همراه بودن فضیلت با لذت سعادت را دارد. اما بدین ترتیب،

نیکی مطلق طبیعت و آزادی را نیز گرد هم می آورد و به همین دلیل هرگز نمی تواند موضوع دانشی تئوریک قرار گیرد. بنابراین، اگر دین در چشم انداز آشتی (آشتی میان انسان به عنوان موجودی اندیشمند و تناهی محسوس) قرار گیرد، این آشتی تحت شکل کلیتی تمام یافته شکل نمی گیرد، گویی امکان داشت آن با دانشی متافیزیکی تضمین شود.

دین برخاسته از چیزی است که کانت آن را نیاز عقل می خواند. این نیاز به شکل شناخت، مانند متافیزیک دگماتیک بیان نمی شود بلکه به شکل اعتقادی عقلانی بروز پیدا می کند. برای اینکه نیکی مطلق ممکن شود، باید وجود خدا (به عنوان خالق اخلاق جهانی)، نامیرایی روح (تضمین کننده امکان پیشرفت بی نهایت به سوی نیکی) را پیش فرض قرار داد. پیش فرض در اینجا چیزی نیست به جز فرضی که از لحاظ ذهنی ضروری تلقی می شود: ضرورت اینکه فرد خدا و روح را به عنوان مراجعی غیر عینی از تجربه اخلاقی بشناسد. امید دینی در نتیجه شامل اشیایی (قابل شناخت و قرار گرفته در برابر آگاهی) نمی شود، بلکه موضوع آن سمبل های امکان ایجاد وحدت میان فضیلت و سعادت در جهان است. در این چارچوب معرفتی است که باید قراردادن الهیات اخلاقی را به جای الهیات عقلانی تفسیر کرد. الهیات عقلانی به علت ناتوانی ذهن اندیشمند در رسیدن به شناخت فرای مرزهای تجربه رد می شود. به زعم کانت، وجود خدا از لحاظ نظری قابل اثبات نیست ■

عمل بر اساس محرک های حسی مساوی است با عمل نکردن بر اساس انگیزه های عقلی و این به معنای مغلوب شدن اخلاق است.

به نظر کانت، هیچ چیز ساده تر از اخلاق نیست. فقط عمل اخلاقی باید معیار جهانشمول بودن را داشته باشد: یعنی اگر هر فرد دیگری در هر کجای دنیا این عمل را انجام داد، مشکلی بوجود نیاید. برای کانت وظیفه در اولویت قرار دارد و سعادت و خوشبختی در مرحله بعدی قرار دارند. عمل اخلاقی باید در راستای وظیفه انجام گیرد و انسان نباید سعادت و خوشبختی را هدف اعمال خود قرار بدهد. انسان فقط باید تلاش کند تا خود را در وضعیتی قرار دهد که شایسته سعادت و خوشبختی باشد. اخلاق کانتی در واقع اخلاقی وظیفه گراست و نه سعادت محور. به نظر کانت، اگر نیکی خوشایند بود و بدی ناخوشایند، اخلاقی وجود نداشت. اخلاقی بودن بسیار سخت تر از غیر اخلاقی بودن است. در واقع از همین جاست که کانت به نامیرایی روح اعتقاد پیدا می کند. چون اخلاقی بودن و سعادت در این زندگی اغلب دور از هم قرار می گیرند. کسی که بر اساس وظیفه عمل می کند، عملی اخلاقی انجام می دهد و این از سعادت فاصله دارد. برای همین کانت قلبین اعتقاد دارد که باید روح باقی بماند تا سعادت و اخلاق را در زندگی دیگری با هم داشته باشد. به نظر او، ما مسئولیت داریم تا تلاش کنیم که سعادت مند باشیم، زیرا فرد ناخشنود همیشه تلاش می کند تا قانون اخلاقی را زیر پا بگذارد.

به نظر کانت دروغ گفتن عملی شایسته نیست حال در هر شرایطی که گفته شده باشد. نظام جامعه باید بر پایه راستگویی استوار باشد. دروغ را به عنوان قانونی جهانشمول نمی توان قلمداد کرد، همه به بدی دروغ اذعان دارند فقط گاهی استثناء قائل می شوند.

### کانت، اخلاق، مذهب

کانت با صحبت در مورد کار فلسفی خود، <حوزه فلسفه محض> را به سه پرسش کلیدی مرتبط می کند: یک: چه می توانم بدانم؟ (متافیزیک) دو: چه کاری باید انجام

دو چیز انسان را به شگفتی وا می دارد: آسمان پر ستاره بالای سرمان و قانون اخلاقی در درونمان کانت انسان را ترکیبی از دو دنیای متفاوت می داند: دنیای حس و دنیای فکر. پاها و سر انسان متعلق به یک دنیا نیستند. از آنجایی که انسان آزاد است، مسئولیت اعمال خود را نیز بر عهده دارد. قانون اخلاقی همان وظیفه است اما وظیفه ای که در درون انسان قرار دارد و از بیرون و دنیای خارج به انسان تحمیل نمی شود. به زعم کانت، اراده آزاد و اراده مقید به قانون اخلاقی یک چیز هستند. آزادی انجام آنچه که دوست داریم، نیست، بلکه رفتار در چارچوب قانون است. کانت مثال کبوتری را می آورد که در آسمان مشغول پرواز است. این کبوتر ممکن است فکر کند که هوا باعث کند شدن سرعت او در پرواز می شود و آن را مانعی برای پرواز سریعتر خود بداند، اما غافل از اینکه علت وجودی او در آسمان همین هوا است. کانت وجود قانون را برای انسان همان قدر ضروری می داند که هوا برای پرواز کبوتر در آسمان ضروری است.

کانت سه اصل مطلق اخلاقی را تبیین می کند. این اصول مطلق هستند یعنی وابسته به شرایط تغییر نمی کنند. بر خلاف اصول شرطی یا فرضی که با اگر شروع می شوند، این اصول با فعل امر شروع می شوند: > به گونه ای رفتار کن که مثال رفتار تو به قانون جهانی تبدیل شود. کانت اخلاق را نیز جهانی تصور می کنند و به مانند قوانین علمی، مایل است برای آن اصولی جهانی و کلی را تبیین کند.

کانت می گوید باید از روی وظیفه عمل کرد و نه بر اساس وظیفه. فروشنده ای که از ترس قانون گرانفروشی نمی کند، بر اساس وظیفه عمل کرده است. اما کسی که به فرد سالخورده ای در عبور از خیابان و یا برای حمل بار کمک می کند، از روی وظیفه عمل می کند.

▶▶ ادامه از صفحه ۲۱



نهایتاً در ساعت ۱۲:۵۳ دقیقه متوجه شد که مدرک شهروندی به او تعلق نخواهد گرفت. عمر عبدالعزیز داستان ما ساعت ۱۲:۴۶ زمانی که جلوی تلفن اتاقتش به خود آمد تمام نقشه اش را آب گرفته بود ■

متوجه گیجی عمر عبدالعزیز شده بود دست هایش را گرفت و او را با خود برد. از اینجا کار عمر عبدالعزیز چیز چندانی یادش نمی آید به جز جنس نرم دستکش کارمند و جملاتی که خیلی نمی فهمید یعنی چی، ولی

# حراج بزرگ کتابفروشی زاگرس

از \$1 به بالا

Friday 6 July

Saturday 7 July

Sunday 8 July

from 9AM to 9PM

کتابخانه زاگرس عضومی پذیرد

هر روز از ساعت ۱ بعد از ظهر تا ۹ شب  
(به غیر از یکشنبه‌ها)

1396 Ste Catherine St. West #309  
Montreal, QC H3G 1P9

نمونه‌هایی از هزاران کتاب موجود:

- سرگشته - جبران خلیل جبران \$1
- قصه‌ی جزیره‌ی ناشناخته - ژوزه ساراماگو \$1
- اتفاق خودش نمی افتد! - بهرام بیضایی \$1.5
- دو قرن سکوت - زرین کوب \$11
- چشمه‌هایش - بزرگ علوی \$6
- فرزند پنجم - مهدی غبرایی \$5
- جشن های ملی - پرویز رجبی \$7.5
- مجموعه کامل قصه های بهرنگ - صمد بهرنگی \$5.5
- روز اول قبر - صادق چوبک \$3
- نون و القلم - جلال آل احمد \$4
- دیدار - احمد محمود \$4.5
- سه کتاب - زویا بیرزاد \$9
- مرا به بغداد نبرید - ناهید کبیری \$3
- بیژن و منیژه - مدرس صادقی \$4
- عشق روی چاکرای دوم - ناتاشا امیری \$5
- سوپ جوجه برای روح - جک کنفید \$4.5
- آینه در آینه - ۱.۵ سایه \$6.5
- هشت کتاب - سهراب سپهری \$14
- قطار نیمه شب - امیر عشیری \$4.5
- چرکنویس - بهمن فرزانه \$4

...



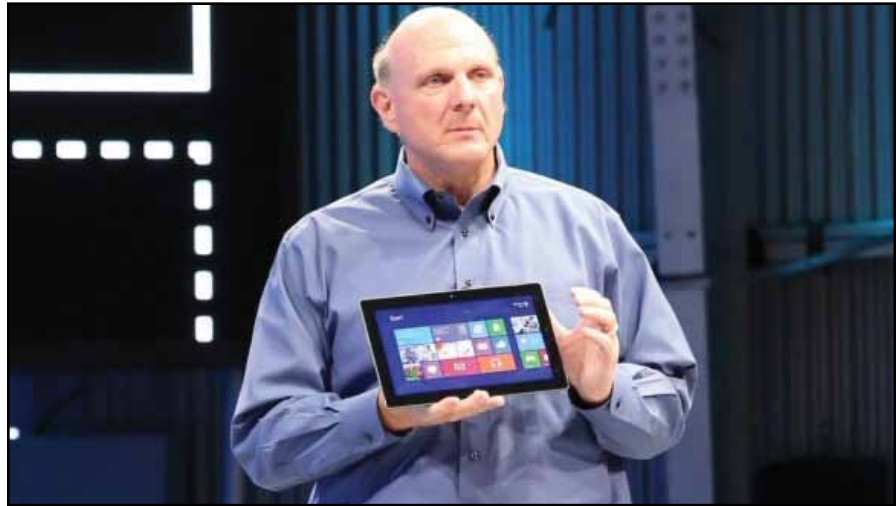


## جهان، در راه گشودگی‌های بسیار

درسی و حتی برنامه تمرین‌های ورزشی روزانه را از طریق اپلیکیشن‌های سوار شده بر گوشی‌های موبایل هوشمند و تبلت‌ها دنبال می‌کنند.

دنیای جدید، تعریف‌های کلاسیک در همه زمینه‌ها را تغییر داده است و جهان را به سوی گشودگی هرچه بیشتر راهنمایی کرده است. در این راه، حتی تعاریفی مانند حریم شخصی نیز به سرعت تغییر کرده است. روزی که مؤسسان ویکی‌پدیا، ایده‌ی یک دایرةالمعارف جامع و اوپن‌سورس را مطرح کردند که همه مردم بتوانند در نگارش و تصحیح آن نقش داشته باشند، بسیاری بر این گمان بودند که این تجربه، شکستی حتمی خواهد بود. پرسش این بود: چطور انبوهی از افراد با سطح دانش متفاوت و ایده‌های متفاوت می‌توانند متنی به نسبت قابل اعتماد را طراحی کنند؛ کاری که تاکنون در اختیار گروهی از متخصصان دانش‌نامه‌نویسی قرار داشته است. اما تجربه نشان داد، خرد جمعی، بسیار کارآمدتر از آن چیزی بود که تصور می‌شد.

بسیاری رشد و موفقیت پدیده ویکی را با پرواز دسته‌های پرندگانمانند مانند سارها مقایسه کردند، که این رشد بر مبنای فن‌آوری‌های نوین شکل گرفته بود. زمانی که فوجی از سارها به پرواز درمی‌آیند، در کنار



استیو بالمر، مدیرعامل مایکروسافت، در حال معرفی تبلت سرفس

قرار گرفت، در واقع جهانی بود که فن‌آوری‌های نوینی مانند اینترنت به وجود آورده‌اند؛ دنیایی که ابزارهای شرکت‌های غول این حوزه نظیر اپل، مایکروسافت و گوگل، آن را به شکل امروزی‌اش درآورده‌اند. ایده‌ی جهان باز، اشاره به عصر دیجیتال دارد؛ عصری که روند تعامل ما با جهان اطراف ما، نسبت به گذشته به شکل بی‌سابقه‌ای تغییر پیدا کرده است. امروز برای اولین بار از شهروندان بومی دنیای دیجیتال سخن به میان آورده می‌شود. نسل قبلی به گفته‌ی یکی از فعالان این حوزه، مهاجران به دنیای دیجیتال بودند. بسیاری از ما تجربه دوران پیش از دیجیتال را داریم. ما دورانی را به یاد می‌آوریم که تنها راه برای جست‌وجو درباره یک موضوع از میان کتابخانه‌ها می‌گذشت؛ دنیایی که برای یک مکاتبه باید به قلم و کاغذ و اداره پست متکی می‌بودیم و تلفن، تنها راه ارتباطی نسبتاً سریعی بود که البته همه‌جا نیز در اختیار مردم نبود.

ما با سرعت گرفتن انقلاب دیجیتال به طور روزمره روش زندگی خود را تغییر دادیم و امروز زندگی برای ما بدون دنیای اینترنت، بدون گوشی‌های همراه، و بدون استفاده از نقشه‌های راهنمای گوشی‌های تلفن هوشمند شاید دشوار به نظر برسد. اما نسلی جدیدی که در این دوران به دنیا آمده است، اصولاً درکی از دنیای پیش از دیجیتال ندارد. آن‌ها نخستین گام برای رسیدن به پاسخ پرسش‌های خود را قدم گذاشتن در دنیای مجازی می‌دانند. موتورهای جست‌وجو، ویکی‌پدیا و کتابخانه‌های آنلاین، برای آنها روش رایج کارکردن است. ایمیل، گفت‌وگوهای تصویری و امثال آن، بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی است و بسیاری از برنامه‌های درسی دانش‌آموزان، منابع

در طی چند هفته گذشته، جهان علم و فن‌آوری، شاهد رویدادهایی بود که اگرچه برخی از آن‌ها در مرزهای فن‌آوری رخ می‌داد، انتظار می‌رود در زندگی روزمره ما نیز تأثیر مستقیمی داشته باشد.

در این روزها شرکت نرم‌افزاری مایکروسافت، آغاز جدیدی را در مسیر فعالیت‌هایش با معرفی تبلت جدید و اختصاصی خود به نام سرفس (Surface) جشن گرفت؛ شرکت گوگل در کنفرانس سالانه توسعه‌دهندگان نرم‌افزارها و اپلیکیشن‌های خود به معرفی تبلت اختصاصی و ارزان خود و همچنین نسخه جدید سیستم عامل اندروید پرداخت و از آن مهم‌تر، در نمایشی خیره‌کننده، بخش‌هایی از فن‌آوری آینده‌نگرانه خود، به نام عینک گوگل را رونمایی کرد و از سوی دیگر، آینده‌نگرها و پیش‌گامان اندیشه‌های پیش‌رو، در کنفرانس سالانه تد جهانی (Global TED) ضمن معرفی آخرین دیدگاه‌های خود، درباره مفهوم گشودگی پیش‌رو یا Radical Openness به بحث پرداختند. هر یک از این سه رویداد را شاید بتوان به شکل مستقل مورد بررسی قرار داد. شاید در ظاهر، یکی از آن‌ها تلاش غول نرم‌افزاری جهان رایانه‌ها برای ورود دوباره به عرصه رقابت‌های سخت‌افزاری به نظر آید، دیگری تلاش گوگل برای رقابت در جهان پرشتاب فن‌آوری‌های دیجیتال، و آن یکی مجالی برای بحث‌های آینده‌نگرانه، اما در نگاهی کلی‌تر، هر سه‌ی این رویدادها به نوعی به هم مربوط هستند.

آنچه در میان سخنرانان اصلی کنفرانس تد درباره منابع متن باز و جهانی مبتنی بر منابع آزاد مورد اشاره



لوگوی کنفرانس تد گلوبال

هم حرکتی شگفت‌انگیز و پیچیده و سازمان‌یافته را به نمایش می‌گذارند، درحالی‌که هیچ رهبری برای این ارکستر بزرگ وجود ندارد و تنها نوعی خرد جمعی، این نمایش خیره‌کننده را به پیش می‌برد.

فن‌آوری‌های نوین و به‌خصوص شبکه‌های اجتماعی و گجت‌هایی که دسترسی به این شبکه‌ها را تسریع می‌کرد، عاملی شد تا این رفتار عمومی به نقاطی راه یابد و حوزه‌هایی را تحت تأثیر قرار دهد که حتی به مخیله ما نیز نمی‌رسید. زمانی که تویتر طراحی شد، سازندگان آن گمان می‌کردند مکانی برای بیان احساسات یا خبرهای کوتاه به وجود آورده‌اند.



مارک زاکربرگ نیز ایده فیس‌بوک را برای دوست‌یابی میان هم‌دانشکده‌ای‌ها توسعه داد و هیچ‌یک از این بنیان‌گذاران فکر نمی‌کردند روزی این ابزارها حتی چهره سیاسی کشوری را تغییر دهد. اما این‌گونه شد. همین ابزارها پدیده‌ای قدرت‌مند به نام روزنامه‌نگار-شهروندی را به وجود آوردند. اینک کوچک‌ترین رویدادها در دورافتاده‌ترین نقاط که هیچ‌گاه فرصت دیده شدن و شنیده شدن نمی‌یافت، به سرعت در مقابل چشم مردم جهان قرار می‌گرفت.

بسیاری از کسانی که رویدادهای جهان ما را در چشم‌اندازی وسیع‌تر دنبال می‌کنند، معتقدند آن‌چه در جریان حوادث پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ در ایران رخ داد و سپس در رویدادهایی که به بهار عربی موسوم شد ادامه پیدا کرد، اولین نمونه تاریخی جنبش‌های سایبری بود؛ تحرکات و انقلاب‌های وسیع و بدون رهبری، که ویکی‌گونه پیش می‌رفتند. شبکه‌های اجتماعی نظیر فیس‌بوک و توئیتر، ابزاری برای سازمان‌دهی اعتراضات بودند و تصاویر این رویدادها از طریق گوشی‌های همراه به سراسر جهان مخابره می‌شد.

اینک حتی انقلاب‌ها و تغییرات عمده در سیستم‌های سیاسی نیز ویکی‌گونه رخ می‌دهد و همه این‌ها به دلیل توسعه فن‌آوری‌های دیجیتال و گجت‌های کاربردی است و این مسیر با سرعت بیشتری ادامه می‌یابد.

گوگل در کنفرانس اخیر خود، نمایشی خیره‌کننده از ایده عینک گوگل را ارائه داد؛ یک فن‌آوری که بر مبنای واقعیت افزوده کار می‌کند و با قرار گرفتن در مقابل چشمان شما، نه تنها شما را با جهان مرتبط نگاه می‌دارد، که همه آن‌چه را امروز در گوشی‌های موبایل خود می‌بینید، به مقابل چشمان شما می‌آورد. آینده‌ای که این ابزار و رقابتی آن در اختیار ما قرار می‌دهند قابل

سرگنی برین، بنیان‌گذار گوگل، در حال معرفی عینک گوگل

در میدان‌های نبرد در جریان باشد، پشت لپ‌تاپ‌ها صورت می‌گیرد و امروز دولت‌ها با کمپین‌های اینترنتی تعویض می‌شوند و همه‌ی این‌ها تازه آغاز راه است. به همین دلیل رویدادهایی مانند سه کنفرانس که در بالا به آن اشاره شد، در یک تصویر کلی جهانی جدید را رسم می‌کنند؛ مسیری که آینده ما از دل آن می‌گذرد. ■

برای اطلاع از مباحث ارائه‌شده در کنفرانس تد می‌توانید به وبسایت این کنفرانس به نشانی: [www.ted.com](http://www.ted.com) مراجعه کنید.

تصور نیست. دیگر حتی لازم نیست برای تصویربرداری از یک رویداد، گوشی خود را از جیبتان در بیاورید. شما و هرکسی که شما بخواهید می‌تواند جهان را از زاویه دید شما ببیند.

هرچه فن‌آوری‌های مدرن پیش می‌رود، جهان ما بیشتر به هم نزدیک می‌شود. دیوارهای ذهنی نظیر مرزهای سیاسی و جغرافیایی در هم فرومی‌یابد و خانه‌های ما شبیه‌ای‌تر می‌شود و جهان به سوی گشودگی بیشتر پیش می‌رود. اینک امنیت، در قفل کردن در خانه خلاصه نمی‌شود. امروز جنگ‌ها بیشتر از آن‌که

## ادامه از صفحه ۳۸

محله قدیمی پشت بازار خرم‌آباد متولد شده بود، در ۳۱ تیرماه ۱۳۸۹ در یکی از بیمارستان‌های تهران وفات نمود و پس از تشییع جنازه از مقابل تالار وحدت تهران، با حضور اهالی موسیقی و دوستدارانش چون هوشنگ کامکار، حسین پیرنیا، سید فرید قاسمی و... در قطعه هنرمندان خرم‌آباد آرمید. سال تولد وی را ۱۳۱۸ش ذکر کرده‌اند، اما سید فرید قاسمی، مؤلف کتاب خرم‌آبادشناسی، به نقل از خواهر سقایی عنوان می‌کند که سال ولادت وی ۱۳۱۴ش است. ■

به علی در دوره ابتدایی تحصیل را رها کرد و پس از چندی به تهران آمد و از محضر استاد مهرتاش بهره‌مند گردید. نخستین بار صدای او از رادیو پخش شد و در دهه ۴۰ با اجرا در یک برنامه تلویزیونی، مردم با چهره‌ی صاحب این صدای زیبا نیز آشنا شدند. دوران اوج هنری وی به زمان همکاری‌اش با مجتبی میرزاده برمی‌گردد که یادگار آن ایام، ترانه‌های دایه دایه، دالکه، موتورچی، تفنگ، قدم‌خیز و... است.

عاشق فوتبال بود و همیشه بی‌مزد و منت، جهت ارتقای روحیه ورزشکاران به اجرای برنامه برای آنان می‌پرداخت. اما صدای این فرزند خرم‌آباد که برخی معتقدند، «پیش از انقلاب، خرم‌آباد همواره برای غریبومی‌ها با نام قلعه فلک‌الافلاک و صدای رضا سقایی تداعی می‌شده است»، در سال ۱۳۵۷ به جهت اشتباه فاحش یک پزشک، به خاطر‌ها سپرده شد.

در طی عمل لوزه، حنجره وی آسیب دید و آن چهچه‌ها تبدیل به زمزمه‌های دلتنگی در محافل دوستانه شد و پس از چندی، یعنی در اواخر جنگ ایران و عراق، در بمباران شهر ازناب بر اثر اصابت ترکش مجروح شد و تا پایان عمر با عوارض ناشی از آن درگیر بود و در سال ۱۳۸۵ سکنه مغزی کرد. بالاخره رضا سقایی، که در

تا قیامت این ننگ به نامت باقی خواهد ماند، برادرانم بسیاراند، هزار هزار (هزاران نفر)

برای تقاص خون من شادی می‌کنند  
روایات گوناگونی از «دایه دایه» در دست هست که در هرکدام زنی به نام نازی‌خانم جلوه‌گر می‌شود. در یکی از این روایات آمده که این آهنگ برای زنی به نام «نازی‌خانم بیرانوند»، از زنان دلیر لرستان ساخته شده است. بارها این ترانه به دست هنرمندان و آهنگ‌سازان بازسازی و تنظیم و اجرا شده، اما فقط با تنظیم مجتبی میرزاده و صدای رضا سقایی، که مادرش نیز از زنان ایل بزرگ بیرانوندی بود، ماندگار شد و در فهرست آثار ملی ایران قرار گرفت. در سال ۱۳۸۶، «دایه دایه» جزء آثار فاخر و ماندگار یک‌صد سال اخیر در موسیقی ایران ثبت شد.

زمزمه‌های دلتنگی در محافل دوستانه

مادرش حاجیه تاجی آجیلی، از طایفه رومیانی از ایل بزرگ بیرانوند بود که در کودکی رضا از همسرش جدا می‌شود و این مادر و پسر با هم زندگی می‌کنند. عشق و علاقه به مادر چنان در او ریشه دوانیده بود که دوست داشت پس از مرگش نیز در کنار مادرش به خاک سپرده شود که متأسفانه این کار عملی نشد.

## خبرهای کوتاه از جهان سینما

■ در هفته‌ای که گذشت، دو نفر از اهالی سینما در ایران و آمریکا درگذشتند. در ایران، علی کسمایی، پدر دوبلاژ ایران و از باسابقه‌ترین افراد این حرفه به دیار باقی شتافت. از کارهای به‌یادماندنی او می‌توان به مدیریت دوبلاژ: «اشک‌ها و لبخندها»، «هاملت»، «شازده احتجاب»، «ملکوت»، «هزاردستان»، «سربداران»، «دکتر ژبواگو» و... اشاره کرد. کسمایی متولد ۱۲۹۴ در تهران و فارغ‌التحصیل اقتصاد دانشگاه تهران بود. در آمریکا، نورا افرون، خالق فیلم‌های پر فروش همچون «بی‌خواب در سیاتل»، «وقتی هری سلی را ملاقات می‌کند» و «تو یک نامه داری»، در سن ۷۱ سالگی بر اثر ابتلا به سرطان خون درگذشت. افرون، علاوه بر کارگردانی، نویسندگی هم می‌کرد و سه بار نامزد جایزه اسکار شده بود. فیلم فراموش‌نشده «تو یک نامه داری» او با بازی بی‌نقص تام هنکس و مگ رایان، از موفق‌ترین نمونه کارهای او در ژانر کمدی - رمانتیک است.

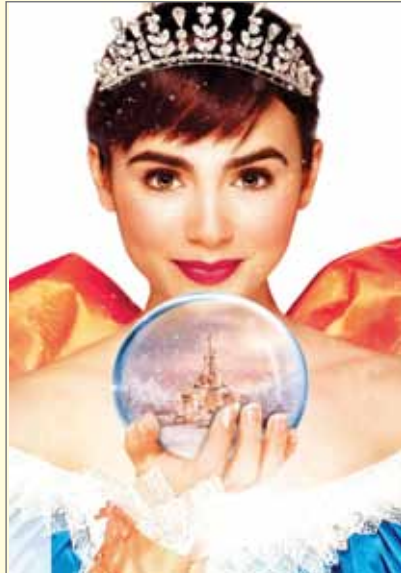
■ «مأمور زیگزاگ» با داستانی پر رمز و راز و تاریخی، به کارگردانی جیمز بابین به تهیه‌کنندگی و بازیگری تام هنکس است که اقتباسی از رمان پرفروش بن مکینتایر در سال ۲۰۰۸ است. داستان واقعی ادی چاپمن، که انگلیسی مجرمی است که در دوران جنگ جهانی دوم به عضویت سرویس مخفی آلمان درمی‌آید و...

## «سفیدبرفی»، در دو روایت سینمایی

«سفیدبرفی و شکارچی»، به کارگردانی: روبرت سندلر، نویسندگان: اوان دوگرتی و جان لی هنکوک، (بر اساس داستان برادران گریم)، بازیگران: کریستین استوارت، کریس همثورت و چارلیز تران، ژانر: اکشن، ماجراجویی و درام، تاریخ اکران در آمریکا: اول ژوئن ۲۰۱۲، زمان: ۱۲۷ دقیقه.

«آینه آینه» به کارگردانی: تارسم سینگ، نویسندگان: جیسون کلر و مارک کلن (براساس قصه کلاسیک برادران گریم: «جیکوب و ویلهلم»، بازیگران: لیلی کالینز، جولیا رابرتز، آرمی همر و ناتان لن، ژانر: ماجراجویی، کمدی و درام، تاریخ اکران: ۳۰ مارس ۲۰۱۲، زمان: ۱۰۶ دقیقه.

خیلی کم پیش می‌آید که تقریباً به طور هم‌زمان، دو فیلم با یک سوژه کلی بر پرده سینماها اکران شود؛ اتفاقی که اخیراً افتاده، اکران «آینه آینه» از تارسم سینگ و کمی بعد از آن «سفیدبرفی و شکارچی» از روبرت سیندلر. این موضوع نشان‌دهنده جذابیت زیاد داستان فولکوریک مشهور برادران آلمانی گریم (جیکوب، متولد



۱۷۸۵ و ویلهلم، متولد ۱۷۸۶) است که تا به حال از قصه‌های قشنگشان، فیلم‌ها و انیمیشن‌های فراوانی تولید شده است. انیمیشن کلاسیک سال ۱۹۳۷ دیزنی به زیبایی حکایت «سفیدبرفی»، این پرنسس مورد غضب قرار گرفته را، که هفت کوتوله جنگلی با حیوانات مهربان به کمکش می‌آیند، به تصویر می‌کشد.

در روایت تارسم سینگ هندی، متولد ۱۹۶۱، که با کارهای تجاری و تبلیغات تلویزیونی کارش را شروع کرد، همان داستان برادران گریم را با کمی تغییر شاهدیم، یعنی ملکه بدجنس (جولیا رابرتز)، بعد از گم شدن پادشاه برای حل شدن مشکلات مالی سرزمینش می‌خواهد با شاهزاده‌ای ثروتمند ازدواج کند و مانع سر راه خود را وجود سفیدبرفی (لیلی کالینز) می‌بیند. راجر ایبرت، منتقد معروف شیکاگو سان تایمز در مورد این فیلم نوشته: «آینه آینه، یک فانتزی پرخرج و پر زرق و برق برای چشم‌ها و یک بازی پینبال برای مغزهاست. داستان سینگ از روایتی یک‌دست و هم‌گن برخوردار نیست. بیشتر فیلمی است که به درد کودکان کم‌سن و سال می‌خورد. البته شوخی‌هایش دل‌چسب نیست. سینگ را با دو فیلم The Cell، سال ۲۰۰۰ و The Fall، سال ۲۰۰۶ می‌شناسیم؛ کارگردانی که عاشق طرح‌های چشم‌نواز صحنه و لباس است و این را قبلاً در همه فیلم‌هایش، از جمله The Immortals، سال ۲۰۱۱ شاهد بودیم. او اینجا از طراح معروف ژاپنی، ایکو ای شی یوکا (که برای طراحی لباس فیلم «دراکولا برام استوکر» فرانسویس فورد کاپولا اسکار گرفت)، استفاده کرده است. بازی رابرتز با آن لباس‌های عجیب و غریب در نقش ملکه‌ای مستبد، قابل قبول است؛ کسی که سفیدبرفی را تا ۱۸ سالگی در قصر اسیر کرده است. لیلی کالینز، دختر دوست‌داشتنی فیل کالینز، خواننده معروف بریتانیایی است که در ۱۸ مارس ۱۹۸۹ در انگلستان به دنیا آمد و کمی مرا به یاد ادری هپیبورن می‌اندازد. او در این فیلم بی‌نهایت شیرین و معصوم است. ایراد این فیلم یکی دیالوگ‌های بی‌خاصیت آن و دیگری، نپرداختن کارگردان به روابط مابین ملکه و سفیدبرفی، و همین‌طور سفیدبرفی و شاهزاده است، در فیلمی که زیاد چنگی به دل نمی‌زند».

رقابت جولیا رابرتز و چارلیز تران (هر دو در نقش ملکه) و کریستین استوارت و لیلی کالینز (هر دو در نقش سفیدبرفی) جالب است. ولی باید بگویم آرمی همر (متولد ۲۸ آگوست ۱۹۸۶ در آمریکا، که از کارهایش می‌توان به دو فیلم The Early Years، سال ۲۰۰۸ و The Social Network، سال ۲۰۱۰ اشاره کرد)، بسیار جذاب‌تر از کریس همثورت به ایفای نقش می‌پردازد.

در فیلم «سفیدبرفی و شکارچی» سندلر کارگردان، داستان برادران گریم را این‌طور روایت می‌کند که، سفید برفی که سالیان دراز در چنگ ملکه ستم‌گر اسیر بوده، موفق به فرار شده و حالا در جنگل با یک شکارچی



# Multissage

Centre d'activités éducatives,  
culturelles et éditoriales

## سازمان آموزشی مولتی ساژ

با همکاری بهترین دانش آموزان دانشگاهی

کلاسهای زیر را برگزار می کند:

۷ روز هفته  
با پارکینگ  
رایگان



■ کمک درسی (دبستان، دبیرستان، کالج)  
فراشه، ریاضی، فیزیک، انگلیسی و علوم طبیعی

■ آماده سازی آزمونهای

TFI, TEF, TEFaQ  
OQLF برای داوطلبان ورود به نظامهای صنفی  
TOEFL, IELTS



■ تمرین آزمونهای عملی و نظری

OIIQ ویژه پرستاران  
MCCQE (Part II) ویژه پزشکان



■ ترجمه متون دانشگاهی  
فارسی به فرانسه و انگلیسی

■ ویرایش متون دانشگاهی  
انگلیسی و فرانسه

Suite 250  
3333, Cavendish Bd.  
Montréal (Qc), H4B 2M5  
Tél. : (514) 770 1771  
Email : direct@multissage.ca  
www.multissage.ca

آشنا می شود و... فیلمی که در آن بیشتر ماجراجویی و اکشن، مد نظر بوده است و از «آینه آینه» جدی تر و سینمایی تر است. سندلر برای تضمین فروش فیلم از سوپرستار این روزهای هالیوود، یعنی کریستین استوارت بهره گرفته که بالاترین میزان دستمزد را در میان بازیگران زن دارد. راجر ایبرت از این فیلم خوشش آمده و در موردش نوشته: «این داستان افسانه‌ای در یک فیلم حیرت‌انگیز و زیبا و خیال‌انگیز روایت شده و این اتفاق برای فیلمی افتاده که با عنوانی که دارد، اصلاً انتظار این موفقیت را برای آن نداشتید. در اینجا با سفیدبرفی کاملاً خوب و ملکه‌ای کاملاً بد سر و کار دارید، در سرزمینی که هیچ چیزی زنده نیست، هیچ شادی وجود ندارد. حسادت چارلیز ترون زیبا (ملکه) به استوارت (سفیدبرفی) حداقل در این فیلم تعجب‌برانگیز است، به‌خصوص اکثر صحنه‌های نبرد نجسب از کار درآمده و نمی‌توان آن را زیادی جدی گرفت. این اولین تجربه فیلم‌سازی روپرت سندلر است که با کارهای تجاری و تبلیغی شروع کرده. از ویژگی‌های بارز فیلم، جلوه‌های تصویری زیبایی آن است، مثلاً روح جنگل که در قالب گوزن سفید نر بزرگی، با چشمان نافذ مجسم شده است، یا صحنه زیبا و کارشده‌ی کلاغ‌ها، که ملکه را به وجود می‌آورد و این‌که به جای هفت کوتوله، با هشت کوتوله روبه‌رو می‌شویم، که البته یکی از آنها نجات پیدا نمی‌کند. صحنه‌های جنگل، اثر کلاسیک ۱۹۳۷ دیزنی را به یادمان می‌آورد. این فیلم موفق روپرت سندلر، با تصاویر شگفت‌انگیز، در یک تجربه قابل قبول، در یادها خواهد ماند».

کریستین استوارت، متولد ۹ آوریل ۱۹۹۰ در لوس‌آنجلس است، که برای ایفای نقش بلا سوان در Twilight معروف شد. والدینش، جان و جولی هر دو در تلویزیون کار می‌کنند، مادرش استرالیایی و دارای سه برادر است. استعدادش در ۸ سالگی در اجرای مراسم کریسمس بروز کرد و بعد از آن نقش کوتاهی در تلویزیون داشت. در سال ۲۰۰۱ در Safety of Objects بازی کرد و بلافاصله بعد از آن هم بازی جودی فاستر در «اتاق وحشت» (۲۰۰۲) شد که برای آن نامزد جایزه بهترین بازیگر جوان گردید. او نقش دختر دنیس کواید و شارون استون در فیلم Cold Creek Manor، سال ۲۰۰۳ را داشت. هرچند این فیلم در گیشه فروش خوبی نداشت، ولی برای او نامزدی دوباره‌ی جایزه بهترین بازیگر جوان را به ارمان آورد. در سال ۲۰۰۸ در Twilight، همراه با رابرت پتینسون در نقش ادوارد کولن خون‌آشام بازی کرد که در نسخه‌های بعدی آن نیز در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰، موفقیت خود را ادامه داد. او در یکی از بلندپروازترین پروژه‌هایش در نوول کلاسیک جک کرواک به نام On The Road، سال ۲۰۱۲ بازی خواهد کرد.

نظرات شخصی کریستین استوارت:

• از فیلم ترسناک The Last Boys، سال ۱۹۸۷ خیلی خوشم می‌آید.  
• عاشق بازیگری‌ام، چون عاشق داستان‌گویی هستم. دوست دارم با فیلم‌هایی که داستان طولانی دارند، شروع کنم. خیلی از این‌که سوپرستار هالیوود باشم راضی نیستم. این برایم یک شغل است. وقتی هر روز هفته مجبورید ساعت ۶ صبح بیدار شوید، احساس می‌کنید که این، کار سختی است.  
• بازیگری یک چیز شخصی است. به نقطه‌ای می‌رسید که دیگر امکان بازگشت ندارید. از مصاحبه خوشم نمی‌آید، ولی همیشه سعی کرده‌ام صادق باشم.  
• در فیلم‌های بزرگ، چون پروسه طولانی دارند و مردم زیادی را تحت تأثیر قرار می‌دهند، احساس احترام می‌کنم که باید کنترل بیشتری روی خودم داشته باشم، اما در فیلم‌های کوچک که با دوستانتان کار می‌کنید، احساس راحتی دارم که هر کار خواستم می‌توانم انجام دهم و کسی هم ایرادی نمی‌گیرد.  
• برای شناخت بهتر دنیا به جاهای گوناگون مثل آفریقا رفتم. می‌خواهم آزاد باشم و همه‌جا را ببینم.

• بعد از فیلم Twilight (گرگ و میش) زندگی‌ام تغییر کرد.  
• مردم به طور مرتب از من راجع به رابرت پتینسون می‌پرسند. نمی‌دانم چرا روابط خصوصی افراد این قدر برایشان سرگرم‌کننده است؟  
• با بازی در فیلم «سفیدبرفی و شکارچی» احساس کردم کاملاً بازیگری را تجربه کردم؛ یک همکاری واقعی در جایی که می‌توانستم عقایدم را مطرح کنم و جدی گرفته شدم.

• به جز خودم، هیچ کس دیگری نمی‌توانم باشم

منابع: سایت‌های رسمی دو فیلم تقدشده و IMDB

## اخبار کوتاه ورزشی

در ادامه مسابقات دو و میدانی ستارگان آسیا، محمد ارزنده در پرش طول و علیرضا مهرصفوتی در پرتاب وزنه، موفق به کسب دو مدال نقره شدند. همچنین رضا قاسمی در دو ۱۰۰ متر موفق شد با ۱۰ ثانیه و ۲۴ صدم ثانیه ضمن کسب مدال طلا، ورودی المپیک را به ارمان آورد.

الساندرو نستا، مدافع ۳۶ ساله ایتالیایی در ماه مه اعلام کرد که پس از ۱۰ سال حضور در میلان، این تیم را ترک خواهد کرد. اف سی تورنتو به طور رسمی به دنبال جذب نستا است و به نظر می‌رسد این بازیکن باتجربه، به زودی با این تیم قرارداد امضا می‌کند. نستا در بازی آخر این تیم برابر مونترال، درحالی‌که در میان جمعیت نشسته بود، در کنار ماتتو فراری و برناردو کورادی دیده شده است.

رافائل نادال، بازیکن شماره دوی تنیس جهان در یک مسابقه بهت‌آور، به لوکاس روسول، بازیکن شماره ۱۰۰ جهان باخت و از مسابقات جام ویمبلدون حذف شد. روسول ۲۶ ساله و اهل جمهوری چک در پنج ست موفق شد با نتیجه ۶-۷، ۶-۴، ۶-۲ و ۶-۴ حریف قدرتمند خود را شکست دهد.

تیم ملی کاراته ایران با چهار مدال طلا، شش نقره و هفت برنز در مجموع هر دو بخش مردان و زنان، برای نخستین بار بر سکوی قهرمانی لیگ جهانی کاراته در اندونزی ایستاد.

هیأت اجرایی کمیته ملی المپیک ایران، علی مظاهری، مشتزن فوق سنگین را به عنوان پرچم‌دار ایران در المپیک لندن انتخاب کرد. کمیته ملی المپیک ایران گزینه‌هایی مثل بهداد سلیمی و الهه احمدی را برای پرچم‌داری در نظر داشت، ولی به دلیل آن‌چه خبرگزاری ایسنا آن را «متناسب نبودن حضور آن‌ها در روز افتتاحیه با زمان مسابقه‌های خودشان» نامیده، پرچم‌داری ایران در المپیک به مشتزن فوق سنگین ایران سپرده شده است.

دیوید بکام، ستاره فوتبال انگلیس، از ترکیب نهایی تیم المپیک این کشور برای حضور در بازی‌های ۲۰۱۲ لندن خط خورد.

باشگاه الوصل امارات متحده عربی اعلام کرد: این باشگاه به سه بازیکن تیم فوتبال خود، از جمله محمدرضا خلعتبری، بازیکن ایرانی این تیم نیازی ندارد و قرارداد آن‌ها با تیم فوتبال الوصل تمدید نمی‌شود.

محمد رویانیا مدیرعامل باشگاه پرسپولیس اعلام کرد، گابریل کالدرون، مربی اهل کشور آرژانتین، گزینه اصلی هدایت این تیم محسوب می‌شود. مذاکره با کالدرون در حالی است که پرسپولیس‌ها با علی دایی نیز مذاکراتی را انجام داده بودند.

## حلقه‌های المپیک، دور گردن ایران



اهالی ورزش ایران زمین چند صباحی است که به خاطر هشدار جدی مقامات کمیته بین‌المللی المپیک، زانوی غم را دو دستی چسبیده و به شدت از دست سیاسیون دل‌خوردند.

این دل‌خوری البته برای اهالی سیاست چندان مهم نیست و مسأله مهم این است که بشود به قول آقایان، از این تهدید هم یک فرصت دوباره و جدی به دست آورد، اما گویا این بار مسأله فرق دارد و نه تنها فرصتی در کار نیست، بلکه روزهای بسیار تلخ و غم‌انگیز ورزش ایران در راه است و اگر مقامات واقعی ورزش ایران، دست از خانه‌نشینی و سکوت بردارند، بلایی تاریخی بر سر ورزش ایران خواهد آمد.

تعبیر بسیاری از رؤسای فدراسیون‌ها در بخش‌های مختلف، کم‌کم به گوش کمیته بین‌المللی المپیک رسید و نامه‌های تهدیدآمیز کم‌کم راه خود را به مقصد ایران پیدا کردند. تنها سه روز پیش از نگارش این متن بود که ایران به محرومیت از فعالیت‌های المپیک تهدید شد و اهالی ورزش به فکر فرو رفتند.

کمیته بین‌المللی المپیک (IOC)، نامه‌ای به تعدادی از فدراسیون‌ها نوشت و در آن محرومیت کامل ایران را از المپیک گوش‌زد کرد.

مشخص است که این هشدارها، بی‌ارتباط با تحریم کلی ایران نیست، اما به هر حال آن‌چه به وضوح در این نامه به چشم می‌خورد، محق بودن مقامات المپیک بود و بس.

کمیته بین‌المللی المپیک در این نامه، با اشاره مجدد به تغییر تعدادی از رؤسای فدراسیون‌های ورزشی، به برگزاری مجامع انتخاباتی اعتراض کرده و خواستار توضیح مسئولان ورزش کشور در رابطه با این وضعیت شده است. کمیته بین‌المللی المپیک همچنین این موضوع را مغایر با قوانین کمیته بین‌المللی المپیک دانسته و ورزش ایران را به محرومیت از فعالیت‌های المپیک تهدید کرده است.

متن نامه کمیته بین‌المللی المپیک به کمیته ملی المپیک ایران به شرح زیر است:

مسئولان مرتبط با فعالیت‌های المپیک در جمهوری اسلامی

رئیس و دبیرکل عزیز

با توجه به نامه‌نگاری‌ها گذشته درباره‌ی وضعیت تعدادی از فدراسیون‌های ورزشی در کشور شما، به اطلاع ما رسیده که تعدادی از رؤسای فدراسیون‌های ورزشی با دخالت مقامات دولتی مرتبط برکنار شده‌اند و این مقامات در نظر دارند فوراً مجامع انتخاباتی را برگزار کنند.

ممنون خواهیم بود اگر جزئیات کاملاً دقیق درباره این وضعیت را در اختیار ما قرار دهید. اگر ماچرا به این شکل بوده باشد، اصول پایه‌ای کمیته بین‌المللی المپیک در کشور شما نقض شده است. به همین ترتیب، تا زمانی که تحقیقات کامل توسط کمیته بین‌المللی المپیک، شورای المپیک آسیا، اتحادیه بین‌المللی فدراسیون‌های المپیک تابستانی و تمام فدراسیون‌های جهانی، انجام نشده باشد، ایران حق برگزاری مجامع انتخاباتی را نخواهد داشت.



514-834-2095  
alirvakili@yahoo.com

## آموزش تنیس علی وکیلی



تخفیف برای دانشجویها و دانش آموزان

## آموزش گیتار الکتریک

### سعید مرادزاده



(514) 655 8445  
(514) 677 8358

هر روز هر روز

## مونترال < > تورنتو < > مونترال

مسافر، بار و بسته با نرخ‌های باور نکردنی

# Montreal : 514-887-0432

پویا برگزار می‌کند:

## کلاسهای تقویتی و زبان با گروه علمی پویا

ریاضی، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، فرانسه و انگلیسی

دوره های دبستان، دبیرستان، کالج و دانشگاه

1396 Sainte-Catherine Street West #309  
Montreal, QC H3G 1P9

(514) 488 9079 (514) 802 9485

مایلم تا از این طریق بار دیگر به شما یادآوری کنیم که کمیته‌های ملی المپیک در تمام کشورها، در درجه‌ی اول زیر نظر آئین‌نامه‌های خود، که در مجامع جهانی مورد تصویب قرار گرفته‌اند، و همچنین زیر نظر قوانین فدراسیون‌های جهانی متناظر، که به رسمیت شناخته شده‌اند فعالیت می‌کنند و باید کاملاً از هرگونه دخالت دولتی در امان باشند.

در صورتی که این اصول اساسی در کشور شما رعایت نشود، فعالیت‌های المپیک کشور شما مطابق محرومیت‌هایی که در آئین‌نامه‌ی IOC و فدراسیون‌های جهانی در نظر گرفته شده است، روبه‌رو خواهد شد که این مسأله کاملاً حضور نمایندگان ایران در المپیک ۲۰۱۲ لندن و هر رویداد دیگر بین‌المللی ورزشی را منتفی خواهد کرد. ما امیدواریم که گفت‌وگوهای سازنده‌ای با مقامات مسئول کشور شما داشته باشیم تا چنین اتفاقی رخ ندهد، چرا که این مسأله ضربه‌ی مهلکی به ورزش و ورزشکاران کشورتان خواهد زد.

با توجه به فاصله‌ی اندک پیش رو تا المپیک ۲۰۱۲ لندن، انتظار می‌رود که کمیته‌ی ملی المپیک شما بتواند با تمام فدراسیون‌های ورزشی در فضای آرام و سالم همکاری نزدیکی داشته باشد و تمام تمرکزش را بر روی آمادگی ورزشکاران و نمایندگان خود در المپیک جمع کند و هیچ فشاری از خارج بر روی آن وارد نشود.

صمیمانه از شما تقاضا می‌کنیم که این وضعیت را به مقامات دولتی مرتبط گزارش داده و ما را در جریان رخدادهای بعدی قرار دهید. ما منتظر دریافت پاسخ شما هستیم و از همکاری صمیمانه شما درباره‌ی این موضوع بسیار مهم قدرانی می‌کنیم.

با احترام \_ پره میرو \_ مدیر روابط عمومی کشورهای عضو IOC

حسین المسلم \_ دبیرکل شورای المپیک آسیا

رونوشت: ژاک روخه، رئیس کمیته‌ی بین‌المللی المپیک، شیخ احمد الفهد آل صباح، رئیس شورای المپیک آسیا، اتحادیه فدراسیون‌های بین‌المللی المپیک تابستانی، تمام فدراسیون‌های جهانی ورزشی.

نکته مهم در این نامه این بود که مقامات المپیک مسئولان ورزش ایران را به گفت‌وگوهای سازنده دعوت کرده بودند و هنوز نمی‌دانند که برای مقامات ایرانی در ورزش و غیر ورزش، گفت‌وگوی سازنده، یعنی یک سفر خارجی بیشتر و خرید کلی سوغاتی و خوش‌گذرانی و بازگشت به وطن، بدون هیچ دست‌آوردی.

مشکل ایران در این روزهای تلخ فقط المپیک نیست و فوتسال ایران هم در حال تعلیق یا محرومیت تاریخی به سر می‌برد.

رئیس کمیته فوتسال فدراسیون فوتبال معتقد است، پس از محرز شدن تبانی در لیگ ایران، هیچ خطری فوتسال ایران را تهدید نمی‌کند و شکایت باشگاه‌ها به AFC و فیفا مشکلی به وجود نخواهد آورد.

اما مسأله مهم این است که نظر آقای ترابیان برابر موج عظیمی از مدارک و مطالب رسانه‌ای اثری در ذهن مردم نخواهد داشت و حقیقت برای همه کاملاً روشن است. عباس ترابیان، چندی پیش گفت: بنده به عنوان عضو کمیته کنفدراسیون فوتبال آسیا، بارها رخ داده که دیده‌ام فدراسیون کشوری بنا به دلایل خودش، قهرمان لیگ را به مسابقات اعزام نکرده و نفع دیگری را جایگزین کرده است. حتی دلایل این کارشان را هم نمی‌گویند و AFC هم کاری ندارد.

مجلسیان هم دست به کار شده و تلاش دارند در این میان، ماهی خود را از آب گل‌آلود ورزش سیاست‌زده‌ی ایران بگیرند.

پس از دیدار اعضای هیأت اجرایی کمیته‌ی ملی المپیک با وزیر ورزش و جوانان، کلیه مجامع انتخاباتی فدراسیون‌ها تا اطلاع ثانوی لغو شد. به دنبال ارسال دومین نامه IOC پیرامون دلایل جایه‌جایی در رأس پنج فدراسیون ورزشی و اعلام زمان جدید برای برگزاری مجامع انتخاباتی برخی از فدراسیون‌ها از سوی وزارت ورزش و جوانان، نشست مشترک هیأت اجرایی کمیته ملی المپیک و محمد عباسی در وزارت ورزش و جوانان برگزار شد.

در این نشست که به درخواست اعضای هیأت اجرایی کمیته ملی المپیک برگزار شد، بعد از ارائه توضیحاتی از سوی محمد علی‌آبادی، رئیس کمیته‌ی ملی المپیک و پیشنهادهایی که از سوی اعضای هیأت اجرایی کمیته ملی المپیک به وزیر داده شد، قرار شد انتخابات فدراسیون‌های ورزشی لغو و به زمان دیگری موکول شود.

حالا باید ببینیم و ببینیم که عاقبت این حلقه‌های آویخته بر گردن ورزش ایران چه می‌شود. آیا ایران و ورزش آن به دار مکافات سیاسیون جان می‌دهد، یا این‌که در دقایق پایانی این بازی کثیف سیاسی، بار دیگر شاهد نفس کشیدن ورزش خواهیم بود! ■



## نقش قهوه در پیش‌گیری از بیماری آلزایمر



محققان دانشگاه میامی، با مطالعه ۱۲۴ نفر از افراد مسن به این نتیجه رسیده‌اند که نوشیدن قهوهی کافئین‌دار، امکان بروز بیماری آلزایمر را به تأخیر می‌اندازد. به عبارت دیگر، افرادی که روزی حدود سه فنجان قهوه مصرف می‌کنند، خیلی کم‌تر از دیگران در معرض بروز بیماری آلزایمر یا فراموشی قرار داشتند. این دسته از دانشمندان اشاره می‌کنند که پژوهش‌گران دیگر در یکی دو دهه گذشته به وضوح ثابت کرده‌اند که مصرف قهوه و کافئین موجود در آن می‌تواند از بروز بیماری‌های دیگر مانند پارکینسون، سکتة مغزی، دیابت نوع دو و سرطان‌های کبد و سینه جلوگیری کند.

در یکی دیگر از مطالعات علمی، بیشتر از چهارصد هزار نفر به مدت سیزده سال بررسی و پی‌گیری شده‌اند تا نقش مصرف قهوه و رابطه آن با سلامتی معلوم گردد. این بررسی نشان می‌دهد که نوشیدن قهوه، از مرگ و میر زودرس به علت بیماری‌های قلب و عروق، عفونت‌های ریوی، سکتة مغزی، دیابت و بعضی از سرطان‌ها جلوگیری می‌کند. در حال حاضر بیشتر از ده میلیون آمریکایی، مراحل مختلف بیماری آلزایمر را می‌گذرانند و این رقم، هرروزه افزایش می‌یابد. اگر مصرف قهوه بتواند بروز این بیماری را به تأخیر بیندازد و سبب بهتر شدن کیفیت زندگی افرادی

شود که در مراحل اولیه این بیماری قرار دارند، پس نگر داشتند حد اعتدال در نوشیدن آن توصیه می‌گردد.

## بالا بودن قند خون را جدی بگیرید

مطالعه جدید پژوهش‌گران دانشگاه کپنهاک نشان می‌دهد که بالا بودن قند خون، آن هم به مقدار بسیار کم، می‌تواند سبب بروز یک نوع بیماری قلب و عروق گردد. در این بررسی، بیشتر از هشتاد هزار نفر همکاری داشته‌اند و نتایج آن در ژورنال علمی Cardiology به چاپ رسیده است. این پژوهش‌گران معتقدند که قند غیرطبیعی خون، اولین صدمه خود را به قلب وارد می‌آورد که متأسفانه جبران‌ناپذیر است. در ضمن اگر قند خون کنترل نشود، به‌تدریج کلیه‌ها و قوه بینایی از کار می‌افتد و سبب ناهنجاری‌هایی می‌شود. به همین جهت باید بالا بودن قند خون را جدی گرفت و به آن اهمیت داد. در مراحل اولیه بروز بیماری قند می‌توان به وسیله رژیم غذایی سالم و فعالیت‌های بدنی میزان قند خون را کاهش داد، درحالی‌که در مراحل پیشرفته، چنین کاری را نمی‌توان کرد. میزان مرگ و میر به علت بیماری قند در دنیا، مقام ششم را به خود اختصاص داده، درحالی‌که اگر در مراحل اولیه، این بیماری تشخیص داده شود و قند خون کنترل گردد، می‌توان از مرگ و میرهای زودرس جلوگیری نمود. در ضمن در دنیا هرساله بیشتر از هفده میلیون نفر به علت بیماری‌های قلب و عروق، که بالا بودن قند خون یکی از علل مهم و اصلی آن است، جانشان را از دست می‌دهند. بارها در این صفحه اشاره کرده‌ایم که حدود شش درصد از مردم به بیماری قند دچار هستند، ولی خودشان نمی‌دانند، که این رقم بالایی است. علت اصلی آن بی‌توجهی مردم به چند و چون میزان قند خونشان است، یا به علت عدم دسترسی به طبیب متخصص و بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها تشخیص بیماری‌شان به تأخیر می‌افتد.

دانشمندان استرالیایی با همکاری یکی از کمپانی‌های دارویی آن کشور، مرحله‌ی اول آزمایش و تهیه واکسن بیماری مزاحم پارکینسون را آغاز کردند. محققان این بیماری معتقدند که پروتئینی به نام Alpha-Syn در بروز بیماری پارکینسون نقش دارد. به همین دلیل واکسن مورد بحث، بر روی این پروتئین و عمل کرد آن در بدن تأثیر گذاشته و در نهایت از بروز این بیماری جلوگیری می‌کند. یکی دیگر از ویژگی‌های این واکسن، استفاده از آن برای درمان بیماری پارکینسون است؛ به عبارت دیگر از آن می‌شود برای درمان بیمارانی استفاده کرد که داروهای دیگر در آن‌ها مؤثر نیست. اگر فاز یا مرحله‌ی اول تهیه واکسن با موفقیت انجام گیرد، دانشمندان مراحل بعدی تهیه واکسن را بر روی دسته‌ای از بیماران آزمایش خواهند کرد و واکسن به بازار خواهد آمد. در این‌جا باید اشاره شود که در تهیه داروها و واکسن‌ها، بین مرحله‌ی اول تا مراحل انتهایی سال‌ها طول خواهد کشید. هر وقت چنین خبری در این صفحه به چاپ می‌رسد، عده‌ی زیادی از خوانندگان با ما تماس می‌گیرند و می‌خواهند بدانند چطور می‌توانند چنین داروها یا واکسن‌ها را تهیه کنند، درحالی‌که ما فقط خبر مهم پزشکی را منتشر می‌کنیم و اشاره می‌نماییم که از خبر تا کامل شدن دارو سال‌ها طول خواهد کشید.

## عجیب، ولی واقعی

هرساله در دنیا حدود نه میلیون نفر در اثر عوارض پوکی استخوان به شکستگی استخوان‌های بدن دچار می‌شوند. به عبارت دیگر، در هر سه ثانیه یک نفر در دنیا دچار شکستگی استخوان‌ها می‌شود که رقمی است بزرگ، زیرا درصد بالایی از این افراد زمین‌گیر می‌شوند و نمی‌توانند کار کنند.

در اروپا، آمریکا و ژاپن، ۷۵ میلیون نفر به بیماری یا عارضه‌ی قابل پیش‌گیری پوکی استخوان مبتلا هستند

## مرحله اول تهیه واکسن بیماری پارکینسون شروع شد

× دکتر پرویز قدیریان، استاد دانشگاه مونترال در تغذیه، استاد دانشگاه مک‌گیل در سرطان‌شناسی و کارشناس سازمان بهداشت جهانی است و با چند نشریه معتبر تخصصی همکاری دارد.

## THREE SEEDS معجون ۳ دانه

محصولی از دکتر پرویز قدیریان  
سیاه‌دانه و هسته‌انگور و تخم‌کتان

برای تقویت سیستم ایمنی بدن  
و پیشگیری بسیاری از بیماری‌ها به بازار آمد

برای سفارش جزئی و کلی  
با شماره‌ها، ایمیل و تارنمای زیر تماس بگیرید:

مونترال (تپش) 514.223.3336  
تورونتو 905.709.2788  
ونکوور 604.825.3603

epidemioresearch@yahoo.com  
www.allnaturalremedies.net

داشتن سیستم ایمنی سالم و قوی موثرترین روش پیشگیری و درمان بیماری‌هاست





## بازار همیاری بنیاد نیکو

امسال نیز برگزار می‌شود!

۱۱ آگوست ۲۱۰۲

همان‌طور که در جریان هستید، بنیاد نیکو همه ساله به مناسبت آغاز سال تحصیلی در ایران اقدام به برگزاری بازاری می‌کند تا با فروش لوازم نو و دست دوم تمیز، عواید آن را به دست کودکان محروم کشور برساند. در این راستا هر ساله هموطنانی که تمایل به همکاری دارند با واگذاری اجناس غیر موردنیاز خود به این بنیاد در این کار خیر و انسان دوستانه ما را یاری نموده‌اند. امسال از کلیه علاقمندانی که خود امکان ارائه محصولی را در این بازار دارند نیز دعوت می‌شود تا ضمن هماهنگی با بنیاد نیکو آمادگی خود را اعلام کنند. خواهش‌مندیم چنان که قصد مساعدت با ما را دارید با شماره تلفن زیر تماس حاصل نمایید. مزید اطلاع است که همچون گذشته کلیه عواید این فروش بدون هیچ‌گونه هزینه‌ای به موسسه خیریه بهنام دهش‌پور ارسال می‌شود تا در امر کمک به کودکان نیازمند، مصرف شود.

تاریخ برگزاری این بازار ۱۱ اوت ۲۱۰۲ می‌باشد.

تلفن اطلاعات: ۴۵۷۹-۶۲۴-۵۱۴

## جشن زادروز حضرت ولی عصر، مهدی موعود (ع)

کانون فرهنگی نور در نظر دارد تا جشن بزرگ زادروز حضرت ولی عصر، مهدی موعود (ع) را در روز جمعه ۶ جولای برگزار نماید.

برنامه های جذاب و متنوعی از جمله نمایش، مسابقات مختلف و برنامه هایی ویژه کودکان برای این مراسم باشکوه در نظر گرفته شده است.

این مراسم از ساعت ۹ تا ۲۲ در ساختمان جان مولسن دانشگاه کنکور دیا برگزار می‌شود. برای کسب اطلاعات بیشتر و شرکت در مسابقه کتاب خوانی آنلاین می‌توانید به وبسایت کانون فرهنگی نور به آدرس [www.retneerocoon.moc](http://www.retneerocoon.moc) مراجعه فرمایید.

Friday July.06.2012 / 19:00

Concordia University, 1450, rue Guy, BMO Amphitheatre (MB1.210)

[www.noorcenter.com](http://www.noorcenter.com)



هفته  
میوه تلاش جمعی  
علاقمند است  
که گروهی بزرگ از یاران  
بی چشم داشت  
درخت کوچک آن را  
آبیاری و تیمار می کنند

هفته فقط یک نشریه نیست،  
یک ایده است:

با هم بودن  
با هم ساختن  
با هم برداشتن

514-787-8848  
info@HaftaH.ca



## نشست پرسش و پاسخ با امیر خدیر، نماینده مجلس ملی کبک



### در یک جامعه‌ی «دموکراتیک و قانون‌مند»، نافرمانی مدنی تا چه اندازه مجاز است؟

پنج‌شنبه ۱۲ ژوئیه ۲۰۱۲ ■ ساعت ۱۸:۳۰ ■ محل: فرهنگسرای سینا

بیش از چهار ماه پیش، حرکت اعتراضی دانشجویان کبک به افزایش شهریه‌ها آغاز شد که همچنان ادامه دارد. در همین رابطه، در ماه مه ۲۰۱۲، «قانون ۷۸» توسط دولت کبک به تصویب رسید که به نظر گروه بزرگی از حقوق‌دانان، حق آزادی اجتماعات را محدود کرده و از این زاویه با متمم قانون اساسی کانادا، منشور حقوق و آزادی‌ها، در تضاد است. دکتر امیر خدیر که مخالف تصویب این قانون بود، به نافرمانی مدنی و عدم رعایت آن دعوت کرد. فراخوان آقای خدیر به عدم رعایت قانون ۷۸ و تلاش‌های عملی وی در این راستا، محور نشست پرسش و پاسخ با اعضای جامعه ایرانی مونترال است.

از شما دعوت می‌کنیم با شرکت خود در این برنامه، نظرات موافق یا مخالف خود را بیان کنید، سؤالات خود را به طور مستقیم با دکتر امیر خدیر در میان بگذارید، و پاسخ‌ها و توضیحات وی را دریافت کنید.

**برگزارکنندگان:**  
انجمن زنان ایرانی مونترال/مرکز فرهنگی میک/کافه لیت/فرهنگسرای سینا/نشریه هفته

برای اطلاعات بیشتر با ای‌میل زیر، یا یکی از سازمان‌های بالا تماس بگیرید

**Breaking law is a way of responding to a conflict?**

**A Q & A session with MNA Amir Khadir on civil disobedience**

Thursday, July.12.2012 18:30

6528 St Jacques Montreal, QC H4B 1V8

Info: round.table.mtl@gmail.com

**سیما کاویانفر**  
آموزش زبان فرانسه، خصوصی و نیمه خصوصی، عمومی و تخصصی  
آمادگی آزمون‌های بین‌المللی زبان  
آمادگی آزمون ورودی دانشگاه‌های فرانسه زبان  
آمادگی آزمون شهروندی  
**514.577.4787** [sima.kavianfar@gmail.com](mailto:sima.kavianfar@gmail.com)

**صرافی خضر**  
1449 St. Catherine W. Guy  
Montreal QC. H3G 1S6  
Toll Free: 1-866 989 229  
514-989-2229  
514-289-9003  
انتقال فوری ارز به ایران و برعکس و با تضمین بهترین نرخ روز  
تبدیل و انتقال ارز بصورت عمده برای شرکت‌ها و موسسات تجاری

**دکتر انوش عندلیبی جراح دندانپزشک**  
CLINIQUE DENTAIRE VILLERAY  
Chirurgien dentiste  
**514.270.0077**  
57, rue Villeray, Métro De Castelnau, Montreal, QC. H2R 1G2

**ALAYA**  
Prêt-à-Porter  
با مدیریت علی قاسمی  
444 Renevesque W. Montreal  
**www.bergamo.ca 514.861.9444**

- شیکترین لباس‌های مردانه
- با بهای مناسب
- تعمیرات لباس زنانه و مردانه

**سالن آرایش و زیبایی ايو** با مدیریت جدید  
**EvE & M**  
با خدمات کامل / متخصص آرایش عروس  
Cote-St-Luc Metro: Villa Maria 5393  
**514-481-6765 / www.eveandm.com**

**فروشگاه مواد پروتئینی سن لوران**  
هر روز به جز دوشنبه‌ها مرغوب‌ترین گوشت و مرغ و ماهی،  
انواع برنج، چای، عرق‌ها، سبزی خشک و ...  
**(514) 369-3474** Marché de poisson et viande 5780 Sherbrooke West, Montreal QC, H4A 1X1

**خاطره تحویل‌داری یکتا**  
**مترجم رسمی کبک، کانادا و ایران**  
کلیه خدمات ترجمه، تنظیم دعوت‌نامه، تکمیل فرم‌ها و خدمات مرتبط در اسرع وقت  
[khaterehyekta@yahoo.ca](mailto:khaterehyekta@yahoo.ca)  
**۰۶۹۴-۶۷۵-۵۱۴ (۵۱۴) ۰۶۹۴-۳۹۰-۴۳۸ (۴۳۸)**

**Maryam & Rose**  
**استتیکه الکترونیکی لیزر**  
4491-A St. Charles Blvd – Pfds, QC, H9H 3C7  
(SPQ Concept)  
**514-833-1519 & 514-694-3735**

**Unisex سالن آرایش فریبا**  
• کات مو • فر • تاتو ابرو  
• رنگ • هایلایت • ...  
• بند و ابرو • مانیکور  
**3363 Cavendish • 514-487-0800**

**Five Star I.P.M Inc.**  
**صرافی ۵ ستاره**  
اعتبار ما اعتماد شما است  
Foreign Exchange & Transfer  
موجوهر فریبانیان  
انگنال سریع ارز به ایران و سایر نقاط جهان و بالعکس  
تبدیل ارزهای رایج سی‌المللی با بهترین نرخ بدون کارمزد  
2178 Ste-Catherine West Tel.: 514 585 2345, 514 846 0221

**خدمات ارزی ExportFX**  
با ۱۰ سال تجربه  
در کمترین زمان  
بهترین بها  
**514-844-4492**  
1405 Maisonneuve W. Guy  **جذب دانشگاه کتکوردیا**

**NASSER RENOVATION**  
شرکت تعمیرات ساختمان ناصر برای همه‌گونه  
تعمیرات منزل و ممل کارتان  
در قدمت شماست  
ارزیابی رایگان  
514-975-1515  
[www.nasser-renovation.com](http://www.nasser-renovation.com)

**مشاور خانواده و سکس تراپی**  
**دکتر ملک**  
**514-488-8454**

**فخاریان**  
• آموزش تخصصی پیانو (ایرانی-کلاسیک)  
• کیبورد-تئوری موسیقی-سلفژ و صداسازی  
از مبتدی تا حرفه‌ای-با ۱۵ سال سابقه تدریس  
**514.660.0506** جلسه اول رایگان

**SHARIF EXCHANGE**  
**ارز شریف**  
Tel: (514)561-6408 [www.sharifexchange.ca](http://www.sharifexchange.ca)  
Tel: (514)223-6408 259 Côte-Vertu Ville Saint-Laurent, QC

**صابر جلیل زاده**  
آموزش سنتور  
514 - 585 - 6178

## جدول سودوکو

توضیح: خانه‌های جدول روبرو را با عددهای ۱ تا ۹ چنان پر کنید که در هر رج (سطر) و ستون و نیز در هر یک از جدول‌های درونی هر عدد تنها یک بار استفاده شده باشد.

		1		4				5
	9							7
	8					1	4	
6		5	7		3		8	4
	2		4		8		5	
8	4		1		2	7		9
	5	8						2
	6							9
9				2		8		

▲ آسان

		1	5		7			
	7		4			8		6
9					6		2	
	6					4		3
7								1
4		9					7	
	9		2					5
5		4			3			6
		8		1	7			

▲ متوسط

		1	7			4		
2				4				1
	9		6					2
1							4	6
		8		2		5		
6	2							3
3					1		2	
9				6				8
		6			3	7		

▲ سخت

تظاهر می‌کنند نیازی به عشق ندارند، بیشتر از همه به آن محتاج‌اند؟ اشخاصی که از همه نگهداری می‌کنند خودشان از همه بیشتر نیازمند مراقبت هستند و کسانی که زیاد لبخند می‌زنند ممکن است در زمان تنهایی، بیشتر از همه گریه کنند.

### نقل قول هفته:

حسین پناهی: می‌دانی! یک وقت‌هایی باید روی یک تکه کاغذ بنویسی تعطیل است و بچسانی پشت شیشه‌ی افکارت. باید به خودت استراحت بدهی. دراز بکشی، دست‌هایت را زیر سرت بگذاری، به آسمان خیره شوی و بی‌خیال سوت بزنی. در دلت بخندی به تمام افکاری که پشت شیشه‌ی ذهنت صف کشیده‌اند. آن وقت با خودت بگویی: «بگذار منتظر بمانند!»

### سؤال هفته:

آن‌جا کجاست که: منطبق، تقلید است؛ کتاب، دکور است؛ روزنامه، تبلیغات است؛ آزادی، میدان است؛ جمهوری، خیابان است؛ استقلال، تیم است؛ شعار، آسان است؛ شعور، نایاب است؛ پینه‌های دست، عار است؛ پینه بر پیشانی، افتخار است؛ دروغ، حلال است؛ شادی، حرام است؛ اعدام، اصلاح است؛ اصلاح، فساد است؛ دانا، افسرده است؛ نادان، کام‌یاب است؛ درد مردم، بی‌درمان است؛ ریا، ایمان است؛ ایمان برای نان است؛ زر برای زور است؛ زور برای زر است؛ و ترور برای هردو؟

### واژه هفته: آزادی

آزادی اندیشه و قلم و زبان و مجامع و شغل و منزل و غیره، موجب آبادی و عمران ممالک است. / علی‌اکبر دهخدا

آزادی، دریایی متلاطم و طوفانی است. مردان ترسو آرامش استبداد را بر این طوفان ترجیح می‌دهند. / توماس جفرسون

آزادی عبارت است از حق انجام هرکاری که قوانین اجازه می‌دهد و انجام ندادن آن‌چه قانون منع کرده است. / شارل دو منتسکیو

آزادی فقط در عالم خیال وجود دارد. / شیلر  
آزادی ما از نقطه‌ای شروع می‌شود که آزادی دیگران پایان می‌یابد. / ویکتور هوگو

آزادی، مذهب جدید است؛ مذهب زمان ما. / هاینریش هاینه

آزادی مستلزم مساوات است. در مقابل قانون همه برابریم. / محمد خیابانی

آزادی، هرگز به معنای مجوز برای اعمال استبداد نبوده

## آشپزی هفته:

### کوکوی گل کلم



### مواد لازم

گل کلم ۶۰۰ گرم  
تخم‌مرغ ۴ الی ۵ عدد  
پیاز درشت رنده‌شده ۱ عدد  
یک و نیم قاشق غذاخوری آرد  
۲ قاشق غذاخوری جعفری خردشده  
نمک و فلفل و زردچوبه به مقدار لازم  
روغن مخصوص سرخ‌کردنی یا روغن حیوانی  
۱ قاشق مرباخوری

### طرز تهیه:

گل کلم را به قطعه گل‌های کوچک‌تر تقسیم کنید و با دقت بشویید. سپس با دو لیوان آب به مدت یک‌ربع تا بیست دقیقه بپزید. بعد از پخته شدن گل کلم را روی صافی بریزید و ده دقیقه بعد با پشت چنگال گل کلم را ریز کنید، طوری که به تکه‌های ریز تبدیل شود، ولی له نشود. بعد فلفل، نمک، زردچوبه، آرد، جعفری و پیاز رنده‌شده را اضافه کنید و خوب با هم مخلوط نمایید. در آخر تخم‌مرغ را اضافه کنید و به هم بزنید و در ماهیتابه با حرارت کم، سرخ کنید. در ماهیتابه را ببندید تا هم خوب پخته شود و هم نیاز به روغن زیادی نداشته باشد ■

### نکته هفته:

به دنبال کسی نباش که با او زندگی کنی، به دنبال کسی باش که بدون او نتوانی زندگی کنی.

### سخن هفته:

آیا می‌دانستید افرادی که به نظر خیلی قوی می‌رسند، معمولاً خیلی حساس هستند و کسانی که بیشترین مقدار مهربانی را به معرض نمایش می‌گذارند، بیشترین صدمه را دیده‌اند؟ آیا می‌دانستید آن‌هایی که



است. / ماهاتما گاندی

آزادی از جمله تجملاتی است که هرکسی توان کسب آن را ندارد. / کارل مارکس  
آزادی، همان آشوب است، فقط با نورپردازی بهتر. / آلن دین فوستر  
آنان که آزادی را فدای امنیت می‌کنند، نه شایستگی آزادی را دارند و نه لیاقت امنیت را. / بنیامین فرانکلین  
آزادی، معبود من است. / علی شریعتی  
آزادی، یعنی آزادی دگراندیشان. / رزا لوکزامبورگ  
اگر قوه قضائیه از قوه مقننه و مجریه جدا نباشد، بازهم از آزادی نشانی نخواهد بود. / شارل دو منتسکیو  
اگر ما نتوانیم همانند مردان و زنان آزاد زندگی کنیم، باید از مردن خوشحال باشیم. / مهاتما گاندی

انسان به مقداری جنون هم نیاز دارد، وگرنه هرگز به پاره‌کردن بندهایش برای کسب آزادی خطر نمی‌کند. / نیکوس کازانتزاکیس  
انسان اگر در لحظه تصمیم‌گیری آزاد باشد، آزاد است. / ولتر  
انسان روش‌مند از آزاداندیشی به دور است. / ژان پل سارتر  
انسان محکوم به آزادی است. / ژان پل سارتر  
ایران را ایرانی باید آزاد کند. / محمد خیابانی

## داستان هفته:

این قضیه واقعیت داره و توی مشهد خودمون اتفاق افتاده. یه مسافرکش بدون مسافر داشته می‌رفته. یهو کنار خیابون یه مسافر مرد با قیافه‌ی مذهبی می‌بینم. کنار می‌زنم، سوارش می‌کنم و

مسافر صندلی جلو می‌شینم. یه دقیقه بعد مسافر از راننده تاکسی می‌پرسه: آقا منو می‌شناسی؟ راننده می‌گه: نه! یهو یه مسافر خانوم دست تکون می‌ده، راننده واسه‌اش نگه می‌داره و خانومه عقب می‌شینم.  
مسافر مرد از راننده دوباره می‌پرسه: منو می‌شناسی؟ راننده می‌گه: نه. شما؟ مسافر مرد می‌گه: من عزرائیلم. راننده می‌گه: برو بابا! اسکول گیر آوردی؟ یهو خانومه از عقب به راننده می‌گه: ببخشید آقا، شما دارین با کی حرف می‌زنین؟  
راننده تا اینو می‌شنوه می‌زنه رو ترمز و از ترس فرار می‌کنه، بعد زن و مرده با هم ماشینو می‌دزدن!

## پشتکار:

از وینستون چرچیل درخواست شد تا در یک مدرسه ابتدایی که خود او زمانی در آن تحصیل می‌کرد، سخنرانی کند.  
مدیر مدرسه به دانش‌آموزان گفت که متفکر دنیای غرب، تا دقایقی دیگر برایتان سخنرانی خواهد کرد، و به آنان پیشنهاد کرد که قلم و کاغذ به دست بگیرند و سخنان او را یادداشت کنند.  
وینستون چرچیل پس از آن‌که پشت تریبون قرار گرفت، نگاهی به اطراف خود کرد و گفت: «هیچ وقت، هیچ وقت و هیچ وقت تسلیم نشوید!»  
سپس رفت و در جایش نشست.

## لطیفه‌های هفته:

اومدم خونه، می‌بینم یه سری کاغذ چسبیده به دیوار، روش نوشته: +۱۸. همین‌طور که

مسیر کاغذها رو دنبال می‌کنم، می‌بینم می‌رسه به آشپزخونه، آخرین برگ روش نوشته: آشغالارو بذار دم در!

کاش می‌شد هر شب از خودمون ۱ سی‌سی خون بگیریم و بریزیم تو یه نعلبکی، بذاریم کنار تخت! که این پشه‌ها بشینن عین بچه آدم بخورن، دست از سر ما بردارن!

تاحالا دقت کردین ما به بانک اعتماد می‌کنیم و پولامونو می‌ذاریم اون‌جا، ولی بانک به ما اعتماد نداره، حتی خودکار را هم زنجیر کرده!

مامانم امروز با چشمای اشک‌آلود اومده طرفم و می‌گه: پسر تو رو به جوونیت قسم، تو رو به روح پدر مرحومم قسم، تو رو به شیر خودم قسم، دیگه قاشق تو این ظرفای تفلون من نزن!

بعضی موقع‌ها تو زندگی‌م فکر می‌کنم فقط داریوش و ابی آدم رو درک می‌کنند!

## حکایت‌های هفته:

### حکایت امروز ما

یک دسته از آدم‌ها هستند که ترازویشان را توی دوستی در حال تعادل قرار داده‌اند. بی کوچک‌ترین خطایی! رباتی می‌شوند با برنامه‌ای عیناً شبیه به خودت و هیچ تلاش و خلاقیتی فراتر از این برنامه انجام نمی‌شود. اس‌ام‌اس بزنی، اس‌ام‌اس می‌زنند. زنگ بزنی، زنگ می‌زنند. میس‌کال بیاندازی، میس‌کال می‌اندازند. نامه بنویسی، نامه می‌نویسند. بگویی: «دوستت دارم»،

می‌گویند: «دوستت دارم». دعوا کنی، دعوا می‌کنند. قهر کنی، قهر می‌کنند. هدیه بدهی، هدیه می‌دهند. خوشحال باشی، انرژتی می‌دهند. غمگین باشی، غمگین‌ترت می‌کنند. جواب میس‌کال ندهی، جواب میس‌کالت را نمی‌دهند. برایشان لایک و کامنت بگذاری، برای لایک و کامنت می‌گذارند. آدم‌هایی که دور و برم را گرفته‌اند، بیشتر جزء این دسته از آدم‌ها هستند.

بعد یک‌جا چشم‌هایت را باز می‌کنی و می‌بینی بیشتر تو بودی که برای حفظ رابطه تلاش کرده بودی و طرف مقابلت تنها آینه‌ای در برابر تو بوده. تو که خسته شوی، تو که کم‌انرژی شوی، تو که برای چند لحظه خودت را پشت اتفاقی پنهان کنی، تو که از اتفاق کوچک یا بزرگی دل‌خور شوی، تو که شلوغ شوی، می‌بینی آدم‌ها نیستند. رفته‌اند. شاید رفته‌اند تا ربات یکی دیگر شوند.

## پَن پَن هفته:

پام تو گچ بود، طرف می‌گه: شکسته؟ می‌گم: پَن نه پَن، تو گچ گذاشتم که از شهرداری عوارض نوسازی بگیرم!

رفتم مغازه، داروی سوسک‌کش خریدم. می‌گم: بریزم زمین اینو؟ فروشنده می‌گه: پَن پَن صبح، ظهر، شب با یه لیوان آب بده سوسکه بخوره!

دارم سبزی خرد می‌کنم... دستم بریده... می‌گم: مامان چسب داری؟ می‌گه: دستتو بریدی؟! می‌گم: پَن پَن همه سبزیارو خورد کردم حالا می‌خوام دوباره بچسبونم! ■

**عکاسی رز Professional Photography**  
Since 1990  
514-488-7121

عکس پاسپورتی، کانادایی، ایرانی، سیتیزن شپ  
مدیکال کارت، کارت PR  
عکس‌های خانوادگی و فارغ التحصیلی  
تبدیل VHS-MINIDV-HI8 به DVD  
(نبش دکاری)، Metro Snowdon, 5301 Queen Mary

**رایاتک**  
شریک شما برای رسیدن به موفقیت

- پشتیبانی وب
- طراحی وب سایت
- تبلیغات روی اینترنت Google
- بیهنه سازی روی جستجوگرها

info@Rayatec.com  
www.rayatec.com

## ساکنِ اطلسِ دریا زده ثروت من و تو

اجتماع ما دیگه حرفی نداره که بگه!  
وقتی حرفاش رو می‌خواد با زبون سکه بگه!  
جامعه‌ای که فقط حرفش با جیب می‌زنه!  
تکلیف فردای تاریخش از حالا روشنه!  
اونی که زندگیش با دروغ و زوروش جلوئه  
تنها فین اون فقط گفتن چندتا آلوئه!  
اون که تو آینه حتی یه مُرده هم نمی‌دیده!  
حالا راه و روش زندگی رو نشون می‌ده!  
اون که مثل نوشابه پُر از فشارِ کاذبه!  
معلومه که تو دلش دریا نداره جاذبه!  
روزی مون زیاده تو سایه فحش و عربده!  
شب شعرمون فقط مرثیه‌خونی بلده!  
کار دنیا رو ببین کلاغا نامه‌بر شدن!  
جغدای سیاه‌قدم، یک‌شبه معتبر شدن!  
بیا با هم نذاریم که روح ما یتیم بشه!  
کرکس وحشی بیاد، کفتر یاکریم بشه!  
نباید رنگی نشیم که پاییزِ راضی کنیم!  
تا ابد نقش یه آدم برفی رو بازی کنیم!  
چشامون تا کی می‌خواد بشمره اجرای کورا!  
خوبه یه پنجره باشه روبه‌روی اشک و نور!  
تو می‌تونی زندگی رو نفروشی به چند عدد!  
اون که زیر بار پره، چه فرقی داره با جسد!  
از همین حالا بگو که با دلت شدی یکی!  
آدم رو دوست داری، اما نه پوچ و الکی!  
جای هیشکی خالی نیست تو اون باغ پُر از بهشت!  
مساویه ارزشِ قو با جوجه اردک زشت!  
وقتی که خدا تنها شیطونو رونده از خودش  
چرا یه آدم بشه پشیمون از تولدش  
خوبی‌ها زیاده گرچه بدی‌ها کم نیستن  
مهم اینه که شبات غریبه با غم نیستن  
زندگی مثل یه فوتباله، کسی که می‌بره  
بازی رو بُرده ولی اخلاق شرط برتره  
بگو که نمی‌شکنی تا بتونی بالا بیای!  
بگو پیروزی رو از راه میون پُر نمی‌خوای!  
ثروت من و تو چیزی جز حقیقت ما نیست!  
دنیایی که راست نباشه یه سرابه، دریا نیست!

## Le Monde de la Langue française

### جهت آموزش و تقویت زبان فرانسه

- کلاسهای تقویتی و کمک به انجام تکالیف مدرسه
  - درک مطلب و نگارش و .....
  - آماده سازی برای امتحانات ورودی به مدارس خصوصی
  - آماده سازی برای انتقال دانش آموزان از ueilclasse d'acc به مدارس عادی
  - کلاس های بزرگسالان به صورت نیمه خصوصی
- برای ثبت نام و اطلاعات بیشتر با خانم مینا طیرانی تماس حاصل فرمایید.

4915A Boul. St-Charles Pierrefonds H9H 3E4

Tel : 514-961-4579

## دارالترجمه فرهنگ رضا داودی

مترجم رسمی در کبک و ایران  
عضو جامعه مترجمان رسمی در کبک و ایران

- مترجم رسمی دادگستری
- ترجمه رسمی مدارک و اسناد
- تصحیح و ترجمه مقاله‌ها و پایان‌نامه‌های دانشجویی به زبان فرانسه و انگلیسی

مراجعه با هماهنگی قبلی

1396 Ste Catherine St. West

Suite # 307, Montreal QC H3G 1P9

514-691-4383

rezadavoudi78@yahoo.fr



## آگهی ارزان برای مشتریان هفته: هر هفته فقط ۶ دلار

### قابل توجه متقاضیان امتحان آئین نامه رانندگی

نرم افزار تخصصی سئوالات گواهینامه رانندگی ایالت کبک  
به زبان فارسی و انگلیسی به همراه جواب سئوالات

**514-566-0178**

ترجمه رسمی و دعوت نامه شهریار بخشی

514-624-5609

514-889-3243

رضا

**514-983-4828**

تدریس زبانهای  
فارسی و انگلیسی  
برای کودکان و

نوجوانان  
با معلم با سابقه

**514-935-8306**

### مربی خصوصی بدنسازی

(Fitness)

**514-228-1311** بیژن

### تلفن ارزان به ایران

ریتاکال سیستم تلفنی راه دور با امکانات منحصر بفرد  
تماس ارزان با ایران و سایر کشورها با کیفیت استثنائی

www.RitaCall.com

**514-906-1527**

### آموزش گیتار کلاسیک و پاپ توسط رضا رضایی

کیتاریست برگزیده

**514-677-8358**

تدریس گیتار پاپ

سامان

**514-641-2379**

### تعلیم رانندگی نیبا

با کمک مربی آزموده و با سابقه، گواهینامه خویش را به آسانی بگیرید

سی دی آموزش رانندگی کبک به

زبان فارسی موجود است

**514-513-5752**

**514-844-9731**

### کلاسهای رایگان محاوره انگلیسی و فرانسه در بهائی ستر مونترال

انگلیسی: شنبه ها ۳ تا ۵ بعدازظهر

فرانسه: یکشنبه ها از ۱:۳۰ تا ۳:۳۰ بعدازظهر

Address: 177 Pins avenue East, Montreal QC H2W 1N9 Tel: (514)849-07 53

**چاپ رایگان : استخدام و آگهی های غیر تجاری ، اجاره ، خرید و فروش اتومبیل و ...**

### آپارتمان برای Sublet

یک خوابه شیک و روشن / نزدیک دانشگاه / شامل آب گرم و شوفاز

از ماه آگوست / کرایه: ۹۰۰ دلار - ۴۳۸۳ - ۶۹۱ - ۵۱۴

اجاره استودیو بزرگ در

شربروک غربی

از ۱۰ تا ۳۰ آگوست ۴۰۰ دلار

**۵۱۴-۶۶۳-۸۸۶۰**

حراج لوازم خانه

همه وسائل در وضعیت خوب

**۵۱۴-۳۲۹-۳۳۹۲**

محل آگهی شما

سازمان های فرهنگی و اجتماعی در مونترال

انجمن دفاع از حقوق بشر ایران - مونترال

Tel: (514) 299-1787

Addhi2005@gmail.com

انجمن حقوقدانان فارسی زبان کبک

www.ajpq.qc.ca

انجمن دوستداران زرتشت

با هدف بازشناساندن جشن های باستانی

Tel: (514) 731-1443

انجمن زنان ایرانی مونترال

iwamontreal@gmail.com

نشست ثابت اولین یکشنبه هر ماه ۱۰:۳۰ صبح

8043 St. Hubert, 514-619 4648

انجمن فرهنگی ایرانیان وست آیلند

مدرسه فارسی - هر شنبه از ساعت ۱۲:۳۰

2900 Lake / Tel: (514) 626-5520

انجمن ادبی - محمد فاضل

سخنرانی های ادبی، اجتماعی و تاریخی

Tel: (514) 651-7955

بنیاد سخن آزاد

کنسرت های موسیقی اصیل و سخنرانی

Tel: 514-678-4030

خانه ایران

1117 St. Catherine W #420

Tel: (514) 544-5962

خانه کتاب ایران - مکیک

کالری - کتاب فروشی - کتابخانه

4438 De la Roche / Tel: (514) 373-5777

جمعیت دوستداران دانشنامه ایران - ایرانیکا

514-651-7955

کتابخانه نیما

5206 Decarie / Tel: (514) 485-3652

کافه لیت

www.Cafelitt.com / info@cafelitt.com

انجمن زرتشتیان کبک

www.zaqq.org

مدرسه ایرانی دهخدا

مدرسه فارسی - هر شنبه

4976 Notre Dame W / Tel: (514) 827-6364

دوستداران موسیقی کلاسیک ( Dialogue )

514-484-8748 / Sheida.g@hotmail.com

بنیاد نیکوکاری ایرانیان مونترال - نیکو

5146244579 / farzint@hotmail.com

فرهنگ سرای سینا

سالن سخنرانی، مراسم و مجالس

514-488-3000 / www.Seena.ca

کانون مهندسين و آرشیتکت های ایرانی در کبک

514-946-5739 / aieaq.mt@gmail.com

مرکز فرهنگی هنری زاگروس

1396 Ste. Catherine W #309

(514) 690-6343 www.zagros.ca

انتشارات مولتی ساز

3333 Cavendish Blvd #250

(514)770-1771

ساوالان، گروه فرهنگی آذربایجان

(514)7685969



# نیاز مندی ها

فقط با ۱۰ دلار در ماه!  
نام و شماره تلفن موسسه خود را در اینجا آگهی کنید.

پیش شماره های  
نوشته نشده ۵۱۴ هستند.

۹۸۳-۱۷۲۶	لینک فلاور-وحید	۷۸۷-۸۸۴۸	هفته	بیمه و سرمایه گذاری	پژمان اسدی	۵۶۲-۲۳۴۰	۹۹۰-۲۵۰۰	اتومبیل (فروش)	Auto Highlander
	طراحی	۶۵۱-۹۸۹۴	شادی	علی پاکنژاد	۲۹۶-۹۰۷۱	۶۳۴-۱۱۱۱	۴۸۴-۴۴۸۱	اتومبیل (تعمیرگاه)	
۴۸۹-۸۶۸۶	زاگرس	۹۹۶-۹۶۹۲	پیوند	نغمه ثابت	۲۸۷-۳۶۹۰	۶۳۴-۱۱۱۱	۴۸۴-۴۴۸۱	اتومبیل (تعمیرگاه)	
	عینک سازی	رستوران-پیتزا - کیتزینگ	پریشیا	پزشکی جایگزین	پروین زرساو-همیویت	۹۳۱-۸۲۷۴	۹۳۵-۲۸۲۹	اتومبیل (لوازم یدکی)	لوازم یدکی آلفا
۵۰۹-۴۱۲۷	Ovu & Osu Optician	۴۸۹-۸۴۸۴	چوپان کباب	ترجمه و دعوتنامه رسمی	شهریار بخشی	۶۲۴-۵۶۰۹	۹۳۳-۰۷۶۳	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	آمنه
	محضر رسمی	۴۵۰-۶۷۸-۹۳۲۲	دابل پیتزا	شهریار بخشی	خاطره تحویل داری	۴۳۸-۳۹۰-۰۶۹۴	۲۳۸-۹۳۸-۳۴۹۲	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	فاطمه
۸۳۱-۲۲۹۳	مونا کلابی	۳۴۳-۰۳۴۳	شیراز	نوشادجمال	رضا داودی	۵۷۵-۷۰۸۰	۸۱۳-۴۹۴۷	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	سوزان
۹۰۳-۸۵۶۰	مونا صالحی	۴۸۵-۲۹۲۹	فارس	جواهر فروشی	نیک آذین	۶۹۱-۴۳۸۳	۴۸۱-۶۷۶۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	زهره
	مد و لباس	۲۷۰-۸۴۳۷	کباب سرا	چاپ و کپی	انتشارات فرهنگ	۹۳۱-۹۹۳۱	۹۳۴-۳۳۷۴	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	رویا
۸۴۲-۵۶۰۸	HPadar	۹۳۳-۰۹۳۳	کلی	چاپ و کپی	فتوکی ان دی جی	۴۸۸-۵۳۳۳	۴۸۷-۰۸۰۰	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	فریبا
	مراکز مذهبی	۴۸۳-۰۰۰۰	کلبه عمو جمال	حسابداری	حسن انصاری	۷۳۵-۰۴۵۲	۸۴۴-۴۴۹۲	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	ExportFX
۸۴۹-۰۷۵۳	انجمن بهایی	۴۸۴-۸۰۷۲	کافه صوفی	حسابداری	سرور صدر	۷۷۷-۳۶۰۴	۸۴۶-۰۲۲۱	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	پنج ستاره
۳۴۱-۲۲۳۵	بنیاد آیت الله خویی	۹۸۹-۸۳۸۳	نیلوفر / فلافل	حسابداری	شکيب نیا	۴۸۷-۱۵۶۶	۲۲۳-۶۴۰۸	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	شریف
۲۶۱-۶۸۸۶	کلیسای ایرانی	۸۴۶-۱۹۴۷	Cafe Mon Plaisir	حسابداری	نادر خاکسار	۹۶۹-۲۴۹۲	۴۸۵-۶۰۰۰	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مانی واین
۹۹۹-۵۱۶۸	کلیسای فارسی-کشیش عادل	۵۰۴-۶۴۲۲	شومینه پارس	حسابداری	مسافر و بار - مونترال / تورنتو	قربان	۸۴۲-۸۰۰۰ EXT: ۲۹۶	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	فرناز معتمدی
۳۶۶-۱۵۰۹	مرکز اسلامی ایرانیان	۵۶۴-۹۷۹۰	ساخت و ساز Builders	حسابداری	حيوانات خانگی	۵۱۴-۸۸۷-۰۴۳۲	۹۴۰-۱۶۴۲-۴۳	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مهری صدوقی
	مشاور املاک	۵۷۴-۵۷۴۳	سی.دی. وی.دی	حسابداری	آکوا تروپیکال	۳۴۱-۱۱۷۱	۳۸۸-۱۵۸۸	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	Sky Lawn
۹۶۷-۵۷۴۳	مینو اسلامی	۲۲۳-۳۳۳۶	تپش دیجیتال	حسابداری	خشک شویی و خیاطی	۹۳۴-۵۶۰۰	۳۶۸-۹۰۱۲	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	پروین عبائی-فارسی
	مشاور خانواده	۳۸۲-۸۶۰۶	صوتی و تصویری	حسابداری	خطاطی	۹۹۹-۸۷۷۹	۹۶۲-۳۵۶۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه فردوسی
۹۶۹-۲۴۹۲	نادر خاکسار	۴۵۰-۹۷۸-۳۳۲۳	آدیو ویدئو کبک	حسابداری	دارو خانه	۲۸۸-۴۸۶۴	۷۷۵-۶۵۰۸	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه فرزاتگان
۹۸۳-۵۴۱۵	مریم خالقی	۶۸۵-۵۰۵۰	عکاسی و فیلمبرداری	حسابداری	دکوراسیون منزل و محل کار	میترا معینی	۶۲۶-۵۵۲۰	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه وست آیلند
۵۳۱-۳۶۳۱	مهدی رحیمی	۴۵۰-۶۷۶-۹۵۵۰	فتو شاپ	حسابداری	دندان پزشکی	شهرزاد رضا نیا	۸۲۷-۶۳۶۴	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۷۹۲-۴۵۷۷	مینا صالحی	۳۶۹-۳۴۷۴	رز	حسابداری	دندان پزشکی	راضیه رضوی	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۹۲۸-۵۴۱۵	حمید کاغذچی	۸۵۸-۶۳۶۳	مرجان	حسابداری	دندان پزشکی	معصومه دولتشاهی	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۴۵۱-۴۶۶۳	سیمین ماهری	۹۳۲-۲۰۹۹	فرش	حسابداری	دندان پزشکی	شریف نائینی	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۵۷۱-۶۵۹۲	مسعود نصر	۴۵۰-۹۰۴-۴۹۰۰	فروشگاه ها	حسابداری	دندان پزشکی	آذین طاهری	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۸۲۷-۶۳۶۴	فیروز همتیان	۸۴۹-۴۲۴۲	ادونیس	حسابداری	دندان پزشکی	علی شفیعی	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
	مشاور مهاجرت	۲۵۸-۸۱۸۶	ادونیس لاول	حسابداری	دندان پزشکی	رامین میر موجی	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۴۸۸-۸۴۵۴	دکتر ملک	۸۴۹-۵۲۳۱	ادونیس وست آیلند	حسابداری	دندان پزشکی	انوش عندلیبی	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
	مشاور مهاجرت	کتاب فروشی / کتابخانه	کوه نور	حسابداری	دندان پزشکی	فریدون هرنیدیان	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۹۰۳-۴۷۲۶	علی مختاری	۳۷۳-۵۷۷۷	سن لوران	حسابداری	دندان پزشکی	سایه ناعم	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۹۰۳-۴۷۲۶	معصومه علی محمدی	۴۸۹-۸۶۸۶	میوه و تره بار سامی	حسابداری	دندان پزشکی	ساسان بیات	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۲۸۹-۹۰۱۱	نادر	کتاب فروشی / کتابخانه	نور	حسابداری	دندان پزشکی	افخم هادی	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
	نان و شیرینی	کتاب فروشی / کتابخانه	وطن	حسابداری	دندان پزشکی	بازار	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۳۳۴-۶۵۲۸	شیرینی و کیکترینگ	کتاب فروشی / کتابخانه	مقروپولیس (تعاونی)	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۸۹۴-۸۳۷۲	نان سنگ شاطر عباس	کتاب فروشی / کتابخانه	کامپیوتر	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۵۶۲-۶۴۵۳	شیرینی سرو	کتاب فروشی / کتابخانه	بیزنس جلالی	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
	نو سازی و تعمیرات ساختمان	کتاب فروشی / کتابخانه	CompuXellence	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۸۳۵-۶۲۴۳	تی.ا.ان	کتاب فروشی / کتابخانه	کلینیک	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۹۶۳-۷۹۷۸	Décor chez toi	کتاب فروشی / کتابخانه	کلینیک	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۹۷۵-۱۵۱۵	ناصر	کتاب فروشی / کتابخانه	کلینیک	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
	وام مسکن	کتاب فروشی / کتابخانه	کلینیک	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۶۰۶-۵۶۲۶	بهرز آقاباباخانی	کتاب فروشی / کتابخانه	کلینیک	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۹۹۵-۳۰۴۱	آتوسا تنگستانی فر	کتاب فروشی / کتابخانه	کلینیک	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
	ورزش	کتاب فروشی / کتابخانه	کلینیک	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
	بدن سازی بیزنس	کتاب فروشی / کتابخانه	کلینیک	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
	وکیل - مهاجرت	کتاب فروشی / کتابخانه	کلینیک	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۹۶۱-۸۷۳۶	دیوید برگر	کتاب فروشی / کتابخانه	کلینیک	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۳۵۷-۴۶۹۲	سام بیات	کتاب فروشی / کتابخانه	کلینیک	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۸۷۸-۲۴۰۰	نیم حجازی	کتاب فروشی / کتابخانه	کلینیک	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۳۹۵-۰۵۲۲	علی غلامپور	کتاب فروشی / کتابخانه	کلینیک	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا
۹۵۴-۹۹۹۸	ونسان والایی	کتاب فروشی / کتابخانه	کلینیک	حسابداری	دندان پزشکی	پوشه	۹۸۹-۹۴۷۵	آرایشگاه-زیبایی-اسپا	مدرسه دهخدا

# Journal HafteH

Un magazine hebdomadaire pour la communauté iranienne de Montréal  
A weekly Magazine for the Iranian Community in Montreal  
5 juillet. 2012, numéro 205 – July 05.2012, issue No. 205

**HafteH goes on vacation!**  
**Next Issue: Thursday July.19.2012**

## Index issue 205

**Cover story: : Searching for the beautiful giant: Abbas Maroufi**

**Writing and Writers, an interview with Abbas Maroufi, the Iranian novelist**

Abbas Maroufi, renowned Iranian Novelist and seasoned journalist visited Montreal during the last two weeks of June 2012. He has taught in a workshop for creative writing and gave 2 lectures organized by cultural organizations. HafteH interviewed him on his views about writing and his work as a writer and intellectual.

**By: Mehdi Marashi**

- **Word of the week: a poem / M.R. Shafiei Kadkani**
- **Quebec and Canada news / Sofia Khanzadeh**
- **News of Afghan & Iranian community in Montreal / Mahdiah Mostafaei**
- **Photo report: Azari Dance, music and folklore / Reza Davoudi**
- **Five short stories by five young writers:**
- **Vahid Abdolahi, Narges Esfahani, Amir Masoud Farahmand, Parisa Khosravi and Naser Yasrebi**
- **Viewpoint: A historic point of view: Iranian are Iranian but not Arian Part 4/ Mehrdad Memarzadeh Tehran**
- **Politics: Iranian opposition and Israel: any financial help is a trap / Kazem Vadie**
- **Portrait: Aliakbar M Dehkordi and Reza Saghale, two great men from Bakhtiari / Sahar Vahdati**
- **Cinema: Snow white: in a pack of two / Atoosa Akhavan**
- **Sport: By babak Sarani-azar**
- **Healthy life: Coffee and Alzheimer / Dr Parviz Ghadirian**
- **Cooking with HafteH / Farideh Khoshatefeh**
- **Fun & Family: Hamideh Ghiasvand and Mehdi Askari**



**We acknowledge the financial support of the government of Canada through the Canada Periodical Fund of the Department of Canadian Heritage**



Publication/Publisher:  
**HafteH Journal**

Rédacteur / Editor: **Mehdi Marashi**  
Rédacteur en chef/Editor in chief: **Khosro Shemiranie**  
Rédactrice/Editor Ottawa : **Dr. Maria Sabaye Moghadam**  
Designer / Designer: **Behrouz Zamani** (BehGraphics.com)  
Webmaster: **Payman Salimi & Shervin Barzegar**  
Caricaturist: **Sirous Yahyaabadi**  
Photographe/ Photographer: **Marjan Rahnvard**

**ISSN 1918-4379 HafteH**

Prix /Price: \$2.50 - À Montréal: **gratuit / In Montreal: Free**  
5 juillet. 2012, numéro 205 – July 05.2012, issue No. 205

Community news: **Mahdiah Mostafaei**  
Canada & Quebec news: **Reza Davoudi**  
Cinéma / Cinema: **Atoosa Akhavan**  
Sport: **Babak SaraniAzar, Shervin Barzegar**  
Politic: **Dr. Kazem Vadie**  
Fun & Family: **Shervin Barzegar**  
Société/ Society: **Sahar Vahdati**  
**Khosro NoshadRavan, Mitra Roshan**  
Iran: **Masoud Bastani**

Remerciements particuliers à celles et ceux qui ont contribué à ce numéro

Special thanks to those who contributed to this issue: Vahid Abdolahi, Touraj Atef, Mehdi Askari, Reza Davoudi, Narges Esfahani, Amir Masoud Farahmand, Dr. Parviz Ghadirian, Hamideh Ghiasvand, Parisa Khosravi, Sima KavianFar, Farideh Khoshatefeh, Pouria Nazemi, & Naser Yasrebi

**Journal HafteH**

1396 Ste Catherine St. West Suite # 306  
Montreal QC H3G 1P9 Canada  
Tel: (514) 787-8848



General: [info@hafteh.ca](mailto:info@hafteh.ca)  
Editorial: [editor@hafteh.ca](mailto:editor@hafteh.ca)  
Advertising: [ad@hafteh.ca](mailto:ad@hafteh.ca)  
Local News: [montreal@hafteh.ca](mailto:montreal@hafteh.ca)



## "میوه و تره بار سامی"

با چهار شعبه بزرگ  
در خدمت ایرانیان مونترال

کیفیت: خوب  
قیمت ها: غیر قابل رقابت

سامی، جایی که می توانید سبد  
خرید خود را پر از میوه کنید اما  
کیف یولتان را خالی نکنید

### ► Laval

1550 Boulevard Daniel-Johnson  
Laval, QC, Canada (450) 978-1333

دوشنبه و چهارشنبه ۹ تا ۱۹:۳۰ پنجشنبه و جمعه ۹ تا ۲۱:۰۰  
شنبه و یکشنبه ۸ تا ۱۹:۳۰ سهشنبه تعطیل

### ► Lasalle

400 avenue Lafleur, Lasalle, QC H8R 3H6  
(514) 368-1333

دوشنبه و چهارشنبه ۹ تا ۱۹:۳۰ پنجشنبه و جمعه ۹ تا ۲۱:۰۰  
شنبه ۸:۳۰ تا ۱۹:۳۰ یکشنبه ۹:۰۰ تا ۱۹:۳۰ سهشنبه تعطیل

### ► Nord-est Montréal

8200 19E Avenue, Montréal, QC H1Z 4J8  
(514) 594-1333

شنبه تا چهارشنبه ۸:۳۰ تا ۱۹:۳۰  
پنجشنبه و جمعه ۸:۳۰ تا ۲۱:۰۰

### ► Head Office

1505 rue Legendre Ouest,  
Montréal, QC H4N 1H6  
(514) 858-6363

# SAMI



# FRUITS



# GLWiz

www.GLWiz.com

LIVE TV CHANNELS | TV SERIES | MOVIES | RADIO | VOD | PAY-PER-VIEW

## اسپیشیال تابستان

۱ ماه اشتراک رایگان در ازای خرید دستگاه GLBOX HD

۲۰۰ دلار تخفیف ویژه در ازای خرید پکیج نامحدود

Offer Valid from July 10<sup>th</sup> to August 25<sup>th</sup>

## تماشای بیش از 400 شبکه تلویزیونی

ایرانی، عربی (از ۲۱ کشور عرب زبان)، افغانی، تاجیکی، کردی، آذری، ارمنی و آشوری

و بیش از 20,000 ساعت فیلم، سریالهای متنوع و برنامه‌های جذاب ضبط شده که هر زمان که مایلید تماشا کنید

کد تخفیف  
**PROMO1**  
را وارد نمایید



Connect with us on:



در حال حاضر سرویس GLWiz بر روی iPhone و iPad به صورت رایگان قابل نصب می باشد!

سرویسهای منحصر به فرد **GLBOX HD**

شبکه‌های تلویزیونی



TV Channels

رادیو



Radio

ویدیو درخواستی



Video-on-Demand

فیلم‌های سینمایی



Movies

سریال‌های تلویزیونی



TV Series

تماشای پولی



Pay-Per-View

میدیا سنتر



Media Center

گالری عکس

Picasa



+50,000 رادیوی جهانی

SHOUTcast



سرویس

YouTube



برای تهیه **GLBOX HD** به وبسایت‌های **GLWiz.com** یا **GLARAB.com** یا به مراکز زیر مراجعه نمایید

AMK Telephone..... 514-273-1219

Globtech..... 514-952-8081

**GL** Group of GOLD LINE .com

www.GLWiz.com

Customer Service  
Tel: +1-905-762-5037  
Toll Free: 1-866-236-2026  
info@glwiz.com

Reseller Inquiries  
Tel: +1-905-762-5046  
Toll Free: 1-800-803-4410  
agentsupport@glwiz.com